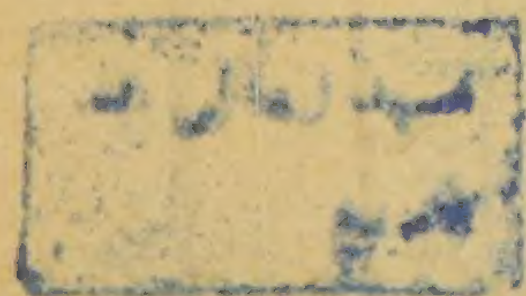
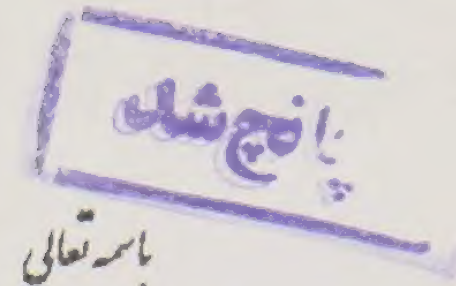






باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۶۱۲۲
رده‌بندی دیویی:	۱۳۲۶ م ۵۲ ی ۳۴۲۲ / ۲۹۷ مرجع ☐
سرشناسه:	یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، ۱۲۴۷؟-۱۳۳۸؟ق
عنوان قراردادی:	
عنوان:	منتخب الرسائل
شرح پدیدآور:	—
کاتب:	محمدباقر — تاریخ کتابت: —
محل نشر:	[بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۳۲۶ هـ.ق
صفحه شمار	۲۳۱ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۱ × ۱۷ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
واقف:	نامعلوم — تاریخ ثبت: تیر ۱۳۶۱
یادداشتها:	۱. در صفحه آخر کتاب فهرست مندرجات آمده است.
موضوع(ها):	۱. فقه جعفری - رساله عملیه ۲. فتواهای شیعه - قرن ۱۴ق
شناسه(های) افزوده:	الف. موسوی نجفی اصفهانی، ابوالقاسم، گردآورنده. ب. محمدباقر، کاتب. ج. عنوان.
فهرستنگار:	اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۷



هو الاول  و الآخر

بسمه والحمد له
این رساله اربعینیها کامله المسمی باربعین نبویه مسمی
است که بتشویق بطلب حضرت آیة الله الملک العلام حجة الاسلام
و سید العلماء الاعاظم و سید الفقهاء الافاخم انتخاب المکرم
البحر المتلاطم آقای آقا سید محمد کاظم یزدی دام
ظله العالی بمکتب فاطمیه اهل ایمان نسبت که نسخه از آن همراه بلد
حرز جان نمایند چون اصول دین با اختصار سهل بیان و ادا
دلیل و برهان و بسیار ملاحظه سهل بر کودکان و تعلیم
حفظ کودکان و اطفال دبستان و مسایل عبادات و معاملات و احکام
مهمه عامه با ادله نحو تام و فهم ها و قریبه بفهم عموم از آغاز تا انجام
انتظام داده که عالم و عامی هرگاه همراه داشته باشند سفر
و حضرا در مسایلیکه رو دهد نیاز نمانند خصوصا بقطع
کوچک و خط خوب و طبع مرغوب که منتشر شد که هم زود
سهل الاخذ و مصاحبت آن میسر باشد انشاء الله
مؤمنین بشکرانه این نعمت از دعا خیر در حق
بانیان و ساعیان کوتاهی ننمایند

بحمد الله
که این رساله شریفه پس از تصحیح
مرکب جامع حسن توجه ... بعضی ...
علمای کاملین مدرسین فضلاء ... شکر الله ...
نسخه مصححه که بنظر مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام
علامه والد دام الله ظلاله علی مفارق الانام رسیده بود
و بخط شریف صحت اغلب آن را مرقوم فرموده بودند در کمال
دقت مقابله و تصحیح فرموده اند در طبع آخری که بعد ...
... طبع ... تصحیح ...
انشاء الله ...

محمد
خادم سادات
حضرت سلطان
ادام الله فی العالم
حجة الاسلام
والمسلمین استاد
العلماء الاعظم
آقای آقا سید
محمد کاظم الیزدی
النجفی متع الله
المسلمین بطول
بقائه

رساله شریفه منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسوله وعترته الطیبین امنائه اما بعد چنین گوید مذنب اثم جانی سید ابو القاسم الموسوی النجفی الاصفهانی عفی عنه که چون رساله های علمیه مفصله متعدده عربیه و فارسیه از مائده حضرت آیة الله فی الارضین سیدنا الفقهاء والمحققین اعلم العلماء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین اکمل المتقدمین والمتأخرین السید المتبحر المؤید والتقی الصفی المسدد السید محمد کاظم

در اثبات صانع

الطباطبائی النجفی الیزدی دام الله ایام افاضاته ومتعنا الله بطول بقائه از مطبوع وغیر مطبوع در عبادات و معاملات در اطراف عالم در بلاد مسلمین منتشر گردیده ولکن با این همه علی کثرتها رساله مختصری که سهل التناول و مشتمل بر اصول دین و فروع دین و مقتصر بر مهمات احکام شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین مبتلا به نبود لهذا این ذره بیمقدار محض خدمت کذائی بشریعت مطهره متقربا الی الله وطلبا لمرضاته این مجموعه را ترتیب داده مطابق فتاوای حضرت سیدنا استادنا مد ظله العالی بزبان فارسی با کمال اقتصار و نهایت اختصار بعبارات شیرین عوام فهم از دو رساله های مفصله انتخاب نمودم و مسمی نمودم او را بمنتخب الرسائل وارجو من الله التوفیق و مشتملست بر دو مقصد مقصد اول در اصول دین با اشاره بادله واضحه آن بطوریکه بر هر عامی روشن

شود و قبل از شروع در آن بدانکه هر ذی شعور بمجرد
تفکر در وجود خود یا سایر مصنوعات می‌یابد که مصنوع
بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که
مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه و مبرا از صفات نقص
احتیاج میباشد او را ایجاد فرموده و متصور و معقول
نیست که او هم مخلوق دیگری باشد الا تسلسل لازم میآید
پس هر مصنوعی دلیلست بر وجود صانع و در اثبات توحید
و یگانگی و بیهمتائی حضرت صانع اکتفا مینمائیم بچند دلیل
که بفهم عوام نزدیک باشد بدانکه اصول دین پنج است **اوّل**
توحید و آن اعتقاد بیگانگی خداوند عز شأنه میباشد
دلیل **اوّل** آنکه اگر دو شریک میبود بسبب آن شریک عالم فاسد
میشد **دوّم** آنکه شرکت نقص خدائی میباشد و نقص
در خدا نیست **سیّم** آنکه پیغمبران تمام از نزد خدای
واحد آمدند و اخبار بوحدانیت او نمودند اگر خدا

در اثبات توحید

دیگر بود اظهار حیوة می‌نمود **چهارم** بر فرض تعدد
یکی از آنها اگر قادر باشد بر دفع دیگری لازم آید که خدای
او را کامل بینمائید پس باید دفع او را نموده باشد و اگر نتواند
خدای عاجز خدا نیست **پنجم** خدا به پیغمبران فرموده
که شریک ندارم اگر دروغ گفته دروغ نقص است و خدا ناقص
نیست و اگر راست گفته مطلب ثابت است **ششم** آنکه
میان دو چیز فاصله باشد تا دو بودن متحقق شود و
لازم میآید آن فاصله هم قدیم باشد و حال آنکه ادعاء
نشده و اگر ادعاء آن هم بشود تسلسل لازم میآید و
آن محالست **و امّا** صفات ثبوتیه ذاتیه خدا که عین
ذات او ست پس علماء هشت صفت ذکر کرده اند و جمع
آنها چند صفت است اوّل قدرت دوّم علم سیّم حیوة
چهارم ازلی که همیشه بوده پنجم ابدی که همیشه خواهد
بود و بقیه صفات مرجع آن بعلم و قدرت است و بعضی

در بیان صفات ثبوتیه

از صفات و افعال او ست مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر
ثبوت این صفات آنست که اینها صفات کمالیه است و خدا کامل است
واما صفات سلبیه که خداوند عالم از آن منزه و مبرا است
چند صفت است چنانچه علما ذکر نموده اند اول مرکب
بودن دوم جسم یا جوهر یا عرض بودن سیم دیدنی
بودن چهارم محل حوادث بودن پنجم شریک داشتن
ششم احتیاج داشتن هفتم معانی یعنی زائد بودن
صفات ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن جمیع ذلک علواً کبیراً
زیرا که اینها صفات نقص است و خدا منزه از آنست دویم
نبوت بدانکه افراد انسان معاش اینها منتظم نخواهد شد
مگر بمشارکت و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در رفع
احتیاجات خودشان و معاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله
نمودن با یکدیگر و معامله واقع نخواهد شد مگر از روی
قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه چرا که اگر واگذارد

در بیان صفات سلبیه

در اثبات نبوت عامه

امر قانون را بخلق هر کسی بر حسب رای ضعیف خود اختیار طرفی
خواهد نمود و نظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت
حق سبحانه متعین است که وضع قوانین عدل نموده و بتوسط
انسان کامل که از جنس خلق باشد آن احکام را بخلق برساند
که بتوانند با او الفت گرفته تعلیم آن قانون و احکام را از او
بنمایند و باید آن شخص کامل و معصوم از خطا باشد و بمعجزات
آیات بینات نبوت پیغمبری خود را بر خلق نماید تا اذعان و
اعتقاد بنبوت او نموده او را در آن احکام تصدیق کنند
یا آنکه مخبر صادقی اخبار بنبوت او نماید پس بدانکه از زمان
حضرت آدم تا زمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و علیهم
اجمعین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند
از جانب حق سبحانه و بشارت مقدم ایشان حضرت خاتم
الانبیاء صلی الله علیه و آله را ظاهر داده اند و دین آنحضرت

جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم میاید که
خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند جل
شانه قبیح است **دویم** انکه خداوند حکیم تکلیف فرموده
بندکانش را باموری چند و وعده ثواب و وعید از عقاب
فرموده و چونکه ان ثواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست
باید روز جزائی باشد والا لازم میاید دنیا و نبی مطیع و عاصی
و این قبیح است و ایضا کذب لازم میاید **سیم** انکه
باتفاق اهل هر ملت حشر بوان شده **چهارم** انکه اگر نبوده باشد
و بیان نشده باشد خلق بظلم عالم رفاه منتظم نشود **پنجم** **ششم**
انکه بعد از نبوت نبوت خاصه حضرت رسول صلعم بنصوص
متواتره در قران بیان ان نموده **چهارم** عدل است
و بعضی از اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل **اول**
انکه ظلم قبیح است و بر خدا روا نیست **دویم** انکه
ظلم نمودن بجهت احتیاج واقع میشود و خدا محتاج نیست

در اثبات عدل

سیم انکه خداوند جل شانه خود منع از ظلم فرموده
چگونه خود ظلم می نماید **چهارم** انکه در کتابهای فرزله
اخبار بعدل خود فرموده **پنجم** انکه نظم افرینش عالم
اقتضاء عدل او را مینماید **ششم** انکه با احتمال ظلم رفع
اعتماد میشود از صدق او **پنجم** امامت که او را
هم بعضی اصل مذهب شمرده اند و همان برهانیکه ذکر
شد در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج خلق با نبیا جاریست
در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه
برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله
و اتمام حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم
عصمت امام و بقاء او الی یوم القیمة و **امامت** حضرت
دوازده امام علیهم السلم که **اول** امیر المؤمنین علی علیه السلم
دویم امام حسن ع **سیم** امام حسین ع **چهارم** امام
زین العابدین ع **پنجم** امام محمد باقر ع **ششم** امام جعفر

در بیان اثبات امامت مطلقه

در اثبات عصمت امام

باقی است الی یوم القیمة و نبوت آنحضرت ثابت است بشش
دلیل **اول** آنکه باتفاق کافر و مسلم آنحضرت شاگردی استادی
ننموده و درس نخوانده و ننوشته و از آنحضرت و اوصیای
او در هر علم فرمایشاتی صادر شده که بی تعلیم معلم
محال عادی میباشد و صادر شدن این خرق عادت از ایشان
معجزهٔ واضح است **دویم** آنکه در کتابهای آسمانی مکرراً
بشارت بقدوم مبارک آنجناب داده شده چنانچه در آیات
شریفهٔ قرآن بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم آنجناب که
یهود و نصاری بودند تکذیب و رد می نمودند و اگر
این معنی را تکذیب نموده بودند بایست بتواتر بما برسد
حال آنکه نرسیده **سیم** معجزات و خوارق عادات که
بتواتر از آنحضرت صادر شده و بما رسیده مثل شق القمر
و تسبیح سنگ ریزه در کف مبارک آنجناب و امثال آن
از معجزاتیکه در کتب ثبت است **چهارم** آنکه قرآن

در اثبات نبوت

جانب خداوند آورده که فصاحت و بلاغت آن عاجز نمود
فصحای عرب را که در قرآن در مقام تحدی فرموده فاتوا
بسورة من مثله و همه فصحای عرب در مقام معارضه برآمدند
و عاجز شدند **پنجم** آنکه کمالاتی و اخلاقی از آنجناب
بتواتر رسیده که دارای آنها مستحق پیغمبریست و زمان
آنحضرت زمان طغیان کفر بوده و قاعدهٔ لطف مقتضی بود
که مثل او پیغمبر مرسل بسوی خلق شود **ششم** آنکه اگر پیغمبر
نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصی را بگمارد که بطلان
دعوی کذب او را واضح نماید زیرا که مقتضای حکمت این است
که شخص حکیم عالم قادر علی الاطلاق بغلبه و قوه یا بطریق دیگر
رفع مفسد دین را نماید **سیم** معاد جسمانی است که تمام
خلق با همین بدن عنصری روز قیامت محشور و در موقف
حساب خواهند آمد بپنج دلیل **اول** آنکه ظلم در بنی آدم
بسیار است و غالباً جزای آنها در دنیا داده نمیشود اگر روز

در اثبات معاد جسمانی

جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم میاید که
خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند جل
شانه قبیح است **دویم** آنکه خداوند حکیم تکلیف فرموده
بندگانش را باموری چند و وعده ثواب و وعید از عقاب
فرموده و چونکه آن ثواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست
باید روز جزائی باشد و الا لازم میاید تساوی مطیع و عاصی
و این قبیح است و ایضا کذب لازم میاید **سیم** آنکه
اتفاق همه ملل حقه بران شده **پنجم** آنکه اگر نبوده باشد
و بیان نشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد نمایند **ششم**
آنکه بعد از نبوت نبوت خاصه حضرت رسول صلعم بنصوص
متواتره در قرآن بیان آن نموده **چهارم** عدلست
و بعضی آنرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل **اول**
آنکه ظلم قبیح است و بر خدا روا نیست **دویم** آنکه
ظلم نمودن بجهت احتیاج واقع میشود و خدا محتاج نیست

سیم آنکه خداوند جل شانه خود منع از ظلم فرموده
چگونه خود ظلم مینماید **چهارم** آنکه در کتابهای منزله
اخبار بعدل خود فرموده **پنجم** آنکه نظم آفرینش عالم
اقتضاء عدل او را مینماید **ششم** آنکه با احتمال ظلم رفع
اعتماد میشود از صدق او **پنجم** امامتست که او را
هم بعضی اصل مذهب شمرده اند و همان برهانی که ذکر
شد در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج خلق بانبیا جاریست
در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه
برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
اتمام حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات وجوب
عصمت امام و بقاء اولی الامر الی القیمة و **امامت** حقه
دوازده امام علیهم السلام که **اول** امیر المؤمنین علی علیه السلام
دویم امام حسن **سیم** امام حسین **چهارم** امام
زین العابدین **پنجم** امام محمد باقر **ششم** امام جعفر

صادق هفتم امام موسی کاظم هشتم امام رضا
نهم امام محمد تقی دهم امام علی النقی یازدهم
امام حسن عسکری دوازدهم امام عصر منتظر
ارواح العالمین فداه و عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من
انصاره بوده باشند تا ثابت میشود بپنج دلیل اول
باتفاق شیعه و اهل سنت حضرت رسول فرموده که
خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشند و هرکس غیر از
ایشان ادعای این امر نموده باین عدد نبودند و همچنین معصوم
نبودند و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام
نیست مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عناد آنها واضح
است دویم آنکه هر یک از ایشان ادعای امامت نموده
اند قطعا و عصمت آنها مانع از دروغ گفتن ایشان است
علاوه بر آنکه کمالات و حالات و عبادات و مکارم اخلاق
و محامد صفات ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق

در بیان اثبات امامت ائمه اثنی عشر

ایشان است سیم علومیکه از ایشان رسیده
بی تعلیم از خارج بوده و از خرق عادات است چهارم
آنکه از حضرت رسول نصوص متواتره بامامت ایشان
باسمائهم و صفاتهم رسیده چنانچه در کتب مبسوطه
مسطور است پنجم آنکه معجزات متواتره که از هر کدام
از آنها نقل شده در کتب مفصله مسطور است
مقصد دویم در فروع دین است و آن
احکام عبادات و معاملات و فرائض و سیاسات
است و تفصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله
مسطور است و عمده غرض در این وجیزه اقتصار بر مهمات
احکام عبادات و معاملات و مواریث است که غالبا
مورد ابتلای عامه ناس میباشد و تتمه احکام موکول
بکتب مبسوطه است که از فتاوی حضرت سید استاد
مد ظله العالی در اطراف عالم منتشر است و اما

در بیان فروع دین

احکام خمس پس علاوه از آنکه در ضمن کتب مبسوطه
مسطور است در رساله مفرده مناسک مختصر از محقق
انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که حاشیه
فرموده اند متکفل احکام است لیکن این جزو مشتمل
بر سه منهج **منهج اول** در احکام عبادات است و در آن
چند مطلب است قبل از شروع در آن باید دانست که
اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدی
نیست پس باید خود تقلید بدلیل عقلی قطعی ثابت بدانند
و بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی
باشد نظام امور مردمان مختل می‌شود بلکه وجوب
اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم تکلیف ما لا
یطاق و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید
است و حال آنکه خداوند جل شأنه نفی این دو را از آئین
مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق

عوام مستلزم آنست بلکه مشقت معرفت موارد
احتیاط از زحمت اجتهاد کمتر نیست پس طریق عوام منحصر
بتقلید است و معنی تقلید التزام بقول مجتهد است برای
عمل کردن و عمل در آن شرط نیست علی الاقوی بلکه
دور نیست کفایت بگرفتن رساله از برای عمل کردن بآن
بتوان نمود هر چند در صورت علم بعمل اولی و مراعات
احتیاط است در احکام متشابهه بر تقلید و معتبر است در
مجتهد برای صحت تقلید کردن از او چند چیز اول بلوغ
دویم عقل سیم ذکوریت چهارم اثنی عشری بودن
پنجم عدالت ششم طهارت مولد هفتم حفظ او
از متعارف کمتر نباشد هشتم اجتهاد نهم حیوة پس
ابتداء تقلید میت نمیتوان نمود بلی اگر در زمان حیوة
او تقلید نموده جایز است بعد از مردن او بر تقلید
او باقی بماند اگر چه احوط رجوع بحی است دهم آنکه

اعلم یعنی استاد تر باشد در استنباط احکام شرعیه
از ادلهٔ آن بالفعل یازدهم آنکه مقبل بر دنیا نباشد
یعنی همتش مصروف نباشد در اوضاع دنیویه
بر متعارف ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل
از اختبار یا از شیاع و بشهادت عدلین و همچنین اعلمیت
بلی کفایت میکند مطلق مظنه باعلمیت هرگاه متمکن
از علم نباشد بلکه هرگاه ممکن نباشد تمیز دادن علم ما
بین چند نفر و یکی از آنها محتمل الاعلمیه باشد باین معنی
که علم داشته باشد که اینها یا مساویند یا او اعلم است در
این صورت معین است تقلید او و هرگاه مقلد فتوای
مجتهدش را در همهٔ احکام نمیداند تا یقین دارد باینکه
عملیکه میکند اجزاء و شرائطش را بجا می آورد و منافیات را
ترک میکند اقوی صحت عمل است اگرچه احوط اعاده است
و احتیاط مطلقا جائز است رجوع بغیر نماید با مراعات الاعلم

فالاعلم و بهتر عمل باحتیاط است و مخالفت احتیاط مستحب
جائز است و مستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه
قبل از آن یا بعد از آن فتوی داده باشد و بگوید الاحوط
کذا یا و احوط کذا یا احوط و اولی کذا است الا احتیاط
مطلق است **مطلب اول** در طهارت است و آن یا
از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث وضوء
غسل یا تیمم است و تفصیل احکام آنها در چند مقصد
ذکر میشود **مقصد اول** در وضوء است بدانکه
حقیقت وضوء چهار چیز است اول شستن روی از
رستنگاه موی سر تا زنخ بحسب طول و آنچه را فرا گیرد
انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض دوم شستن دو
دست از مرفق تا سر انگشتان سیم مسح پیش سر با
رطوبت کف دست از تری آب وضو بقدری که مسما مسح
بعمل آید چهارم مسح دو پا برطوبت کف دستها از سر انگشتان

مطلب اول در طهارت

مقصد اول در بیان وضوء

در بیان شرایط وضو

یا تا پنج یا که منفصل است بنا بر احوط و از عرض قدر رستنی
و شرایط وضو چند چیز است اول نیت و معتبر است در آن
قصد قربت و لازم نیست که از جهت خدا بجا آورد یا بجهة امتثال
امر او یا تحصیل ثواب یا خوف از عقاب یا غایتی از غایات دیگر
که راجع بخدا باشد و شرط است استمرار آن تا آخر وضو
بلی هرگاه در بین وضو قصد بیرون رفتن از آن نمود یا
متردد شد در آن و قبل از خشک شدن اعضاء سابقه
دوباره عود کرد به نیت اول و مقدار دیگر بعمل نیامده
تمام کند وضو را از آنجا که قصد بیرون رفتن نموده
یا متردد شده صحیح است دوم پاک بودن آب وضو
سیم مباح بودن آن و در حکم نجس و غصبی است هرگاه
مشتبه شود بآن شود و محصور باشد بلی اگر مطلع شود
بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضو آن وضو صحیح است
ولیکن عوض آنرا بصاحبش رد کند بخلاف آنکه اگر

مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضو باطل است و هم
چنین است هرگاه مطلع شود بمضاف بودن آن چهارم
مطلق بودن آب پنجم آنکه آب وضو مستعمل در رفع
نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غساله استنجا
اگر چه پاک باشد لیکن وضو بآن صحیح نیست
ششم پاک بودن اعضای وضو و کفایت میکند پاک
بودن هر عضوی قبل از شروع در آن علی الاقوی
هفتم مباح بودن مکان وضو گرفتن بلکه محل ریختن
آب وضو و هم چنین ظرف آب باید مباح باشد و طلا و
نقره نباشد هشتم مانع از استعمال آب نداشته باشد
که تکلیف تیمم یا جبیره است نهم ترتیب که اول رو را
بشوید و بعد دست راست و بعد دست چپ بعد مسح
کند سر را و بعد دو پا را و ترتیب در پاها نیست لکن ترجیح
نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و با هم

جایز است هر چند بهتر ترتیب است دهم موالات یعنی باید که پیاپی
بشوید از دستش یا مسح کردن عضو را بعد یکه بسبب
تأخیر عضو سابق خشکیده باشد و امّا هرگاه بواسطهٔ
حرارت هوا یا باد مثلاً خشکیده باشد یا خودش خشک
نموده و پی در پی شسته وضویش صحیح است یازدهم
مباشرت یعنی خودش وضو بگیرد هرگاه نتواند یا عذر
مکان دیگری او را وضو دهد ولکن نیت وضو را خودش
بکند **و مبطلات** وضو هفت است اوّل
بیرون آمدن بول و در حکم اوست رطوبت مشتبهه پیش از
استبراء دوّم و سیّم بیرون آمدن غایط و باد است
چهارم خواب است پنجم هر چیزیکه عقل را زایل کند
ششم استحاضه و هفتم هرچه موجب غسل باشد و هرگاه
با وضو بود و شک نمود در عروض یکی از مبطلات اعتنا
نکند و هرگاه محدث بود و شک نمود که آیا وضو گرفته

یا نه وضو بگیرد **و وضو** واجب و شرطست از برای
چند چیز اوّل نماز واجب غیر از نماز میّت و امّا نماز مستحب
پس وضو شرط است از برای آن **دوّم** اجزاء فراموش
شده از نماز و رکعات احتیاط و همچنین سجدهٔ سهو علی
الاحوط سیّم طواف واجب اگرچه جزء حج و عمره نبوده
باشد و حرام است بر شخص بی وضو بدن نخود را بکتابت قرآن
و باسم جلاله خدا و نه و صفات خاصه و بنا بر احوط همچنین
اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهراء علیهم السلام علی الاحوط
و بدانکه در حال تخلّی و غیر آن واجب است پوشانیدن عورت را
از ناظر محترم و حرام است رو بقبله و پشت بقبله بول یا غایط
کردن و مستحب است بعد از بول استبراء و آن عبارتست
از کشیدن انگشت بقوّت از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه
کشیدن از بیخ ذکر و انگشت تا سر ذکر سه مرتبه و فشردن
سر حشفه سه مرتبه و بدانکه استنجا واجب نیست مگر که

چیزهایکه طهارت بدن در آن واجب باشد **مقصد**
دویم در غسل است و اغسال واجبه شش است اول
غسل جنابت دویم غسل حیض سیم غسل نفاس چهارم
غسل استحاضه پنجم غسل مس میت ششم غسل میت
پس در این چند فصل است **فصل اول** در غسل جنابت
است بدانکه سبب جنابت دو چیز است اول بیرون آمدن
منی و در حکم آنست رطوبت مشتبهه پیش از استبراء از آن
بول کردن دویم جماع در قبل یا در دبر اگرچه منی بیرون
نیاید از برای فاعل و مفعول و واجب است غسل جنابت
برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت دویم
اجزاء فراموش شده آن و رکعات احتیاط و همچنین سجده
سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگرچه جزو حج و عمره
مندوبه باشد و اما طوافیکه چنین نباشد پس باطل
نیست در حال جنابت اگرچه دخول مسجد الحرام برای او

حرام است پس اگر غفلتاً در جنابت نمود و داخل مسجد شد
و طواف نمود صحیح است چهارم روزه بتفصیلیکه در صوم
بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز اول
مس اسم جلاله و صفات خاصه خداوند و همچنین اسماء پیغمبران
و ائمه هدی و حضرت زهراء سلام الله علیهم اجمعین علی الاحوط
دویم مس کتابت قرآن سیم درنگ نمودن در مساجد
ولیکن عبور کردن از آن ضرر ندارد و در وقت عبور
چیزیکه در آن بگذارد علی الاحوط لکن اقوی جواز است و
همچنین اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد
ملحق میشود بمساجد مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام و الحاق
صحن آنها بلکه رواق مطهر معلوم نیست چهارم عبور
کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول بلکه مطلق
داخل شدن در آنها پنجم خواندن سوره‌هائیکه سجده‌اش
واجب دارد علی الاحوط ولکن اقوی جواز خواندن غیر از آیات

سنت است و اما غسل پس بر دو قسم است ارتماسی
و ترتیبی و ارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در یک دفعه
عرفیه و لازم نیست بعد از آب بیرون باشد و بر اعضا فرو
رود در آب بلکه کفایت میکند شسته شدن بدن در آب
بقصد غسل و ترتیبی است که اول سر و گردن را بشوید
بعد طرف راست را و بعد طرف چپ را و غسل در شرایط مثل
وضو است مگر اینکه ابتدا از اعلی و موالات در غسل نیست
و غسل جنابت کفایت میکند از وضو بخلاف باقی اغسال
و بدانکه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حیض
جنابت و جمعه و امثال آن و بقصد همه یک غسل کند کافی
است چنانچه اگر نیت یکی از آنها را نماید مجزیست تا قید کند
چه غیر غسل جنابت را قصد کند علی الاقوی اگرچه
احوط در این فرض اتیان بقیه است **فصل دویم**
در غسل حیض است بدانکه خون حیض غالبا

یا سرخ و گرم و تازه و با سوزش و جهنده است و گاهی
خلاف آن هم میشود و غالب زنان در ماهی یکمرتبه ببینند
و اقل آن سه روز است و کمتر از آن حیض نیست و باید سه روز
مستمر خون ببینند حتی شبها وسط پس هرگاه مستمر نباشد
حیض نیست بلی فترات یسیره در بین ضرر ندارد و
مشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه
روز متفرق در بین ده روز را حیض نمیدانند لکن احوط
در این زنان احتیاط است بجمیع ما بین تروک حائض و
اعمال مستحاضه چنانچه در پاکی ما بین هم زنان احتیاط شود
بجمع ما بین احکام طاهره و تروک حائض و شرط است در حیض
اینکه بعد از بلوغ و قبل از یائس باشد پس خون پیش از
بلوغ که نه سال تمام است حیض نیست بلی اگر مشتبه
باشد بلوغ و خون به بیند بصفات حیض آن علامت
بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه و

بعد از شصت سال در قرشیه حیض نیست و حیض با
حمل جمع میشود هرچند حمل ظاهر شده باشد و اقل پاکی
مابین دو حیض ده روز است و اگر زن حبک ندارد و هر
گاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت نمیداند میشود
باینکه قدری از پنبه داخل کند و بعد از زمانی بیرون آورد اگر دور
دور پنبه را گرفته از بکارت است و اگر در آن فرو رفته حیض
و بدانکه زن یا ذات العاده است یا غیر ذات العاده اگر ذات
العاده است که در دو ماه دو دفعه متساوی خون ببیند
پس هرگاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را
ذات العاده وقتیه و عددیه میگویند مثل آنکه در دو ماه اول
خون ببیند از اول ماه مثلا تا شش روز در ماه دوم
نیز همین نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لیکن در عدد تفاوت
داشته باشند او را ذات العاده وقتیه میگویند مثل آنکه
در دو ماه از اول آن تا پنجم ببیند و در ماه دوم تا

چهارم یا تا ششم مثلا و اگر در عدد مثل هم باشند در وقت
مختلف او را ذات العاده عددیه میگویند و غیر ذات العاده
سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیض است که دیده
یا مضطربه است یعنی مکرر خون دیده ولکن عادت برای او
مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت یا عدد
یا ناسیه است یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتا یا
عددا یا هر دو و بدانکه ذات العاده وقتیه چه عددیه هم باشند
یا نه هرگاه در ایام عادت یا دو روز پیش از آن خون ببیند
بمجرد دیدن آن را حیض قرار میدهند چه بصفات حیض
باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشد حیض بوده و اگر کمتر
شد نماز و روزه را که ترک کرده قضا کند اما ذات العاده
عددیه تنها و هم چنین هر سه قسم غیر ذات العاده عددیه تنها
و هم چنین هر سه قسم غیر ذات العاده هرگاه خون ببینند
پس اگر بصفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العاده

وقتیه والا احتیاط کنند بجمع ما بین اعمال مستحاضه و تروک
حائض تا سه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار
دهند والا استحاضه بدانکه هرگاه دو ذات العادة عددیه
چه وقتیه هم باشد یا نه خون از ده بجاوز نکرد و کمتر از سه
روز نشد تمام آن حیض است هرچند از عادت کمتر یا بیشتر
باشد بلی اگر تجاوز از عدد عادت کرد مستحب است که
عبادت کند مادام که می بیند تا ده روز پس اگر بر ده یا
کمتر منقطع شد تمام آن حیض است و اگر از ده تجاوز کرد
همان مقدار عادت را حیض قرار دهد و باقی آنها را که ترک
عبادت کرده است قضا کند و اما غیر ذات العادة عددیه
چه مبتدئه یا مضطربه یا ذات العادة وقتیه هرگاه خون او
از ده تجاوز نکند تمام آن حیض است و اگر تجاوز کرد
پس مبتدئه و مضطربه رجوع میکنند در تمییز بصفات
حیض هرگاه خونها مختلف باشند پس هرگاه بعضی سیاه

یا سرخ باشد و بعضی زرد رنگ باشد آن سیاه یا سرخ
را حیض قرار دهند اگر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد
اگر مختلف نباشند یا با اختلاف بجز بصفات حیض است
کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کنند در عدد حیض
بخویشان خود اگر همه مثل هم باشند و اگر خویشان ندا
باشند یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند یا نتوا
مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است ما بین اینکه عدد
حیض را سه روز قرار دهد بشرط آنکه بدانند که زیاد از ده
روز است یا شش روز را بشرط آنکه بدانند یا دیر یا کم از
ده نیست یا هفت روز را بهمین شرط و فرق نیست ما بین
آنکه در یک ماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز
یا در هر ماه چنین باشد و در ذات العادة وقتیه نیز تو
تخییر ما بین اعداد مذکوره است هرچند احوط اختیار
هفت است و هم چنین در ناسیه العدد و اما اگر ناسیه الوقت

باشد پس رجوع بصفات کند و با عدم آن بهتر اینست که عدد
معلوم را از اول خون حیض قرار دهد هر چند قوی تر
است در قرار دادن عدد را ما بین تمام ایام و اگر ناسیة
الوقت والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت
و من حیث العدد مثل ناسیة العدد و در اینجا چند مسئله
مسئلهٔ اولی هرگاه صاحب عادت بیشتر روز مثلا سه
روز یا چهار روز خون دید و قطع شد احتیاط است غسل
کند نماز را کند هر چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد
که عود میکند و اگر عود کرد و بر ده یا کمتر منقطع شد
احکام حیض اجرا کند در ایام خون دیدن و در ایام
پاکی در بین احتیاط کند بجمع ما بین احکام طاهره و حائض
پس روزه هائی که گرفته باید قضا کند و اگر عود کرد
در ششم و تجاوز کرد از ده روز تا ششم را حیض قرار
دهد و بعد را استحاضه و در پاکی ما بین احتیاط کند

و اگر بعد از ششم عود کرد و تجاوز کرد حیض او همان سه
روز یا چهار روز است مسئلهٔ دویم هرگاه شک
کند در انقطاع و عدم انقطاع حیض احتیاط استعلام است
باینکه مقداری از پنبه بخود برد و در زمانی صبر کند پس
بیرون آورد اگر آلوده بخون نیست پاک شده است از حیض
و اگر آلوده است باقی است و اگر بدون استعلام غسل
کند و نماز کند صحیح نیست هر چند معلوم شود که پاک بوده
مگر آنکه قصد قربت از او متمشی شده باشد و معلوم شود
پاک بودن او در حال غسل مسئلهٔ سیم هرگاه بیش از
عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع
از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر تجاوز از ده است
عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اگر بیش از عادت
دید و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از
ده زیادتر نیست طرفین حیض است و در ایام پاکی

احتیاط کند و اگر تنها وسط است هر یک از طرفین که بصفت
حیض است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم باشد
اول را حیض قرار دهد بنا بر احوط هر چند ظاهر است تخییر
و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرایط حیض در هر دو
مابین آن دو خون ده روز پاکی فاصله شده است هر دو
حیض است **مسئله چهارم** هرگاه مابین دو خون
که هر دو بصفت و شرایط حیض است ده روز یا زیادتر
خون بصفت استحاضه ببیند با دو طرفین را حیض قرار
دهد و وسط را که بصفت استحاضه است استحاضه
مسئله پنجم هرگاه پیش از عادت خون ببیند
بصفت حیض و در عادت ببیند بصفت استحاضه
مجموع بیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد
هرگاه عادت متعارف باشد و اما اگر عادت فاصله و تمیز
باشد مشکل است پس در هر دو خون مراعات احتیاط

کند و همچنین هرگاه در عادت به ببیند بصفت استحاضه
و بعد از عادت هم ببیند لکن بصفت حیض و مجموع بیش
از ده باشد بلی هرگاه مابین دو خون ده روز پاکی فاصله
شود در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد **مسئله
ششم** زمان اقل حیض شب اول و شب آخر خارج است یعنی
هرگاه سه روز و دو شب که در وسط است خون ببیند
اقل حیض محقق شده است و همچنین در اکثر حیض شب اول
و آخر خارج است و کذا در اقل طهر که ده روز است و احکام
حیض چند چیز است اول آنکه صحیح نیست از او نماز چه
واجب و چه مستحب دویم روزه از او صحیح نیست لکن
روزه واجب را باید قضا نماید سیم طواف واجب از او
صحیح نیست و اما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول
مسجد الحرام میباشد ممنوع است از آن لکن هرگاه جهلا
یا نسیانا داخل شود و طواف کند صحیح است و حرمت بعضی

مثل مرها زجنب است و نماز او حرام است و وطی کردن در قبل
مادامیکه خون و باقیست و بعد از انقطاع خون و قبل
از غسل جایز است اگرچه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوی
و احوط اجتناب از وطی در دبر است نیز و هرگاه
زوج وطی نمود در حال حیض زوجه خود را هر چند
کنیز غیر باشد احوط بلکه اقوی وجوب کفاره است و ان
هیجده نخود طلائی مسکوکست در اول حیض و نصف
ان در وسط حیض و ربع ان در اخر ان و کفایت میکند
قیمت ان و در کنیز خودش سه مد گندم بدهد بسه فقیر
از برای هر فقیری یکمد و همچنین طلاق حایض صحیح
نیست مگر انکه هرگاه زوج غایب باشد یا زوجه
غیر مدخوله یا حامله باشد و بعد از پاک شدن از
حیض صحیح است هر چند غسل نکرده باشد و
کیفیت غسل حیض ترتیبا و ارتماسا مثل غسل

جنابت است لکن کافی از وضو نیست پس باید از برای
مثل نماز وضو هم بگیرد پیش از غسل یا بعد از ان و بهتر
پیش بودن است و همچنین است غسل نفاس و استحاضه
و غسل مس میت و سایر اغسال مستحبه **فصل سیم**
در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در وقت
زائیدن زنان می اید و اکثر ان ده روز است و از
برای اقل ان حدی نیست و نفاس ذات العاده بقدر
عادتش است و اگر تجاوز کند از عادتش و بده روز یا کمتر
منقطع شود تمام نفاس است و اگر از ده روز تجاوز کند همان
عادتش نفاس است و مابقی استحاضه اگرچه احوط در ان
تمام جمع است بین تروک نفسا و افعال مستحاضه بلکه اولی
تا هیجده روز جمع است و اگر اصلا در بین ده روز خون
نه بیند حکم نفاس ندارد و اگر یک روز خون دید قطع شد
همان یک روز نفاس است و اگر روز اول دید و روز دهم

هم مثلا دید و قطع شد آن دو روز نفاس است و اگر
روز اول دید و روز پنجم هم مثلا دید و قطع شد
آن دو روز نفاس است و در آن سه روز پاکی ما بین
احتیاط کند بجمع ما بین احکام نفساء و طاهره و همچنین
هرگاه اول و دهم یا نهم یا هشتم مثلا ببیند ایام
خون نفاس است و در پاکی ما بین احتیاط کند و آنچه
بر حائض حرام و واجب و مستحب و مکروه است بر نفساء نیز
چنین است **فصل چهارم** در غسل استحاضه است
بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و
کثیره قلیله آنست که کهنه یا پنبه را که در فرج میگذارد
خون بآن برسد و لکن آنرا بتمام فرا نگیرد و متوسطه آنست
که خون در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست
که از پنبه بگذرد و بکهنه هم برسد و در قسم اول غسل
واجب نیست بلی هر یک نماز چه فریضه و چه نافله

یک وضوء لازم است و در قسم دویم برای نماز صبح
یک غسل علاوه کند و اما اگر بعد از نماز صبح متوسطه
شود برای نماز ظهر و عصر یک غسل علاوه کند بنا بر اقوی
و همچنین است هرگاه بعد از نماز ظهر و قبل از عصر یا
بعد از عصر و قبل از مغرب یا بعد از مغرب و قبل از
عشاء متوسطه شود و اما در قسم سیم سه غسل علاوه
نماید یکی برای نماز صبح و یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی
برای مغرب و عشاء اگر جمع کند ما بین ظهرین و عشائین
و اگر جمع نکند و فاصله بیندازد پس واجب است برای
هر نماز یک غسل علیحده چنانچه احوط آنست که بعد از غسل
و وضوء نماز را تأخیر ننماید و اهتمام نماید در حفظ نمودن
خود از بیرون آمدن خون اگر متضرر نشود بآن و بهتر
اینست که وضوء را بر غسل مقدم بدارد و جایز است
وطی نمودن زن مستحاضه اگر غسلهای صلوتیه را بجا آورد

فصل پنجم در غسل و سایر احکام اموات است
مبحث اول در احکام حال احتضار بدانکه واجبست
در آنحال محتضر را بر پشت بخوابانند و پای او را بقبله
نمایند و مستحبست شهادتین و اقرار بائمه طاهرین
و کلمات فرج را تلقین نمایند و لبها و چشمهای او را برهم
گذارند و دستهای او را بکشند و مؤمنین را اعلام کنند
برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او مگر در صورت احتمال
اشتباه موت و که واجبست تاخیر تا یقین بموت او و
مکروه است که حایض و جنب در آنحال حاضر باشد
مبحث دویم در غسل دادن میت و در آن چند
فصل است فصل اول بدانکه غسل میت و حنوط آن
کفایتست که بر همه مکلفین واجبست و هرگاه بعضی بعمل
آورد از دیگران ساقطست و اولی بغسل دادن شوهر
است نسبت بزن خود و در غیر زن اولی وارث اولی بمیراث است

اگر وصیت نکرده باشد که شخص معینی او را غسل دهد
و الا وصی مقدم است بر آنها علی الاقوی و طبقات
ارحام بترتیب طبقات ارث است و اگر هیچیک نباشند
حاکم شرع مقدم است بر غیر و بعد از او عدول مؤمنین
و تمام آنچه ذکر شد در تکفین و نماز بر میت و دفن و نیز
جاریست فصل دویم در شرایط غسل دهنده
و آن چند چیز است اول آنکه اثنی عشری باشد دویم
مماثلت با میت در مرد بودن و زن بودن پس جایز
نیست زن مرد را غسل دهد اگرچه از محارم او باشد
علی الاحوط مگر در حال ضرورت و همچنین عکس آن
لکن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایز است در
حال اختیار زن را شوهر او غسل دهد و بالعکس و
احوط نظر نکردن بعورت او و سنت اگرچه اقوی جواز آن
با کراهت و همچنین کنیز را مولای او و احوط ترک غسل

دادن کنیز است مولایش را وجایز است پسر هشت ساله یا
کمتر را زن و دختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد
فصل سیم در احکام آن بدانکه واجب است ازاله
نجاست از میت پیش از غسل و کافیست شستن هر
عضوی پیش از شروع در غسل آن اگر چه احوط تطهیر
تمام بدن اوست قبل از شروع در غسل او و واجب است
پوشانیدن عورت او را از نامحرم و احوط آنست که میت را
در حال غسل مثل محتضر رو بقبله بخوابانند فصل
چهارم در کیفیت غسل دادن و بدانکه واجب است
میت را سه غسل بدهد بترتیب اول با آبی که در او
سدر باشد دویم با آبیکه در او کافور باشد سیم
با آب خالص و احوط غسل دادن میت است در هر یک
از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت
و شرطست در هر یک از اغسال نیت کردن مقارن

شروع در آنها و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند
میت را بقصد هر یک از آن سه غسل علی الاحوط و در
تیمم سیم قصد ما فی الذمه نماید و احکام تیمم خواهد
آمد و تیمم را بدست خود بعمل آورند نه بدست میت
فصل پنجم در احکام بعد از غسل بدانکه واجب
است بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح کردن هفت
موضع سجود اوست بکافور و کافیست بقدر مسمی
و مستحب است مخلوط کردن حنوط را بتربت حضرت
سید الشهداء ع بلی اگر میت محرم باشد کافور بلکه
مطلق بوی خوش نزدیک او نبرند فصل ششم
در تکفین است واجب است کفن نمودن میت را بسه
پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که آنرا سرتاسر
میگویند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف
ساق را بپوشاند و افضل تا بقدم بودن است و لنگ را

انکه ما بین ناف و زانو را فرا گیرد و افضل آنکه ما بین
سینه و قدم او را فرا گیرد و سوم لفافه آنکه طولاً انقدر بلند
باشد که دو سر او را توان بست و عرضاً انقدر باشد که
بر روی هم بیفتد و لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم
بر لفافه ببندد و معتبر است در کفن چند شرط اول مباح
بودن آن دویم نجس نبودن آن سیم حریر نبودن آن
چهارم پوست نبودن آن اگر چه از ماکول اللحم و مذکی
باشد بلکه احوط آنست که از مو و کرک ماکول اللحم
نباشد و کفن زن بر شوهر است مگر آنکه شوهر فقیر باشد
و کفن واجب میت بیرون میرود از اصل مال میت اگر چه میت
مدیون باشد و مستحب موکد است که در کفن دو جریده
تر با میت از چوب نخل با امکان و الا اولی بید و بعد
از آن بید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب
تری که هست و بترتیب شهادتین و اسماء ائمه را بر او

بنویسند مبحث چهارم در نماز بر او است بدانکه
واجب است کفایةً نماز بر هر مسلمانی اگر چه مرتکب کبائر
بوده باشد حتی طفلی که شش ساله و تمام شده باشد
نماز بر طفل کمتر از شش ساله مستحب است و جایز نیست
نماز بر کافر و شرط است در صحت نماز اثنی عشری بودن
مصلی و بلوغ شرط صحت نیست و از طفل ممیز صحیح است
ولی ساقط نمیشود بآن از سایر مکلفین و جایز نیست
نماز میت بدون اذن ولی چه بفرادی و چه بجماعت
و کیفیت نماز آنست که نیت کند و پنج تکبیر بگوید
و بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر آنست که بگوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالحق بشیراً و نذیراً
بین یدی الساعة و بعد از تکبیر دویم صلوات بر محمد و
آل محمد بفرستد و بهتر آنست که بگوید اللهم صل علی

محمد وآل محمد وارحم محمداً وآل محمد کافضل ما صلیت
وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید
مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین والشهداء
والصدیقین وجمیع عباد الله الصالحین وبعد از
تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین بنماید وبعد از آنکه
بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع بیننا وبینهم
بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر و
بعد از تکبیر چهارم دعای برمیت نماید وبعد از آنکه
بگوید اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک
نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انا لانعلم منه الا
خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم
اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی

الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین بعد بگوید
الله اکبر واگر میت زن باشد ضمیرها را که راجع بمیت است
مؤنث بیاورد ودر نماز میت شرط است نیت وقیام و
قبله وبودن سر میت بسمت یمین نمازگذار اگرچه بحسب
طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد و
اگر میت را عکس گذارده باشند نماز باطلست مط
چنانچه شرطست به پشت خوابانیدن میت را در آنحال

در احکام دفن میت

مبحث پنجم در دفن میت بدانکه واجبست
دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنحویکه پنهان
نمایند اورا زیر خاک بقدریکه محفوظ ماند جسد او از
ضرر حیوانات درنده وبوی او از انتشار و واجبست
اورا بدست راست و رو بقبله بخوابانند وحرام
است نبش قبر نمودن مگر در بعضی مقامات که در کتب
مبسوطه مسطور است وجهت بیرون آوردن میت و

نقل بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است یلی بر صورت زدن و خراشیدن ان و کندن وچیدن موی در موت ابا دیگر غیر انها و هم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و مادر رو بدانکه استخوان میت را دفن کنند و دفن کنند صدر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن و ان دو رکعت است در رکعت اولی بعد حمد اية الکرسی بخواند و در رکعت دوم بعد حمد اولی است که ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و ال محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم ان شخص را بجای فلان ذکر کند **فصل ششم** در غسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه ببدن خود مس کرده باشد میت را بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و اگر چه مس کند دندان و ناخن را علی الاحوط **فصل هفتم**

[illegible]

در بیان اغسال جمعه

در اغسال مستحبه است و شمردن انها موجب تطویل و در کتب مبسوطه مسطور است و غسل جمعه سنت مؤکده است و اگر خوف داشته باشد که روز جمعه اب بدست نیاید تقدیم ان در روز پنجشنبه جایز است و اگر روز جمعه اب بدست نیاورد در بیرون اورد و وقت ان تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا اورد و قضای ان تا غروب روز شنبه جایز است

مقصد سیم

در بیان تیمم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم در چند مقام اول نیافتن اب بقدری که کفایت کند از برای وضو یا غسل لکن اگر در بیابانی باشد که احتمال بدهد در زمین از اب باشد اگر ممکن شود تفحص کند خود شخص یا غیر در زمین ناهموار بقدر دو تیر پرتاب و در بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب از چهار سمت و هر گاه وقت

تنگ باشد با ترک تفحص تیمم وصحیح است بخلاف آنکه در
وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص که باطل است مگر آنکه
در واقع آب نبوده که بر فرض تفحص نمی‌یافت ودر این صورت
بافرض تمکن از قصد قربت بغفلت و نخوان وضوئیش صحیح
است بنابر اقوی **دویم** آنکه بترسد بر نفس یا عرض یا
مال معتد به هرگاه بخواهد باب برسد **سیم** ترس ضرر
از استعمال آب مثل ناخوشی و امثال آن چه بترسد از حدوث
آن یا از طول کشیدن یا شدت آن هرگاه تکلیف جبیره
نباشد **چهارم** ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا
حیوان محترم بسبب استعمال آب **پنجم** آنکه هرگاه طلب کند
از کسیکه آبی ببخشد یا بفروشد بر او منت کذائی شود
که نتواند تحمل او را نماید عادة **ششم** توقف داشتن
تحصیل آب است بر دادن جمیع آنچه در نزد او هست یا قدری
که ضرر بحال او برساند بخلاف آنکه ضرر بحال او نباشد

اگرچه بقیمتی گران باشد که واجب است بدهد **هفتم**
تنگی وقت است از طلب کردن آب **هشتم** تنگی وقت است
از استعمال آب **نهم** واجب بودن استعمال آب موجود
در رفع خبث و احوط در این صورت آنست که اول استعمال
آب کند بعد تیمم نماید و آنچه بآن تیمم کرده میشود چند
چیز است **اول** خاک خالص **دویم** سنگ سیم ریگ
چهارم زمین گچ قبل از پختن و این چهار در یک مرتبه است
اگرچه احوط حتی المقدور خاک است و اگر اینها نباشد
تیمم کند بچیزیکه در آن غبار باشد هرگاه ممکن نشود
بتکانیدن غبار و جمع شود و الا لازم است اگر آن هم نباشد
گل اگر نتواند او را بخشکاند و الا لازم است و اگر آن هم نباشد
اقوی سقوط نماز و قضاء آن میباشد اگرچه احوط اتیان
بنماز بی وضو میباشد نیز و کیفیت تیمم سه چیز است
اول زدن دو کف دست است باهم بر زمین یکبار اگر

در شرایط صحت تیمم

چه بدل از غسل باشد بنا بر اقوی هرچند احوط دو(ا)ن دو
دفعه زدن است یکدفعه برای مسح پیشانی و دیگری برای
مسح یدین دویم مسح کردن به دو کف دستها با هم تمام پیشانی
و جبینین را از رستنگاه موی تا به دو ابرو و طرف بالای دماغ
سیم مسح کردن تمام پشت دست راست از بند دست تا
سر انگشتان بکف دست چپ و بعد از ان پشت دست چپ را
بدست راست و شرایط صحت تیمم یازده چیز است
اول تکلیف بودن به تیمم نه غسل یا وضو دویم مباح
بودن انچه بان تیمم میکنند مگر انکه مجبور باشد سیم
پاک بودن انچه بان تیمم میکنند و ممزوج بغیر ان نباشد
کراو خاک بودن مثلاً بیرون رود و اگر مشتبه باشد به شبهه
محصوره بهر دو تیمم کند چهارم پاک بودن اعضای
تیمم پنجم زایل کردن حاجب از ماسح و ممسوح ششم
نیت بتفصیلی که در وضو گذشت هفتم ابتدا از

در بعض احکام تیمم

اعلی فالاعلی هشتم ترتیب بنحویکه ذکر شد نهم موالات
عرفی دهم مباشرت که خود تیمم کند با امکان یازدهم
انکه تیمم بعد از دخول وقت نماز باشد و جایز نیست تیمم
در اول وقت چه امید دفع عذر داشته باشد یا نه اگرچه احتیاط
تا اخر وقت اگر امید دفع عذر داشته باشد احوط است
بلی با قطع بان تاخیر متعین است و هرگاه تیمم کرد از برای
نمازی در وقتان اکتفا میکنند بان برای نماز دیگر در وقت
ان اگر عذر و باعث تیمم باقی باشد و هرگاه شخص جنب
بواسطه ضرر استعمال اب مثلاً برای نمازی تیمم کرده و
نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اگر
ان عذر باقی باشد وضو بگیرد یا تیمم بدل از وضو اگر
از ان هم معذور است علی الاقوی مادامیکه عذر
باقیست اگرچه احوط در صورت تمکن از وضو جمع
ما بین ان تیمم بدل از غسل و در صورت معذور بودن

وضوی یک تیمم است بقصد ما فی الذمه و احوط آنست دو
تیمم یکی بدل از وضوء و یکی بدل از غسل

مقصد چهارم

در طهارت از نجاست میباشد و در آن چند بحث است

بحث اول در نجاسات است و آن دوازده چیز است اول و دویم بول و فضلهٔ انسان و هر حیوانی که حرام گوشت و صاحب خون جهنده باشد در غیر پرنده علی الاقوی اگر چه احوط اجتناب از پرنده است نیز خصوص از بول شب پره سیم منی است از هر حیوان صاحب خون جهنده چهارم میته و اجزاء آن که در سابق خون داشته باشد از انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده لکن میتهٔ انسان بغسل دادن پاک میشود و هرگاه مس کند آنرا قبل از غسل دادن غسل مس میت واجب میشود اگر چه بدون رطوبت شود و همچنین نجس است

اجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط آنکه روح در آن حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاریکه از انسان جدا میشود مثل پوست لب امثال آن پاکست پنجم خون انسان و هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء حیوانی که ذبح شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که طاهر است و احوط اجتناب از خونیست که در عضوی باشد که حرام است خوردن آن مثل سپرز و خون در زردهٔ تخم اگر بسفیده سرایت نکرده بسبب پرده که بر روی آن هست همان زرده نجس است و سفیدهٔ آن پاکست ششم و هفتم و هشتم سگ و خوک صحرائی و کافر باقسام آنها و اجزاء آنها اگر چه روح در آنها حلول نکرده باشد نهم شراب بلکه هر مستی کننده که در اصل روان باشد و آب انگوری که جوشیده و هنوز ثلثان نشده باشد علی الاقوی

است که نجس نیست هر چند احتیاط خوبست و اما اسپرم
و خون ابجوشیدن نه نجس میشود و نه حرام دهم فقاع که
زجو گرفته باشند و الا حرمت و نجاستش آن معلوم نیست
اگر مسکر نباشد یازدهم عرق جنب از حرام دوازدهم
عرق شتر نجاست خوار قبل از استبراء آن بلکه مطلق
حیوان جلال بنا بر احوط **مبحث دویم** بدانکه
ثابت میشود نجاست بچند چیز اول علم آن دویم خبر دادن
ذو الید سیم شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا
بر احوط و مظنه و شک کفایت نمیکند مگر در رطوبت
مشتبهی که بعد از بول یا خروج منی قبل از استبراء
خارج میشود چنانچه ثابت میشود طهارت چیز نجس
بعلم یا بینه یا خبر دادن ذو الید و مظنه اگرچه بقول عدل
واحد باشد علی الاحوط کفایت نمیکند **مبحث سیم**
در احکام نجاسات بدانکه شرط است در صحت نماز

حال اختیار پاک بودن ظاهر بدن و موی و ناخن و
لباس مصلی که ما تتم فیه الصلوة باشد و هم چنین است
آنچه همراه نماز گذار است اگرچه بآن ستر نکرده باشد بلی
در مثل عرقچین و بند زیر جامه و جوراب و امثال آنکه
به تنهائی نمیتوان ستر عورتین بآن نمود شرط نیست و
محمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر ندارد دوم
چنین خون قروح و جروح تا زمانیکه خوب نشده و تطهیر
بدن یا لباس از آن یا تبدیل آنکه نوعا مشقت دارد معفو
است در نماز اگرچه زیاد باشد و هم چنین خون نجاست
ضد و مرزجی بلکه بواسیر نیز چه در باطن باشد یا ظاهر
اگرچه احوط اجتناب از آنست و هم چنین معفو است نماز
کردن با خون غیر قروح و جروح اگر کمتر از درهم باشد
مگر خون حیض و نفاس و استحاضه و نجس العین و میته که اینها
معفو نیست بلکه احوط در خون غیر ماکول اللحم غیر از

اسان نیز جنابت است **بحث چهارم** در مطهرات
و آن چند چیز است اول آب است و آن یا مطلق است که بدون
قید او را آب میگویند یا مضاف است مثل گلاب و آب قند
و آب هندوانه و در رفع حدث و ازاله خبث فایده نمیبخشد و
بملاقات نجاست نجس میشود هرچند زیاده از کر باشد
بشرط آنکه نجس علی یا مساوی با آن باشد و اگر موضع
ملاقات اسفل باشد مثل آنکه از گلاب پاش گلاب بر دست
کافری بریزند پس نجاست آن سرایت نمیکند بالا و آب
مطلق پنج قسم است اول آب باران دویم آب جاری سیم
آب چاه چهارم آب ایستاده که بقدر کر یا زیاده از آن
باشد پنجم ایستاده که کمتر از کر باشد پس هرگاه آب
باران در حال باریدن در حکم جاری است اگرچه قلیل
باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست با عدم تغیر بنجاست
و پاک میکند آب متنجس و غیر آب از زمین و جامه و فرش را که

متنجس باشد بباریدن باران بعد از زوال عین نجاست
و تعدد و عصر در آن لازم نیست و اما آب جاری و آن آبی است
که جوشیده از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمی
شود مطلقا مادامیکه طعم یا رنگ یا بوی آن بنجاست متغیر
نشود و با تغیر یکی از آنها نجس است و آب نجس غیر متغیر یا
متغیر یکه تغیر آن زایل شده باشد بمجرد اتصال بآب جاری
یا کر پاک میشود و اما آب چاه پس اقوی آنستکه بملاقات
نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد و واجب
نیست بواسطه افتادن چیزی در آن چیزی از آب آن کشیدن
بلی مستحب است و تفصیل آن در رساله مبسوطه مسطور
است بلی اگر بنجاست آب چاه متغیر شود نجس میشود و
تطهیر آن بکشیدن مقداریست که تغیر آنرا زایل کند
و اما آب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن شصت و چهار
من شاه الا بیست مثقال صیرفی و بحسب مسافت سه وجب و نیم

عرض دو سه وجب و نیم طول دو سه وجب و نیم عمق که
حاصل ضرب آنها در یکدیگر چهل و سه وجب الا ثمن وجب میشود
پس چنین آبی بملاقات نجاست نجس نمیشود و اما آب اندک یعنی
کمتر از کر پس بملاقات نجاست نجس میشود و اگر استعمال شود
در رفع خبث پس در غساله مزیله عین نجس است اگرچه متغیر
بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب از غساله غیر مزیله است مگر
غساله استنجاء که آن پاک است بشرط آنکه عین نجاست در
او نباشد و متغیر بآن نشده باشد و نجاست تعدی از محل
نکرده باشد بجایی که از صدق استنجاء بیرون رود و نجاست
خارجی بآن نرسیده باشد و در تطهیر متنجس از بول بآب
قلیل معتبر است شستن آن دو مرتبه چه لباس باشد چه
غیر آن و کفایت میکند در بول صبی شیرخوار که غذا نخورده
نشده باشد یکمرتبه آب بر او بریزند که محل نجس را فراگیرد و
حاجت بفشردن نیست و در غیر بول احوط کفایت یکمرتبه

است بعد از زوال عین اگرچه احوط دو مرتبه است و در
چیزهایی که فشرده میشود معتبر است فشردن آنها و داخل
ظروف پس سه مرتبه باید شسته شود بآب از هر نجاستی
در ولوغ سگ که باید اول یکمرتبه بخاک پاک خاکمالی
نمایند و بعد از آن دو مرتبه دیگر بآب خالص مطلق بشویند
و بهتر اینست که اول بخاک خشک خاکمالی کنند و بعد
از آن قدری آب در آن کرده گل مالی کنند و بعد از آن
دو مرتبه بآب بشویند و مکرر و لوغ خوک و مردن موش
صحرایی در آنکه بنابر اقوی هفت مرتبه آن را بشویند و
احوط در خوک اول خاکمالی است نیز و در تطهیر
بآب کثیر و جاری یکمرتبه کافی است بنابر اقوی
الی در ولوغ خاکمالی لازم است بلکه احوط تعدد
غسل است نیز و زمین که پاک و خشک باشد و
آن پاک میکند براه رفتن یا مالیدن پا و تهکفش را اما

انرا بعد از زوال عین نجاست بشرط انکه نجاست ان حاصل
شده باشد از راه رفتن بر زمین نجس علی الاحوط سیّم
افتاب است وان پاک میکند دو چیز را هرگاه بتابید
انرا بخشکاند بعد از زایل شدن عین نجاست اوّل زمین
وانچه غیر منقول باشد مثل عمارات والات متصله بانها
وانچه در ان نصب شده مثل در و پنجره و میخ و مثل درختها
و میوه های ان و گیاهها که در انست و ظرفهایکه در زمین
بنا گذارده شده و امثال ان دوّیم حصیر و بوریا چهارم
مستحیل شدن نجس بچیز پاک مثل مبدل شدن شراب بسرکه
و خاکستر شدن عین نجاست پنجم انتقالست مثل
خون انسان که در بدن شپش و امثال ان فرو رود و جزو بدن
ان محسوب شود ششم اسلام هفتم تبعیت و ان
در چند جا ثابت است اوّل هرگاه کافر مسلمان شد
طفل او بتبع او پاک میشود پدر مسلمان شود یا مادر

دوّیم ظرف شراب بعد از مستحیل شدن ان بسرکه
سیّم تخته که میّت را بر ان غسل میدهند و همچنین
خرقه که بر روی عورت اوست در حال غسل دادن و دست غسل
دهنده که بتبع میّت پاک میشود و در غیر دست از
بدن و لباس غسل دهنده تاملست احوط شستن است
و همچنین پاک شدن اطراف چاه و دلو و طناب و سایر الات
نزح هرگاه چاه بتغیر نجس شده معلوم نیست احوط
اجتناب است هشتم غایب شدن مسلمان پس حکم
میشود بپاکی بدن یا جامه و فرش و ظرف وانچه از توابع
اوست هرگاه عالم بنجاست ان بوده و احتمال تطهیر ان
داده شود و استعمال کند انرا فیما یشترط فیه الطهارة
نهم زایل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن
دماغ و گوش و چشم و فرج و امثال ان و همچنین از ظاهر
بدن هر حیوان و همچنین از مخرج غایط با فرض عدم تعدی

بستان با کمتر و حیوان از چیزهایی که زایل میکند عین
نجاست را بشرط انکه پاک باشد و باید کمتر از سه عدد
نباشد علی الاحوط اگرچه اقوی کفایت جسم واحد
ذو الجهات است و هرگاه بسه عدد پاک نشد علاوه
کند تا پاک شود و اقوی حصول طهارت است بالنجا
باستخوان و سرگین پاک اگرچه حرام است چنانچه حرام است
استنجاء بانچه محترم است در شریعت نهم استبراء
کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است بمقداری
که از صدق جلال بودن خارج شود و بهر استبراء
است بانچه منصوص است که پاک میکند بول فضله
از آن یازدهم بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاک
میکند خونی را که باقی مانده لکن خوردن آن خون حرام
است دوازدهم جدا شدن غساله وان پاک
کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن

در بیان مطهرات

مطلب دویم

در اقسام نمازهای واجبست بدانکه در زمان
غیبت نماز واجب هفت است اول نماز یومیه پنجگانه
دویم نماز آیات سیم نماز طواف واجب چهارم آنچه
بنذر و عهد و یمین و اجاره واجب شود پنجم نماز
والدین که از آنها فوت شده باشد در روی عهده پسر
اولد اکبر واجب است ششم نماز جمعه که واجب تخییری است
مابین آن و نماز ظهر در روز جمعه بنابر اقوی هفتم
نماز بر میت و اما احکام نمازها پس در چند مبحث است

مبحث اول در مقدمات نماز و آنها چند چیز است
اول قبله شناختن دویم وقت شناختن سیم
پاک بودن از حدث و خبث در بدن و لباس چنانچه گذشت
چهارم مباح بودن مکان و پست و بلند نبودن

در اقسام نمازهای واجب

در مقدمات نماز

موضع سجده از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت
پنجم پوشانیدن عورت وآن در مرد قبل و حلقه
دبر و بیضتانست و عورت زن در نماز جمیع بدن است
مگر روی و دو دست تا بندان و دو پا تا ساق ولکن
در کنیز و صبیه نابالغه پوشانیدن سر کردن واجب نیست
و باید لباس نمازگذار غصبی نباشد و از پوست میته
نباشد و از اجزاء حرام گوشت نباشد بلکه مویه و اجزاء
حرام گوشت با او نباشد بلی جایز است نماز کردن با پوست
خز و سنجاب و کرک آنها و نباید لباس مردان از ابریشم خالص
نباشد و طلاباف نباشد چه در نماز و چه در غیر آن
بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن
بطلا جایز نیست از برای ایشان مطلقا و اما برای زنان جایز است
امور مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد پوشیدن
حریر خالص در حال اضطرار و در جهاد چنانچه جایز است

سجاف جامه و حریر غیرخالص باشد اگرچه احوط آنست که
زیاده از چهار انگشت نباشد و بدانکه هرگاه چوبی
در پای نمازگذار باشد که بپوشاند پشت پا و ساق را
احوط اجتناب و اقوی جواز است چنانچه احوط این است که
مرد و زن بپهلوی یکدیگر یا زن در پیش مرد نمازگذار
ان نباشد در حال نماز اگرچه اقوی جواز و صحت نماز هر
دو میباشد با کراهت و باکی نیست با بودن حایلی که مانع
دیدن باشد یا فاصله باشد میان آنها بقدر ده
ذراع دست **مبحث دویم** در اذان سنت است
در نمازهای یومیه اذان چهار مرتبه الله اکبر و هر کدام
از اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر
لا اله الا الله را دو مرتبه بگویند و بعد از آن اقامه است
و آن مثل اذان است در فصول مگر آنکه دو مرتبه الله اکبر

در بیان بعضی از احکام نماز

از اول و یکمرتبه لا اله الا الله از اخر ان در اذان نیست و
بعد از ان دو مرتبه حی علی خیر العمل و مرتبه بگوید قد
قامت الصلوة و احوط عدم ترک اقامه است از برای مردان
در غیر موارد سقوط ان **مبحث سیم** در واجبات
نماز است و ان یازده است اول نیت و معتبر است در
ان قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضو گذشت
و هرگاه در بین نماز قصد خروج از ان نماید یا متردد
شود در ان و چیزی از اجزاء نماز را در ان حال بجا نیاورده
و مفسدی دیگر هم بجا نیاورده پشیمان شود و برگردد
از همانجا نماز را تمام کند نمازش صحیح است دوم
تکبیرة الاحرام و ان گفتن الله اکبر است و واجب است صحیح
ادا کند سیم قیام و ان در حال تکبیرة الاحرام و متصل
برکوع رکن است و در حال قرائت واجب غیر رکن و در
حال قنوت مستحب است و واجب است در ان استقرار و

در احکام واجبات نماز

عدم اعتماد با امکان چهارم قرائت حمد و
یک سوره تمام در دو رکعت اولی بلی مریض و مستعجل
بجهة ضرورت و تنگی وقت اکتفاء میکنند بحمد تنها و در
دو رکعت اخر مخیر است ما بین حمد تنها یا گفتن سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یک دفعه علی الاقوی
و سه مرتبه علی الاحوط و بدانکه واجبات قرائت چند چیز است
اول اداء نمودن حروف را از مخارج خود بطوریکه
ممتاز از یکدیگر باشد و صدق قرائت بکند دوم
حرکت و سکون و تشدید را درست ادا کند سیم
وقف بحرکت بالکل و وصل بسکون هم نکند علی الاحوط
چهارم انکه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید در اول حمد و
سوره که جزء انها است مگر سوره برائة و لازم نیست تعیین
سوره پیش از شروع در بسمله بلی هرگاه سوره معینه
را وقت گفتن ان قصد نموده همان سوره را بخواند و اگر

رسیدن بحد رکوع و احوط گفتن سبحان الله سه مرتبه
یا سبحان ربی العظیم و بحمده سیم طمانینه در حال ذکر
چهارم بلند کردن سر از رکوع پنجم طمانینه در حال
قیام هفتم سجود است و واجبات آن هفت است اول
آنکه منحنی شود بحدی که مسمی شود دویم جای پیشانی با جای پاها
الی پست و بلند بودن آن بقدر کلفتی خشت ضرر ندارد
دویم گذاردن هفت موضع را بر زمین و آن پیشانی و
دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ پاهاست
سیم آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و آن
زمین و اجزاء آن که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی
باشد و جایز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح
و پاک باشد و کفایت میکند پاکی مقداری که لازم است
گذاردن بر زمین هر چند اطراف آن نجس باشد بهترین هر گاه
قدری از مهر پاک باشد و قدری نجس باشد ضرر ندارد

هر چند احوط این است که تمام آنچه پیشانی بر آن قرار می
گیرد پاک باشد چهارم ذکر است و احوط در آن سه
مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده است
پنجم طمانینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن
هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیارا
جایز است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر
حال ذکر یا بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از
سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت
اول و سیم که تشهد ندارد و آن را جلسه استراحت
نامند هشتم تشهد است و واجب در تشهد شش
است اول شهادتین و احوط گفتن است بنحو متعارف
هر چند بعید نیست کفایت تشهد خفیف دویم
صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را
صحیح ادا نماید سیم ترتیب ما بین کلمات آن بنحو

بخواهد سورهٔ دیگر بخواند بان بسم الله اکتفاء نکند
بخصم هر سورهٔ خواند تا از نصف تجاوز نکرده بلکه
تا بنصف نرسیده علی الاحوط میتواند عدول کند بسوره
دیگر مگر سورهٔ توحید و جحد را یعنی اگر کلمه یا آیه فراموش
نمود میتواند عدول کند مطلقا ششم آنکه سورهٔ
سجدهٔ واجبه دار را در نماز واجبی نخواند و در نافلهٔ جایز
است و در آن بعد از قرائت آیهٔ سجده سجده کند و بر
خیزد و نماز را تمام کند و اما در نماز واجبی اگر گوش کند
آیهٔ سجده را یا سهوا بخواند بعد از نماز سجده کند و احوط
آنست که در نماز ایما کند و نماز را تمام کند و سجده
کند و احوط اعادهٔ اصل نماز است هفتم تمام قرائت
و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده با استقرار
بجا آورد با امکان هشتم آنکه در حمد و سوره را
در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا و صبح بلند

بخواند و در نماز ظهر و عصر آهسته و در رکعت سیم
و چهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد
چه تسبیحات و اما زن پس در مواضع اخفات آهسته
بخواند و در مواضع جهر مخیر است مگر آنکه اجنبی صوت او را
بشنود و خصوص مستحب است بسم الله را بلند بخواند
در هر نمازی نهم ترتیب میان حمد و سوره دهم
چنین میان اجزا آنها دهم موالات و فاصله نکردن
ما بین آنها بغیر ذکر و دعا و قرآن یازدهم قرائت را
صحیح ادا کند و موافق باشد با قرائت یکی از قراء سبعه
و اگر نداند تعلیم بگیرد دوازدهم سورهٔ والضحی و
الم نشرح را یک سوره محسوب دارد و همچنین الم
ترکیف و لایلاف را ششم رکوع است و واجبات
آن پنج است اول خم شدن بحدیکه بتواند دست
خود را بزانو برساند دوم گفتن ذکر است بعد از

رسیدن بحد رکوع واحوط گفتن سبحان الله سه مرتبه
یا سبحان ربی العظیم وبحمده سیم طمانینه در حال ذکر
چهارم بلند کردن سر از رکوع پنجم طمانینه در حال
قیام هفتم سجود است و واجبات آن هفت است اول
آنکه منحنی شود بحدی که صادق شود که جا پیشانی با جای پاها
بلی پست و بلند بودن آن بقدر چهار انگشت ضرر ندارد
دویم گذاردن هفت موضع از بر زمین و آن پیشانی و
دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ پاهاست
سیم آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و آن
زمین و اجزاء آن که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی
باشد و جایز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح
و پاک باشد و کفایت میکند پاکی مقداری که لازم است
گذاردن بر زمین هر چند اطراف آن نجس باشد بلی هر گاه
قدری از مهر پاک باشد و قدری نجس باشد ضرر ندارد

هرچند احوط این است که تمام آنچه پیشانی بر آن قرار می
گیرد پاک باشد چهارم ذکر است و احوط در آن سه
مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی وبحمده است
پنجم طمانینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن
هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی در حال
جایز است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر
حال ذکر یا بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از
سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت
اول و سیم که تشهد ندارد و آن را جلسه استراحت
نامند هشتم تشهد است و واجبات در تشهد سه
است اول شهادتین واحوط گفتن است بنحو متعارف
هرچند بعید نیست کفایت تشهد خفیف دویم
صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را
صحیح ادا نماید سیم ترتیب مابین کلمات آن بنحو

متعارف چهارم موالات میان کلمات آن پنجم
آنکه نشسته باشد در حال تشهد ششم طمانینه
در آن نهم سلام است و واجبات آن چهار است
اول آنکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
یا السلام علیکم و بهتر اضافه و رحمة الله و برکاته
نماید است اکتفا بیکی از این دو هر چند بهتر گفتن هر دو
و مستحب است پیش از آن بگوید السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته دویم آنکه در حال نشسته
بعمل آورد سیم آنکه بصحیح بعمل آورد چهارم آنکه با طمانینه
باشد دهم ترتیب است در افعال نماز پس هرگاه عمدا
تغییر اگر باید موخر باشد مقدم دارد نماز باطل است
و حکم سهو بیان خواهد شد یازدهم موالات یعنی
در پی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود مابین
آن بسکوت طویل بر وجهی که از صورت نماز بگذرد

رود **مبحث چهارم** بدانکه ارکان نماز پنج است
اول تکبیرة الاحرام دویم قیام در حال تکبیرة الاحرام
سیم قیام متصل برکوع چهارم رکوع پنجم دو سجده
پس هرگاه رکن ترک شود یا زیاد شود عمدا یا سهوا نماز باطل است
مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است **مبحث پنجم**
در مبطلات نماز و آن چند چیز است اول حدث اکبر و
اصغر دویم منحرف شدن از قبله بتمام بدن بطوریکه
پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و یسار
عمدا و سهوا و جهلا و اما انحراف ما بین یمین و قبله یا یسار
و قبله سهوا ضرر ندارد سیم آمین گفتن بعد از حمد
مگر در حال تقیه چهارم تکلم کردن بدو حرف و زیاده
یا یک حرف مفهم معنی عمدا بغیر از ذکر و دعا و قرآن بلی سهوا
ضرر ندارد پنجم خنده قهقهه ششم گریه کردن
از جهة غیر خدا و گریه از خوف خدا از افضل عبادات است

احوط در گریه بر مصیبت حضرت سید الشهداء و اهلبیت علیهم السلام نکند در غیر نماز بجا آورند هفتم خوردن و آشامیدن در غیر آنچه استثنا شده هشتم هر فعل منافی که محو کند صورت نماز را مثل جستن و دست بدست زدن و امثال آنها نهم دست بر روی دست دیگر گذاردن مگر در حال تقیه دهم شک در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئی زاد در حال شک بجا آوردن یازدهم زیاد کردن جزئی در نماز عمدا بقصد جزئیت یا کم کردن آن هر چند رکن نباشد **مبحث ششم** در شکیات نماز است و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه هرگاه کسی شک کند در چیزی از افعال نماز و داخل شده باشد در فعلی که بعد از آن است اگرچه مستحب باشد اعتنا نکند مثل آنکه شک کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شک کند در قرائت بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع بلکه

اگر شک کند در آیه بعد از دخول در آیه دیگر یا در کلمه بعد از دخول در کلمه دیگر اعتنا نکند علی الاقوی بلی هرگاه شک کند در رکوع در حال سر بزیر آمدن بجهة سجده مادام که بحد سجده نرسیده احوط آنست که برگردد بایستد و بعد رکوع کند نماز را تمام کند و بعد از آن نماز را اعاده کند و هرگاه شک کند در سجده بعد از برخاستن یا بعد از دخول در تشهد اعتنا نکند بلی هرگاه شک کند در حال برخاستن برگردد و اتیان کند و اگر شک کند در تشهد بعد از برخاستن اعتنا نکند و اگر در حال برخاستن باشد باز اعتنا نکند علی الاقوی پس فرق است در این خصوص ما بین سجده و تشهد بلی احوط در تشهد نیز برگشتن و اتیان آن بقصد قربت مطلقه و اگر شک کند در چیزی از افعال نماز پیش از آنکه داخل فعل دیگر شود واجب است که آنچه را که شک نموده بجا آورد **فصل دویم** شک در عدد رکعات

در بیان شکیات و سهو نماز

نمازهای واجبی در بین نماز بعد از آنکه شک قرار گرفت
اگر نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقاً موجب بطلان
نماز است و اگر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش
باطل است در جمیع صور مگر در نه صورت اول شک
میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجده دویم پس بنا را
بر سه گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن یک رکعت نماز
ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم چنین است
هرگاه شک بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجده دویم
باشد پس اینچه ذکر شد بعمل آورد و نمازش صحیح است
ولکن اولی است که در این صورت بعد از اتمام نماز
احتیاط اعاده کند اصل نماز را احتیاطاً و این احتیاط
در همه مقامات ثانیه که حکم مترتب بر اکمال سجدتین است
جاری است دویم شک میان سه و چهار در هر جا
باشد چه در قیام و چه در رکوع و چه در سجود و چه

بعد از آن و چه در بین اینها بنا را بر چهار گذارد و نماز را
تمام کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده
بجا آورد سیم شک میان دو و چهار است بعد
از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام
کند و بعد دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد چهارم
شک میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار گذارد و بعد دو رکعت نماز ایستاده و
دو رکعت نشسته بجا آورد پنجم شک میان چهار
و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهو بجا
آورد ششم شک میان چهار و پنج است در حال
قیام می‌نشیند و شک او برمیگردد میان سه و چهار
و حکم آن در اینجا گذشت و برای هر یک از قیام بیجا
اذکاری که گفته دو سجده سهو بجا آورد و این سجده

در جمیع فروض بعد از قیام را میشکند و می نشیند
جاریست هفتم شک میان سه و پنج است در حال
قیام می نشیند شک او بر میگردد بشک دو و چهار و حکم
ان در اینجا جاریست هشتم میان سه و چهار و پنج
است در حال قیام می نشیند و شک او بر میگردد بشک
میان دو و سه و چهار و حکم ان در اینجا جاریست نهم
شک میان پنج و شش است در حال قیام می نشیند
و شک او بر میگردد بشک میان چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین و حکم ان در اینجا جاریست و بدانکه شک کثیر
الشک در اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات ان در اینجائی
که کثیر الشک شده اعتنا بشک خود نماید و بنا را بر صحت
گذارد و نماز احتیاط براو واجب نیست و هم چنین اعتبار
ندارد شک امام یا ماموم با حفظ دیگری و هم چنین شک
بعد از فراغ از نماز یعنی از وقت که فارغ شد از نماز و بنا را

بر صحت گذارد بلکه مظنه بعد از فراغ و بعد از وقت در
حکم شک است **فصل سیم** در نماز احتیاط
برای شکوک مذکوره بدانکه واجب است بعد از سلام
نمازیکه در ان شک کرده و بنا گذارده بدون فاصله
منافی میان ان و نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز
احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و رکوع و دو
سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز و لکن سوره و
قنوت ندارد و قرائت حمد را با خفات بجا اورد حتی بسم الله
را بنا بر احوط اگرچه اقوی استحباب جهر بان است و بدانکه
اگر شک کند در رکعات نماز نافله مخیر است ما بین بنا
بر اقل یا اکثر مگر انکه بنا بر اکثر موجب بطلان باشد پس
بنا میگذارد بر اقل پس هرگاه شک کند که یک رکعت کرده
یا دو رکعت مخیر است و اگر شک کند که دو رکعت کرده
یا سه رکعت بنا بر دو گذارد و تمام کند و اگر شک در رکعات

و واجبات در نماز احتیاط ۴

نماز احتیاط در مشکوک پس هر چند مشهور میان علما آنرا
شامل نافله ندانسته‌اند لکن مشکلست احوط آنستکه بنا را
بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد آنرا اعاده کند و
بعد از آن اصل نماز را نیز اعاده کند و امّا اگر شک کند
در اجزاء نافله یا نماز احتیاط پس حکم آن شک در فریضه است که
اگر در محل است بیاورد و اگر داخل جزء بعد شده بگذرد

فصل چهارم در حکم ظن در نماز بدانکه ظن یا
متعلق برکعات است یا بافعال امّا ظن متعلق برکعات پس
در حکم یقین است چه در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چه در
چهار رکعتی چه در اولیین از آن چه در اخیرین پس مثلاً
هرگاه نداند یک رکعت کرده یا دو رکعت و مظنّه با حد
طرفین است بنا را بر آن گذارد و نماز او صحیح است و نماز
احتیاط لازم نیست و هکذا در صور دیگر و اگر از اوّل
امر شک کند در اینکه یک رکعت کرده یا دو رکعت مثلاً

... یا سه رکعت و بعد از زوال شک و منقلب
شود بظن باحد طرفین باز عمل کند بظن خود و اگر بعکس باشد
باینکه اوّل مظنه پیدا کند باحد طرفین و بعد متبدل شود
بشک حکم شک جاری کند از بطلان در موارد بطلان
و بناء بر اکثر در موارد آن پس مثلا در صورت انقلاب
حالت دوم است شک باشد یا ظن بلکه اگر ظن باحد
طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیگر
بنا را بر ظن دوم گذارد و همچنین در شک پس اگر اول
شک کرد ما بین دو و سه و بنا را بر سه گذاشت بعد شک
او منقلب شد بشک ما بین سه و چهار بایک و دو حکم
شک دوم جاری کند پس در صورت اولی بنا را بر
چهار گذارد و عمل شک سه و چهار بعمل آورد و در صورت
دوم حکم شک یک و دو جاری کند که بطلان نماز است
و هکذا در سایر انقلابات و هرگاه حالت تردد از برای او

حاصل شود و ندانند که شک است یا ظن بنا بگذارد بر
آنکه شک است حکم شک جاری کند مثلا نمیداند یک
رکعت کرده یا دو رکعت و شک دارد که آیا احد طرفین رجحان
دارد و مظنون است یا نه حکم شک جاری کند پس نماز را
بطلان گذارد در صورت مفروضه و اگر نمیداند که
سه رکعت کرده یا چهار رکعت و شک کند که آیا سه رکعت
بودن مظنون است یا نه بنا بگذارد بر اینکه مظنون
نیست و حکم سه و چهار جاری کند و هکذا در سایر
صور و اما ظن متعلق بافعال مثل آنکه نمیداند یک سجده
کرده است یا دو سجده و مظنه او یک سجده است یا
دو سجده یا نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد
باحد طرفین پس در حکم یقین بودن اشکال است و باید
مراعات احتیاط کند و مقتضای آن در بعض صور الحاق
بشک است و در بعض صور الحاق بیقین و اعاده نماز

در حکم ظن متعلق بافعال

و حاصل مطلب آنکه یا ظن متعلق است بمثل قرائت و
تسبیحات و اذکار که زیادی آن مضر بنماز نیست یا متعلق
بافعال که زیادی آن مضر است مثل رکوع و سجود و نحو
این دو پس در صورت اولی اگر محل است بیان کند
هر چند ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز از
محل است و ظن بکردن دارد بگذرد مثل شک و اگر
ظن بنکردن دارد برگردد و اتیان کند مثلا اگر شک
کند که آیا حمد را خوانده است یا نه و هنوز داخل در
سوره نشده است آن را بخواند چه مظنه بخواندن داشته
باشد چه مظنه بنخواندن و اگر بعد از دخول در سوره
یا قنوت شک کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنه
او خواندن باشد بگذرد و بنا را بر خواندن گذارد
و اگر مظنه او بنخواندن باشد باز برگردد و بخواند و هکذا
در سایر اجزا این بهتر است و اما در صورت دوم پس اگر

در محل است و مظنه بکردن دارد بجا آورد و مثل شک داشته باشد و اگر مظنه نکردن داشته باشد احتیاط اینست که عمل بظن کند و بکند و نماز را تمام کند و بعد از اعاده کند مثلا هرگاه نمیداند یک سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا قیام نشده است و مظنه او این است که یک سجده کرده یک سجده دیگر بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شک و اگر مظنه دارد که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعد از نماز اعاده کند نماز را و اگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او بکردن دو سجده باشد بکند رد و نماز او صحیح است و اگر مظنه او بنکردن باشد برگردد و یک سجده دیگر بکند و بعد از اتمام اعاده کند نماز را و همچنین است در سایر افعال مثل رکوع و نحو آن **فصل پنجم** در سهو بدانکه سهو یا متعلق است برکعت یا اجزاء رکنی

و اگر بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بکند رد و اگر مظنه نکردن دارد برگردد و بجا آورد و نماز تمام کند و اعاده کند

یا اجزاء غیر رکنی و ایضا یا بزیاده است یا بنقیصه پس اگر زیاد کند یک رکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقا و اگر سهوا یک رکعت یا بیشتر را نقص کند و بعد از سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدی و سهوی مثل حدث و استدبار متذکر شود برخیزد و بقیه نماز را بجا آورد و دو سجده سهو بجهت سلام بیجا بجا آورد و نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از اتیان بمنافی باشد که عمدا ضرر دارد و سهوا ضرر ندارد مثل تکلم در این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجده سهو دیگر بجهت تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد از مثل حدث و استدبار یا سکوت طویل که ماحی صورت نماز است متذکر شود نماز او باطل است و اگر زیاد کند جزء غیر رکنی را مثل قرائت یا حمد یا سجده یا تشهد و نحو آن نماز او صحیح است لکن باید دو

سجده سهو بجهت زیادتی بعمل آورد و اگر نقصان کند
جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن
بعد برگردد و تدارک کند و بجهت زیادتیها سجدهٔ سهو
کند چه منسی رکن باشد مثل آنکه پیش از دخول در
رکوع و بعد از قنوت مثلا یقین کند که حمد را نخوانده
برگردد و بخواند یا یقین کند که دو سجده یا یک سجده
از او فوت شده برگردد و بجا آورد و از برای زیادتی
هر یک از قیام و بحول الله و قرائت یا تسبیحات سجدهٔ سهو
کند و اگر داخل در رکن بعد شده پس اگر منسی رکن است
نماز باطل است مثل آنکه بعد از دخول در رکوع یقین
کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده و هم
چنین اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجدهٔ
دویم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در
سجده اولی یا بعد از آن و قبل از دخول در سجده

بعد از دخول

دویم بعید نیست صحت نماز پس برگردد و رکوع را
بجا آورد و از برای سجدهٔ زیاد شده دو سجدهٔ سهو
کند چون از برگشتن و تدارک کردن زیادتی رکن
لازم نمی‌آید ولکن مع ذلک الاحوط اعادهٔ نماز است هر
چند واجب نیست و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و
متذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل
نیست بلکه بجهت آن نقیصه سجدهٔ سهو بجا آورد و دیگر
چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجدهٔ واحده
باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع بعد یا
بعد از فراغ از نماز اول قضاء آن تشهد یا سجده را بجا
آورد و بعد دو سجدهٔ سهو بکند و نماز او صحیح است
و در اینجا سه مسئله باقیمانده مسئلهٔ اول آنکه
ترک کند ذکر رکوع را یا سجود را و متذکر شود بعد از
سر برداشتن از رکوع یا سجود نماز او صحیح است [illegible]

[illegible]

برگردد هرچند داخل در رکن بعد نشده چون محل آنها
فوت شده است پس باید سجده سهو بجهة نقیصه بجا
آورد **مسئله دویم** آنکه ترک کند سجده واحده
یا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود نباید برگردد
بلکه همان قضا و دو سجده سهو بجا آورد و اما اگر ترک
کند سجدتین را از رکعت اخیره را و بعد از سلام متذکر شود
نماز او باطل است هرچند احوط اینست که برگردد و آنها
کند و نماز را تمام کند و دو سجده سهو بجهة زیادی تشهد
و دو سجده سهو بجهة سلام بیجا بجا آورد و بعد نماز را
اعاده کند **مسئله سیم** هرگاه در نماز مستحبی
زیاد کند جزئی را نماز او باطل نیست هرچند رکنی باشد
و سجده سهو هم بر او نیست و اگر ترک کند جزئی را و
متذکر شود در اثناء برگردد و آن را بجا آورد هرچند داخل
در رکن بعد شده باشد و بجهة زیادتیها سجده سهو

واجب نیست و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن
است باطل است و اگر غیر رکن است بر او چیزی نیست
فصل ششم در سجده سهو بدانکه واجب است
دو سجده سهو از برای چند چیز اول از برای تکلم بیجا
در نماز سهواً دویم از برای سلام گفتن در غیر موضع
سلام سیم از برای شک چهار و پنج چنانچه گذشت
چهارم از برای زیاد کردن جزئی در نماز یا کم کردن
آن سهواً که متذکر شود در محل تلافی اگر آن جزء واجب
باشد بخلاف جزء مستحبی مثل قنوت که ترک سهوی بلکه
ترک عمدی آن ضرر ندارد بلی اگر سهواً قنوت را ترک کرده و
در رکوع یا بعد از سر برداشتن از آن متذکر شد قضا
کند والاحوط در حال قیام بعد از رکوع و فرق نیست در
وجوب سجده سهو در زیاده و نقیصه ما بین اجزائیکه
بر فرض ترک کردن سهوی آن بعد از نماز واجب باشد

قضاء آن جزء مثل تشهد و یک سجده از یک رکعت باعتبار
چنانچه هرگاه در دو رکعت یا سه رکعت از هر رکعتی یک
سجده فوت شده سهوا بعد از نماز قضاء سجده‌های فراموش
شده را نماید و برای هر یک دو سجده سهو بجا آورد
بدانکه سجده سهو را باید بعد از نماز بلافاصله بجا آورد
ولی اگر قضاء اجزاء منسیه هم باید بکند قضا را مقدم
بدارد و همچنین اگر نماز احتیاط باید بکند آنرا مقدم دارد
بر سجده سهو و اگر قضاء اجزاء و نماز احتیاط را داشته باشد
مخیر است در تقدیم هر یک هرچند احوط تقدیم نماز
احتیاط است و اگر سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذکر
شد باید بجا آورد اگرچه بعد از اتیان بمنافی باشد و
ضرر بنماز او ندارد و واجب است در سجده سهو چند
چیز اول نیت دوم آنکه دو مرتبه سجده کند
سیم ذکر در هر یک از دو سجده و آن بگفتن بسم الله و بالله

وصلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله اللهم
صل علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته است چهارم آنکه
مراعات کند در آنچه معتبر است در سجده نماز بنا
بر احوط پنجم تشهد مثل تشهد نماز ششم سلام
و آن گفتن السلام علیکم است و اولی و احوط اضافه
و رحمة الله و برکاته **مبحث هفتم** در نماز
آیات است و واجب میشود این نماز برای ماه گرفتن
و خورشید گرفتن اگرچه جزئی از آن باشد و اگرچه
باعث خوف نشود و همچنین واجب میشود بلرزیدن
زمین اگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود
بسبب وزیدن بادهای تند و سرخ و تاریکی شدید
و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از حوادث آسمانی
از اموری که نوعا باعث خوف متعارف باشند اگر

چهار و نیز شده و آن دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع
و دو سجود و تفصیلش آنست که نیت میکند و تکبیر میگوید
و بعد از آن حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و ذکر
رکوع میگوید و سر از رکوع برمیدارد و حمد و سوره
میخواند و قنوت میخواند مستحبا باز رکوع میرود بعد از
ذکر رکوع سر برمیدارد باز حمد و سوره میخواند و رکوع
میرود و بعد از سر برداشتن از آن باز حمد و سوره
خواند و قنوت میخواند مستحبا و رکوع میکند و بعد از
قیام از آن باز حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و بعد
از قیام از آن دو سجده بجا می آورد و بر میخیزد حمد و سوره
میخواند و قنوت میخواند مستحبا باز برکوع میرود و همچنین
تا پنج رکوع تمام شود و بعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده
بجا میاورد و تشهد میخواند و سلام میگوید و جایز است
بنحو دیگر بعمل آورد و آن چنین است که در رکعت اول حمد

تمام بخواند و یک آیه از سوره انا انزلناه را مثلا بخواند و
برکوع رود و بعد از برداشتن سر از آن آیه دویم انا انزلناه
بخواند و برکوع رود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد از
هر رکوع یک آیه خوانده تا در رکعت اولی یک حمد و یک سوره
تمام و پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجا
آورد و همچنین در رکعت دویم یک حمد بخواند و یک
سوره را تبعیض کند ما بین پنج رکوع و نماز را تمام کند و
اقسام دیگر هم ممکن است و وقت نماز کسوف را ابتدا
گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط آنست که مؤخر ندارد
از وقت شروع بانجلاء و اما نماز زلزله و سایر آیات سماوی
که مخوف باشد تا آخر عمر ادا است و لکن احوط عدم تأخیر
است و هرگاه مطلع شد بر خسوف و کسوف در وقت
و ترک کرد نماز آیات را عمدا یا سهوا واجب است قضاء آن
اگر چه تمام آن نگرفته باشد ولی اگر مطلع نشد تا تمام

منحل شد بعد مطلع شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضا
نیست و اگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن
و جایز است نماز آیات را بجماعت بخواند پس اگر درک رکوع
اول امام را درک نمود متابعت می نماید مثل جماعت در
نماز یومیه و قرائت را و ساقط است و هم چنین است هر گاه
در رکوع دوم مثلاً امام را درک نمود متابعت میکند
با امام تا رکوع پنجم او و وقتیکه امام بسجده رفت ماموم
بقیه رکوعات خود را با قرائت حمد و سوره بجا می آورد و
و برکوع پنجم خود میرود و در سجده یا در دو رکعت بعد
با امام میرسد و اگر بخواهد منفرد شود جایز است و بنا بر آن
آیات دو رکعت محسوب است پس هر گاه شک کند در
عدد رکعات نمازش باطل است و اگر در رکوعات از
هر رکعتی یا اجزاء شک کند حال او حال یومیه است در آنچه
گذشت از احکام آن و هم چنین احکام سهو و تذکر در محل

در بیان نماز قضا

یا بعد از حمل و غیر آن در آن جاری است و هم چنین حکم در تمام
و تبعیض در آن همانست که در یومیه ذکر شد مبحث
هشتم در بقیه نمازهای واجبی است و آن چند قسم است
اول نماز قضاء است بدانکه هر گاه ترک نماید نماز
واجبی را با اجتماع شرایط وجوب آن عصیاناً یا از او فوت
شود بجهت خواب یا فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهت
مست شدن بچیزیکه از جانب خود باشد واجب است بر او
قضاء آن نماز بخلاف نمازیکه از جهت حیض یا نفاس از او
ترک شده که قضاء آن واجب نیست اگر چه در تمام وقت حیض
یا نفسا بوده و الا اگر طاهر شود یا بمقدار نماز را در وقت
چه در اول و چه در آخر آن و ترک نماید اداء را واجب است
قضاء آن بلکه اگر بمقدار یک رکعت را آخر وقت را درک نماید
بدون عذر و از اعذار مذکوره واجب است بر او و نماز او
اداء خواهد بود و اگر ترک نمود معصیت کرده و قضاء

آن بر او واجب است و واجب است در نمازهای قضاء
یومیه بهمان ترتیبی که از او فوت شده بجا آورد اگر چه ترتیب
آن را نداند علی الاقوی و حاصل میشود ترتیب آن بتکرار
نماز پس اگر میداند در پنج روز هر روزی یک نماز از او
فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد و همچنین
اگر نمازهای بسیار از او فوت شده و ترتیب آن را نمیداند
آن قدر نماز قضاء کند که یقین کند آنچه بر او بوده ترتیب قضاء
آن بعمل آمده اگر تکرار آن مستلزم عسر و حرج نشود و الا
وجوب ترتیب بتکرار ساقط است و واجب نیست مقدم
داشتن نماز قضاء را بر اداء اگر چه احوط تقدیم است خصوصا
اگر آنچه فوت شده یک نماز باشد خصوصا اگر نماز
همان روز باشد و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است
پس اگر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصر قضاء نماید
اگر چه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت شده تمام

قضاء نماید اگر چه در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت
مسافر بوده و در آخر وقت حاضر یا بعکس بعید نیست که
مخیر باشد در قضاء آن ما بین قصر و اتمام اگر چه احوط
اختیار آنست که در آخر وقت تکلیفا و بوده [illegible]
نمازی که فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الاقوی و
فوتش آن بسبب عذر بوده واجب است بر ولی قضاء
نماید او و مراد بولی پسر بزرگ میت است و بر دختر او واجب
نیست و شرط نیست حاضر بودن یا بالغ بودن پسر در
وقت فوت پدر و اگر میت پسرها نداشته باشد یا داشته
باشد ولی بدون عذر نماز از او فوت شده احوط اینست بجا
آوردن ورثه است نسبت بحصه خود از ترکه و اگر وصیت
کرده باشد که نمازهای او را اجیر بجا آورند از ترکه او
بیرون کرده میشود از ثلث ترکه او مگر آنکه ورثه امضا
نمایند که در این صورت از اصل ترکه بیرون میشود و الحج

امضا کنا را یشان بنا زحصه بود بلکه بسید نیست که
مطلقا بیرون کرده شود از اصل مال و اگر ولی بمیرد پیش
از اتیان بقضا نماز های میت واجب نیست بر ولی و
قضا نمودن ان و بر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست و
جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیری را بجهة قضا
نماز میت و معتبر است در ان ترتیب بنحویکه فوت شده
اگرچه بتکرار باشد چنانچه در قضاء نماز خود گذشت
و ساقط نمیشود وجوب ترتیب بمشقت در ان بجهة انکه
ممکن است در اینجا استیجار اشخاص متعدده و تتمیم نماز
استیجاری بدانکه واجب است بر شخصی که اجیر شده که نما
های میت را بجا اورد که اتیان کند بهرچه بان مسلم شده
از مستحبات و کیفیات ان اگر بوجه تقیید باشد و اگر
اخلال بان نمود مستحق اجرت نیست اگرچه ذمه میت
یا ولی بری شود و جایز است زن اجیر شود که نماز های مرد را

بجا اورد و همچنین بعکس بیرون دو نماز های جهریه
میته مخیر است ما بین جهر و اخفات اگرچه نماز برای مرد
باشد چنانچه بر مرد معین است جهر در ان اگرچه برای زن
باشد مبحث پنجم در نماز جماعت است
بدانکه نماز در نماز های واجبی بجماعت کردن مستحب و در یومیه
مؤکد است و فضیلت بسیار دارد و در نماز جمعه و عیدین
شرایط جماعت واجب است و اگر کسی حمد و سوره او درست
نباشد و اگر ممکن باشد او را تصحیح قرائت در وقت تنگ نما
میکند او را درست کردن ان و فرادی الی جماعت کردن و
اگر ممکن نشود او را درست کردن بجهة تنگی وقت و مانند
ان معین است برای او جماعت کردن و اگر ممکن نباشد
او را هیچ وجه تصحیح قرائت در این صورت جماعت واجب
نیست و با انچه ممکن از قرائت میتواند نماز را بجا اورد
و از شروط جماعت کردن است و اقل عدد که جماعت بان

بلند تر نبودن جای امام از جای ماموم بقدر معتدبه
یعنی بیک وجب یا زیاده ولی اگر فی الجمله سراشیب باشد
ضرر ندارد و امّا جای ماموم هر قدر بلندتر باشد از جای
امام ضرر ندارد دوازدهم پیش نبودن ماموم از امام
و اقوی جواز تساوی است و احوط مؤخر بودن ماموم است
از امام اگرچه جزئی باشد سیزدهم آنکه واجب است بر ماموم
متابعت کردن امام در افعال نماز یعنی افعال صلوة را
پیش از امام بجا نیاورد بلکه احوط تاخیر است امّا در اقوال
پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر
آن واجب نیست اگرچه احوط است خصوص در سلام
و جماعت منعقد میشود بلحوق بامام در حال
رکوع اگرچه امام ذکر رکوع را گفته باشد و آن رکعت اول
او محسوب است و در نماز اخفاتی در حال قرائت امام
بهتر است که ماموم مشغول ذکر باشد بلکه اقوی در

نماز جهری هم جواز اشتغال بآنست بلی اگر در نماز
جهری ماموم قرائت یا همهمهٔ امام را بشنود واجب است
ترك قرائت و اگر هیچوجه نمیشنود اولی بلکه احوط
قرائت حمد و سوره است هشتم و اگر امام در قنوت
باشد و ماموم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است بر او
متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین در
تشهد نیز متابعت کند امّا نشستن بطور تجافی در حال
تشهد امام احوط است بانکه دو زانوی خود را از زمین
بلند کند و در رکعت دویم خودش قرائت را هم
بخواند اگرچه در نماز جهریه باشد و در رکعت آخر امام که
خواهد متابعت کند امام را تا سلام بنشیند بتجافی
و ذکر بگوید و اگر نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام
از سجدهٔ دویم برخیزد و نمازش را تمام کند چنانچه هر جائی
از نماز جماعت بخواهد بجهت عذری منفرد شود جایز است

منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم
و ماموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب
راست امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد
و شرط است موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت
و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن یومیه را بنماز میت یا
عیدین یا آیات و بعکس اما موافق بودن در عدد رکعات
واجب نیست پس جایز است اقتدا نمودن حاضر بمسافر
و مسافر بحاضر و قضاء را باداء و بعکس مط و همچنین جایز است
کسیکه نمازش را فرادی خوانده است آن نماز را اعاده
کند بجماعت بلکه مستحب است و اقوی جواز اقتداء نماز
طواف است بیومیه و ما لعکس و اما نمازیکه احتیاطاً بجا
می آورد ادا یا قضاء اقتداء بآن جایز نیست علی
الاحوط بل الاقوی اگر چه نماز ماموم هم احتیاطی باشد
و شرط است در امام جماعت چند چیز اول عقل

دویم بلوغ سیم ایمان چهارم طهارت
مولد پنجم مرد بودن اگر ماموم مرد باشد بلکه
احوط مرد بودن است مط ششم عدالت یعنی ملکه
و کفایت میکند در احراز آن حسن ظاهری که کاشف
بنوعی از وجود آن باشد بر وجهیکه موجب اطمینان و
وثوق بآن باشد هفتم ایستاده بودن امام هرگاه
ماموین ایستاده باشند هشتم صحیح قرائت او
پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را صحیح بخواند
یا بعض حروف را بدل کند ببعضی و ماموم سالم باشد
از آن اقتدا باو جایز نیست نهم نبودن حایل ما
بین ماموم و امام یا صف پیش که مانع دیدن و باشد
مگر آنکه ماموم زن باشد دهم دور نبودن ماموم
از امام یعنی محل سجده ماموم از محل ایستادن امام یا صف
پیش زیاده از یک گام بلند نباشد یازدهم

بلند تر نبودن جای امام از جای ماموم بمقدار
یعنی یک وجب یا زیادتر ولی اگر فی الجمله سرازشیب باشد ضرر
ضرر ندارد و اما جای ماموم هر قدر بلندتر باشد از جای
امام ضرر ندارد دوازدهم پیش نبودن ماموم از امام
و اقوی جواز تساوی است و احوط موخر بودن ماموم است
از امام اگرچه جزئی باشد و با آنکه واجب است بر ماموم
متابعت کردن امام در افعال نماز یعنی اگر افعال صلوة را
پیش از امام بجا نیاورند بلکه احوط تاخیر است اما در اقوال
بجز تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر
ان واجب نیست اگرچه احوط است خصوص در سلام
و جماعت منعقد میشود بدرک نمودن امام را در حال
رکوع اگرچه امام ذکر رکوع را گفته باشد و از رکعت اول
او محسوب است و در نماز اخفاتی در دو رکعت اول قرائت را
بهتر است که ماموم مشغول ذکر باشد بلکه اولی در

نماز جهری هم جواز اشتغال بآنست ولی اگر در نماز
جهری ماموم قرائت یا همهمه امام را بشنود واجب است
ترک قرائت و اگر هیچوجه نمیشنود اولی بلکه احوط
قرائت حمد و سوره است بآهستگی و اگر امام در قنوت
باشد و ماموم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است برو
متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین در
تشهد نیز متابعت کند اما نشستن بطور تجافی در حال
تشهد امام احوط است بآنکه دو زانوی خود را از زمین
بلند کند و در رکعت دویم خودش قرائت آهسته
بخواند اگرچه در نماز جهریه باشد و در رکعت آخر امام
خواهد متابعت کند امام را تا سلام بنشیند بتجافی
و ذکر بگوید و اگر نمیخواهد بعد از سر بلند کردن امام
از سجده دویم برخیزد و نماز خود را اتمام کند چنانچه هرگاه
از نماز جماعت بخواهد بجهت عذری منفرد شود جایز است

بلکه بدون عذر نیز جایز است هرچند خلاف احتیاط
است و اگر امام را عادل میدانست و بعد از نمازش
معلوم شد که کافر یا فاسق یا محدث بوده نمازش
صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند
و هرگاه ماموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر
رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر رفت و برگشت هنوز
بقیام نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورده
و برکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن
اعاده واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع
برداشت برگردد و برکوع برود و اگر فهمید خم شده
هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر برداشت او هم برگردد
ضرر ندارد و همچنین است سجده در متابعت کردن

بحث دهم در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه
واجب است در سفر قصر نمودن در نمازهای چهار رکعتی

ترک نمودن دو رکعت آخر آن هفت شرط **اوّل** آنکه
آن سفر بقدر مسافت باشد و آن هشت فرسخ است
چه رفتن بتنهائی باین مقدار باشد مثل آنکه کسی دو وطن
داشته باشد و ما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا
رفتن و برگشتن هم هشت فرسخ باشد مثل آنکه بخواهد از
وطن خود برود سر چهار فرسخ و برگردد همان روز یا
بعد از آن و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار
ذراع است بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از مقدار
مذکور باشد اگرچه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست
چنانچه اگر شک داشته باشد که آیا باین مقدار هست
یا نه قصر نیست **دویم** آنکه این مقدار را بقصد مسافت
طی کند پس هرگاه مثلاً عقب گمشده میرود و نمیداند
بقدر مسافت میرود یا نه قصر نیست اگرچه زیاده از
این مقدار هم برود ولی در برگشتن اگر بقدر مسافت

مزبوره هست قصر کند سیم آنکه قصد مسافت را
مستمر بدارد و مردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری
از آنرا که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نمود
و بعد مردد شد در رفتن یا برگشتن قصر نیست و اگر
باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه بقدر مسافت است
قصر کند و الا احوط جمع است خصوصاً هرگاه قدری را
بدون قصد طی کرده باشد **چهارم** آنکه قطع سفر
نکند بیکی از سه چیز اول بقصد اقامه در جائی تا ده روز
دوم برسیدن بوطن خود سیم بماندن در جائی
سی روز تمام بدون نیت اقامه ده روز که در این سه
صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود و واجب
میشود براو اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز
در جائی نمود و یک نماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد
عازم شد که قبل از ده روز برگردد یا مردد شد باید

نمازهای خود را تا آنجا است تمام بخواند اگرچه بخواهد
همان روز برگردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم
مراجعت نمود یا مردد شد در اقامه که باید قصر کند اگر
چه ده روز در آنجا هم بماند بدون قصد کسیکه قصد
اقامه ده روز را در جائی نموده اگر در بین ده روز
بخواهد باطراف آنجا برود که کمتر از مسافت باشد و یک
شب آنجا بماند و برگردد بمحل اقامه خود ضرر باقامه او
ندارد و باید نماز را تمام کند بلکه اگر از اول نیت اقامه
قصد او رفتن و برگشتن در همان روز باشد بدون
ماندن شب هم ضرر ندارد و باید تمام کند علی الاقوی
اگرچه احوط در این صورت بلکه صورت سابقه نیز
جمع است ما بین قصر و اتمام **پنجم** آنکه سفر کردن
شغل و عمل او نباشد مثل ساربان و مکاری و
ملاح و همچنین قاصد و امثال آن که اینها باید تمام

بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل اینکه برای زیارت کردن بروند قصر کنند و حکم وجوب اتمام بر اینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و شغل اینها سفر کردن است اگر چه در اثناء سفر اول اینها حاصل شود و منقطع میشود وجوب تمام بر اینها بماندن ده روز در جائی اگر چه بدون قصد اقامه بماند و اگر کسیرا شغلی پیش آید که سه سفر پی در پی نمود بدون آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن در سفر نمیشود

ششم از شرایط قصر

ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از آقای خود فرار کند و مثل اینکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه قصد او از آن سفر توصل بترک واجب باشد که در این صورت باید تمام بخواند و همچنین است اگر سفر کردن او برای صید لهوی باشد و مناط در وجوب اتمام حال عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام کند و هر

وقت عاصی نباشد قصر کند اگر چه ما بقی بمقدار مسافت نباشد هفتم خروج از محل بانکه انقدر از شهر دور شود که دیوارهای آن ناپدید شود یا اذان شهر را نشنود و احوط تحقق هر دو است و فرق نیست در این شرط میان رفتن و برگشتن بلی اگر در وقت رفتن بجائی رسید و شک نمود که بحد ترخص رسیده یا نه در آنجا نماز را تمام کند و در وقت برگشتن در همانجا قصر کند و احوط جمع میان قصر و اتمام است و فرق نیست در این شرط ما بین وطن و بلد اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب است قصر

مواضع تخییر بین قصر و تمام

مگر در چهار جا اول مکه دویم مدینه سیم مسجد کوفه چهارم حایر حضرت سید الشهداء که در اینها مخیر است ما بین قصر و اتمام هر چند احوط قصر و افضل اتمام است اما روزه در اینها نگیرد پس اگر عمدا در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلی اگر

جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است بلکه
همچنین است اگر در جائیکه اقامه عشره کرده باشد و
باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل بحکم بنا بر اقوی اگر
چه احوط در این صورت اعاده است و هرگاه حکم را
میدانست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر
مسافر یا مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز
متذکر شد اگر وقت باقیست اعاده نماز کند و اگر وقت
گذشته قضا ندارد و هرگاه سفر نمود بعد از دخول
وقت و هنوز نمازش را نخوانده تا از حد ترخص خارج
شد قصر کند چنانچه اگر راجع گردد از سفر و بوطن یا
محل اقامت رسید بعد از دخول وقت نماز را تمام
بخواند و اگر در این صورت نماز از او فوت شد در
قضا آن مخیر است میان قصر و اتمام علی الاقوی
اگرچه احوط در صورت اولی اتیان بنماز قصر است

و در دویم اتمام

مطلب سیم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارتست از امساک
کردن از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهائی که ذکر
میشود و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
در شرایط روزه و آن چند چیز است اول عقل اگر
در جزئی از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست
قضاء هم ندارد دویم اسلام سیم ایمان
چهارم خالی بودن از حیض و نفاس در تمام روز
پنجم مسافر نبودن بسفریکه تکلیف قصر است
در نماز بلی هرگاه قبل از زوال از سفر راجع گرد بوطن
یا بمحل اقامه رسید و هنوز افطار نکرده روزه او
صحیح است و همچنین هرگاه بعد از زوال سفر نمود روزه

او صحیح است و بدانکه جایز است اختیار سفر کردن در
ماه مبارک رمضان اما در باقی اقسام روزهٔ واجب
معین مثل قضاء معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین و
امثال آن پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر
در سفر باشد و روزهٔ معین بر او باشد اقوی وجوب
قصد اقامت است بلی اگر نذر کرده باشد روزهٔ روز
معینی را در خصوص سفر یا سفراً و حضراً روزه بر او واجب
و صحیح است اگرچه در سفر باشد و قصد اقامه بر او واجب
نیست **ششم** ایمن بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر
بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بترسد که روزه
گرفتن باعث حدوث مرض یا زیادتی مرض شود روزهٔ
او صحیح نیست بلکه اگر بترسد ضرر طفل خود بآنکه
شیر او کم شود و طفل بسبب آن متضرر شود باید افطار
کند چنانچه زن حامله که نزدیک باشد وضع حمل او

و بترسد بر خود یا بر طفل شیر خوار از تشنگی اگر گرفتن
روزه او صحیح نیست و همچنین پیرمرد و پیرزن اگر
عاجز باشند از روزه گرفتن روزه بر آنها نیست و همچنین
اگر کسی مرضی دارد که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک
آب خوردن نماید در تمام روز روزه بر او نیست و در
تمام این صور مذکوره ماسوای صورت اولی که خوف ضرر
بر خود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید یک مد
از طعام و در تمام صور در وقت تمکن قضا نمایند
و اما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی
بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی
صحت آنست از طفل ممیز **مبحث دوم** بدانکه
شرط است در روزه نیت اما آن امور که ذکر شد
و کافی است در آن اینکه در شب آن روز قصد او
این باشد که فردا روزه بجا میآورد قربةً الی الله لازم

نیست غیر تعیین اگر متعین نباشد و اینکه روزهٔ را
مخصوص بمثال آن مرخد بگیرد بلی در روزه استیجاری قصد تحمل
از غیر هم لازم است و اگر نتواند آن ده چیز که میباید
نفس را از آن بکند نداند بلکه همین قدر اجمالاً قصد
امساک از مفطرات نماید کافیست و احوط در روزهٔ
ماه رمضان آنست که شب اول نیت روزهٔ تمام ماه را
بنماید و هر شب هم علیحده نیت کند و هر گاه نیت را
فراموش نمود و قبل از زوال متذکر شد فوراً نیت
کند کافیست و هر گاه بعد از زوال متذکر شود بقیهٔ
روز را امساک کند ولکن روزهٔ او باطل است و همچنین
است سایر روزهای واجب چه قضاء و چه غیر آن که
قبل از زوال اگر منافی بعمل نیاورده تجدید نیت میکند
و بعد از زوال فوت میشود وقت آن اما روزهٔ مستحب
پس وقت نیت آن باقی است تا پیش از غروب و در یوم

در حکم [illegible] نیت

در نیت روزهٔ روز شک

الشك معتبر است نیت روزهٔ آخر شعبان پس اگر روزهٔ
قضاء یا نذر یا کفاره و امثال آن بر او باشد معین است
نیت آن را بنماید و الا نیت روزهٔ مستحب بنماید و اگر در
وقت آن روزه معلوم شد که ماه رمضانست فوراً تجدید
نیت کند روزه‌اش صحیح است و اگر یوم الشک بنیت
ماه رمضان روزه گرفت منعقد نمیشود و همچنین هر گاه
تردید در نیت کند که هر گاه از رمضانست از آن و
الا از آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح نیست اگر
چه در این دو صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده
و هر گاه در بین روز نیت خروج از روزه نمود بالفعل
یا قصد ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه روزه
اش باطل است بلکه همچنین است اگر نیت نمود که
یک ساعت بعد افطار میکنم که احوط بلکه اقوی در آن
بطلان روزه است **مبحث سیم** در بیان آنچه‌ها

[illegible]

ازان امساک نمودن ده چیز است اول و دوم
خوردن و آشامیدن است عمداً و فرقی نیست ما بین
ماکول و مشروب معتاد و غیر معتاد اگرچه مثل فرو بردن
بقیه غذائی که در بن دندانها مانده است یا آشامیدن
از دماغ باشد و باطل نمیشود روزه بفرو بردن آب دهان
اگرچه مقصر باشد در خلال کردن و لکن احوط خلال کردن
است چنانچه احوط قضا کردن است هرگاه خلال نکرده
جایز است خائیدن طعام برای طفل و حیوانات چشیدن
نمک آش و امثال آن مادامیکه عمداً چیزی از آن فرو نرود
اولی بلکه احوط ترک آنها است و هم چنین جایز است مضمضه
کردن برای وضو بلکه خنک شدن هم و مستحب است بعد
از آن سه دفعه آب دهن را جمع کند و بیندازد اگر بدون
اختیار یا غفلة یا نسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اگر
نماز واجب بلکه یا مستحب بوده چیزی بر او نیست اگر احوط

ازان فرو بردن

در غیر وضو برای نماز واجب قضاء روزه است و اگر
بعنوان عبث یا خنک شدن بوده قضا لازم است و جایز
است مسواک نمودن روزه دار بلکه مستحب است ولکن
مسواک را بیرون نیاورد مادامیکه مسواک میکند و اگر
بیرون آورد و آنرا خشک کند و دوباره داخل دهن کند آب
آنرا فرو نبرد و اما طعم مسواک و خلال اگر بهم رسد اگرچه مبطل
بودن آن معلوم نیست مادامیکه از لعاب دهن نباشد
و لکن احوط ترک است بلکه احتیاط ترک نشود اگر بقصد
دهن بیاید سیم جماع است که مفسد و موجب قضا و کفاره
است در قبل یا دبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً باشد نه
سهواً یا نسیاناً یا ضرورة اگر یکی بخوابد اگر در اثنا
چنانچه با احتلام روزه باطل نمیشود و جایز است [illegible]
تاخیر غسل و هم چنین جایز است استبرا نمودن ببول
[illegible] از برای محتلم در روزه [illegible]

در بیان مفطرات

ورسول واغمه علیهم السلام مینماشد واحوط الحاق حضرت
زهرا و باقی انبیا و اوصیا علیهم السلام است و مختص است بطلان
روزه بجائیکه بداند کذب است و بگوید و الا مبطل نیست
اگرچه در واقع کذب باشد و غلط خواندن قران و دعا
سهوا ضرر ندارد پنجم ارتماس در اب است که مبطل و موجب
قضا و کفاره است خواه تمام سر و بدن را در زیر اب برد و یا سر تنها
اگرچه موی سر بیرون باشد و چه منافذ سر کشوده باشد یا نه
و چه روزه واجب باشد یا مستحب بلی اگر بدفعات بقدر بعضی
از سر را در زیر اب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختیار یا با
فراموشی روزه یا بخیال انکه فرو نمیرود فرو رفت یا آنکه
اب یا دیگری بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد
و اگر در اب مضاف مثل گلاب و امثال ان فرو رفت اقوی
عدم بطلان و احوط اجتناب است و هر گاه عمدا بقصد
غسل سر زیر اب نمود در روزه رمضان روزه و غسل هر

دو باطل است بلکه اگر در حال ماندن زیر اب یا در حال بیرون
امدن هم قصد غسل کند باطل است علی الاقوی بخلاف روزه
واجب معین غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر
باطل است و در دو صورت دیگر صحیح است و اما در روزه
واجب غیر معین روزه اش باطل و غسل او در هر سه
صورت صحیح است و همچنین است در روزه مستحبی یا
اگر در حال غفلت ارتماس نموده در روزه واجب معین چه
رمضان و چه غیر ان بمحض تذکر واجب است فی الفور سر بیرون
آورد و اگر در این حال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است
و اگر صبر نماید زیر اب اختیارا روزه اش باطل میشود ششم
رسانیدن غبار غلیظ است بحلق که مخرج خاء است و ان مفسد و موجب
قضا و کفاره است اگر عمدا باشد اگرچه ان غبار غیر غلیظ
باشد بنا بر احوط و فرقی نیست ما بین غبار حلال مثل ارد
یا حرام مثل خاک چه خودش باعث برانگیختن غبار شود یا دیگری

مثل آنکه بایستد در موضعیکه غبار است و خود را حفظ
ننماید بخلاف آنکه هرگاه خود را حفظ کند بنحویکه یقین بعد و
ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود
و بخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن و چه از قلیان باشد یا غیر
آن بلکه خالی از قوت نیست هفتم قی کردن است عمدا
و آن هم علی الاقوی موجب قضا و کفاره است و اگر بدون
اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت قضا کند
کردن را چیزی بر او حرام نیست ولی مفسد روزه است و
هرگاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد و بر
گردد ضرر ندارد و اگر در فضاء دهن بیاید باید آنرا
بیرون ضرر ندارد بلی اگر عمدا فرو برد مفسد و موجب قضا و
کفاره است هشتم اخراج منی از خود نمودن است عمدا
بهر نحو هرچند بملاعبه و ملامسه یا تقبیل با حلیله خود باشد با
شرط آنکه قصد انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد

بلکه در این دو صورت مبطل است اگرچه منی بیرون نیاید
و اما اگر عادت او نبوده و قصد انزال هم نداشته باشد و منی
بیرون آمد موجب بطلان نیست اگرچه احوط قضا است
نهم اماله کردن بمائع است بدون ضرورت و حرام و مفسد و
موجب قضاء و کفاره است و بجامد مکروه است
بلکه احوط اجتناب است دهم بقاء بر جنابت است
عمدا تا طلوع فجر و آن هم حرام و مفسد روزه و موجب قضا و
کفاره است و این مختص بشهر رمضان و قضاء آن است و در
باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقاء بر جنابت است بقاء
بر حیض و نفاس و لکن اقوی در آن ثبوت قضا است فقط نه کفاره
و این حکم مختص بشهر رمضان است و در غیر آن حتی قضاء آن
هم ثابت نیست اگرچه احوط است و در حکم تعمد بقاء بر جنابت است
خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد آن و بیدار نشدن
تا صبح و اما اگر از خواب اول بیدار شد و دوباره خوابید بقصد

غسل کردن و بیدار نشد تا صبح قضا تنها بر او واجب است و این
دو خواب هیچ کدام حرام نیست اگرچه احوط ترک خواب دویم است
واما اگر بیدار شد دیگر حرام است بر او خوابیدن و اگر عصیان
کرد و خوابید و بیدار نشد قضا بر او لازم است و احوط کفاره
است نیز اگرچه اقوی عدم وجوب آن است و اما اگر جنب شد
و غافل شد از جنابت یا از غسل کردن یا آنکه فردا واجب است روزه
بگیرد و غسل نکرد بر او چیزی نیست اگرچه احوط قضاء است
و اگر ممکن نشد از برای جنب و حایض و نفساء غسل کردن واجب
است بر اینها تیمم کنند و احوط بیدار بودن است تا صبح اگر
چه لازم نیست و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و توقف
ندارد صحت روزه او بر غیر اغسال واجبه بر او بلکه توقف بر
اغسال هم محل تامل است ولکن ترک احتیاط ننماید خصوص
اغسال نهاریه و شب گذشته و احوط آنست که مقدم بدارد
غسل صبح را بر طلوع فجر اگرچه اقوی عدم وجوب آن است

مبحث چهارم در بیان چیزهائی که موجب قضاء
تنها میشود و آن چند چیز است اول آنکه پیش از تفحص از
صبح مفطری بعمل آورد و معلوم شد که صبح بوده قضای آن
روزه واجب است و اگر تفحص نمود و مطمئن شد به بقاء
شب و کشف خلاف شد هرچند مشهور گفته اند قضا
لازم نیست لکن ترک احتیاط نشود دویم آنکه اعتماد
خود بقول کسی که گفت شب است بعد کشف خلاف شد
قضاء لازم است سیم اگر کسی خبر داد که صبح است و او گمان
شوخی نمود و معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه
اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد
که صبح بوده احوط قضاء است چهارم اگر کسی خبر دهد
که مغرب است و خودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت
و افطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء بر او واجب است
و اگر قدرت داشت و ملاحظه نکرد کفاره هم لازم است

مگر آنکه مخبر عدل یا عدلین باشد و اگر بجهت ابر بودن اعتماد
کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد معلوم شد که
روز بوده قضا واجب نیست **مبحث پنجم** در انواع
روزه واجب و آن هفت است **اول** روزه ماه مبارک
رمضان **دوم** قضاء آن **سیم** صوم روز سیم
اعتکاف **چهارم** صوم ده روز کفاره بدل هدی
در حج تمتع **پنجم** هجده روز بدل بدنه **ششم** روزی
که واجب شود بنذر و عهد و یمین **هفتم** روزه کفاره
افطار ماه مبارک رمضان و آن دو ماه متوالی است و واجب
است بوجوب تخییری ما بین آن و عتق و اطعام شصت مسکین
و روزه کفارات بسیار است و بدانکه واجب است بر پسر
بزرگ قضاء روزه که از والدین فوت شده و معذور
بوده‌اند و الا واجب نیست و هرگاه وصیت کرده غیری
تبرعا از جانب ایشان بجا آورد از او ساقط می‌شود و اگر مرض

بود و افطار نمود و بهمان مرض مرد یا قدرت گرفتن آن نداشت
نمرد قضاء آن لازم نیست و هرگاه مریض افطار نمود و مرض
باقی ماند تا رمضان آینده قضاء از او ساقط است ولی باید
هر روزی یک مد از طعام کفاره بدهد و احوط قضا کردن است
اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضا بگیرد و
احوط کفاره است نیز بدل هر روزی یک مدی از طعام و اما
هرگاه عذرش برطرف شد و عذر نداشت و نگرفت
تا رمضان دیگر کفاره است و باید قضایش را بگیرد هر وقت
که بخواهد و بدل هر روزی مدی از طعام بدهد و هرگاه
چند سال بر او بگذرد و بعد قضا کند همان یک کفاره
سال اول کافی است

مطلب چهارم

در احکام زکوة است و در آن دو مقصد است

مقصد اول در زکوة بدن و در آن سه مبحث
است مبحث اول بدانکه واجب است زکوة بدن که
فطره باشد بچند شرط اول بلوغ دویم عقل سیم عدم
اغماء چهارم آزاد بودن و این سه شرط هم شرط وجوب است و
هم شرط صحت و اما اسلام شرط صحت است نه وجوب پنجم
غنی بودن شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن محقق
میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال واجب
النفقه خود اگرچه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت
اخراجات آنها را بکند و وافی باشد و اگر چنین نباشد
فقیر است و بر او فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر
یکصاع بیشتر نداشته باشد اولی این است که بدهد آنرا
فطره بیکی از عیالات خود که فقیر باشد و او بدیگری بدهد واو بدیگری
تا آخر عیالات و او میخواهد بیکی از عیالات بدهد
یا بفقیر اجنبی مبحث دویم بدانکه واجب است

دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد چه واجب
النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد و هم
چنین مهمانیکه از عیالات او محسوب شود در آخر ماه
رمضان که هلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده
فقیر باشد و مهمان غنی بر خود مهمان واجب است و زنیکه
چیز دار باشد و شوهرش فقیر باشد و خرج زن را بمشقت
میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن و
اگر خرج او با غیر شوهر است فطره او بر منفق است و هم
چنین است غیر زن از سایر عیالات و مبحث سیم
در جنس فطره و مقدار آن و زمان وجوب و مصرف آن
و در آن چهار فصل است فصل اول در جنس آن
و آن چند چیز است اول گندم دویم جو سیم خرما
چهارم مویز پنجم کشمش ششم شیر هفتم
عدس و نخود و امثال آن و احوط اقتصار بچهار اول است

وافضل خرما و مویز است **فصل دوم** در مقدار
آن و آن یک صاع است و مقدار صاع ششصد و چهارده
مثقال و ربع صیرفی است و تمام اجناس و دادن قیمت کافی
فصل سیم بدانکه واجب میشود فطره بغروب
کردن آفتاب روز آخر ماه مبارک رمضان و اولی
جدا کردن است در شب و جایز نیست تاخیر انداختن
آن از نماز عید و اگر جدا نکرد تا بعد از نماز احوط آنست
که همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد و قصد ادا
و قضا نکند و اگر جدا نمود جایز است تاخیر دادن بقصد
برای انتظار مستحق معینی **فصل چهارم** در مصرف
آنست و آن فقراء میباشند و اولی آنکه اقارب را بر غیر
مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم را بعد از
ایشان بر غیر ایشان و عدالت در فقیر شرط نیست اگرچه
احوط است و بهتر در زمان غیبت امام دادن

بمجتهد

بمجتهد است و شرط است در گیرنده فطره آنکه هاشمی
نباشد مگر آنکه فطره دهنده هاشمی باشد مگر در
صورت ضرورت و همچنین شرط است در فقیر که
فطره میگیرد واجب النفقه فطره دهنده نباشد و جایز است زن
فطره خود را بشوهر فقیر خود بدهد و جایز نیست
بهر فقیری کمتر از فطره یکنفر بدهد مگر آنکه جمع شوند
فقراء که بهر یک یک سر فطره نرسد **مقصد**
دوم در زکوة مال و در آن چند بحث است
بحث اول در شرایط تعلق وجوب غیر از آنچه در زکوة
فطره ذکر شد و آن دو چیز است اول مالک بودن نصاب
دوم تمکن امکان تصرف در آن در تمام سال در آنچه که در
سال در آن معتبر است و در غیر آن وقت تعلق زکوة با
آنکه غاصب غصب نکرده باشد یا اگر توقف داشته باشد
امکان تصرف در آن بر دادن نقد و قلیلی از مال و بدهد

احوط

احوط زکوة دادن مال است اما اگر نه دهد و ندادن مانعی

باشد که رهن از غاصب بعد از گذشتن مانی البعض

نیست زکوة و مثل اینست هرگاه قادر بر بیع باشد نه تصرف

در عین و زکوة قرض بر قرض گیرنده است نه بر دهنده

مبحث دوم در آنچه زکوة آن واجب است آن

نه چیز است اول طلا دویم نقره و در این دو شرط

است آنکه مسکوک باشد سیم گوسفند چهارم

شتر پنجم گاو و در این پنج شرط است که تمام سال

و متحقق و مستقر میشود بدخول ماه دوازدهم اگر

چه آن ماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال

مستقر بماند والا زکوة آن واجب نیست و در گوسفند

و شتر و گاو شرط است در تمام سال چرنده باشند

و در علف صحرا و معلوفه نباشند و مدار بر صدق

اسم سائمه است اگرچه گاهی جزئی از مال مالک خورده

باشند بنحویکه از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه

بودن متحقق میشود بخوردن چیزیکه مملوک باشد

قدر او لا دانها اعتبار بحال مادرانها است و تمام

سال در آنها لا در وقت زاییدن است و شرط است در

شتر و گاو آنکه کارکن نباشند مثل آب کشی و آسیا

گردن و سواری و مدار بر صدق عرفی است که آنها

کارکن نگویند در تمام سال ششم گندم هفتم

جو هشتم مویز نهم خرما و شرط در این چهار آنکه مال

آنها را پیش از وقت وجوب مالک باشد چه بزراعت

و چه ببیع و امثال آن و واجب نمیشود زکوة در این چهار

مگر بعد از وضع خراج سلطان و آنچه خرج زراعت نموده

تا بتصفیه دانه و تا خشکیدن انگور و رطب اگرچه

احوط اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان

و مؤنه زراعت **مبحث سیم** در نصاب طلا

و در آن چند فصل است فصل اول در نصاب
طلا و نقره است و از برای هر یک دو نصاب است نصاب
اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دویم سه
مثقال و در نصاب اول ربع مثقال و ثمن مثقال صیرفی که
نه نخود میشود باید بدهد و در نصاب دویم عشر
مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صد و پنج
مثقال صیرفی است و نصاب دویم بیست و یک مثقال
صیرفی است و در نصاب اول نقره دو مثقال و پنج
ثمن باید بدهد و در نصاب دویم نیم مثقال صیرفی
و ربع عشر آن و ضابطه کلیه آنکه هر وقت بمقدار نصاب
از طلا و نقره رسید و بالا رفت چهل یک بدهد اگر
چه بعضی اوقات قلیلی زیاده داده و در حکم طلا
و نقره است زکوة مسکوکات [illegible] فصل
دویم در زکوة گوسفند پنج نصاب است اول چهل و در

آن یک گوسفند است دویم صد و بیست و یک
در آن دو گوسفند است سیم دویست و یک
در آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یک
و در آن چهار گوسفند است پنجم چهارصد و
در آن هر چه بیشتر شود هر صد گوسفند یک گوسفند
باید بدهد و گوسفندی که [illegible]
باید داخل سال دویم شده باشد [illegible]
باشد [illegible] فصل سیم
در نصاب شتر و آن دوازده نصاب است اول پنج و تا
نصاب هر کدام پنج تا اضافه میشود تا بیست و پنج هر پنج
یک گوسفند باید بدهد ششم بیست و شش در آن
یک شتری که داخل در سال دویم شده باید بدهد
هفتم سی و شش و در آن یک شتری که داخل
سال سیم شده باید بدهد هشتم چهل و شش و در آن

ن یک شتر بچه داخل در سال چهارم شده بحد
شصت و یک و در آن یک شتر بچه داخل پنجم شده
بحد هفتاد و پنج بعد هفتاد و شش و در آن دو شتر بچه داخل
سال سیم شده بحد نود بعد نود و یک در آن دو
شتر بچه داخل سال چهارم شده بحد صد و بیست بعد
صد و بیست و یک پس در آن و هر چه بیشتر شود در
پنجاه شتر یک شتر بچه داخل در سال چهارم شده یا در
هر چهل یک شتر بچه داخل سال سیم شده [illegible]
قبل از بلوغ بنصاب یا بین نصابها ست در آن چیزی نیست
و آنچه ذکر شد از شتر که برای زکوة بحد باید ماده
باشد **فصل چهارم** در گاو دو نصاب است
اول سی و دوم چهل و بعد از چهل مخیر است در
اعتبار سی یا چهل اگر اعتبار هر دو ممکن باشد مثل
صد و بیست و اما اگر اعتبار هر دو ممکن نباشد پس

معین است اعتبار آنچه فرا گیرد و در آن بیشتر میباشد
پس در هر سی یک گاو یک ساله چه نر باشد چه ماده
و در هر چهل یک گاو ماده که داخل سال سیم شده باشد
فصل پنجم در نصاب غلات اربع از گندم و جو
و مویز و خرما و نصاب آنها یکیست و پیش از رسیدن
بآن زکوة واجب نیست و آنچه زائد باشد اگر چه جزئی
باشد زکوة آن واجب است و آن سیصد صاع است
و آن مطابق است با صد و چهل و چهار من بوزن شاه
الا چهل و پنج مثقال صیرفی و بمن تبریز دویست و
هشتاد و هشت من الا چهل و پنج مثقال و بعیار
حقه نجف که هفتصد و سی و سه مثقال است هشت وزنه و
و پنج حقه و نیم الا پنجاه و هشت مثقال و ثلث مثقال
صیرفی و بحقه اسلامبول که دویست و هشتاد مثقال است
بیست و هفت وزنه و ده حقه و سی و پنج مثقال است

[illegible]

ومقدار دیگر باید اخراج نماید در غلات عشر است اگر
در آب دادن محتاج بچرخ و آلات آب کشی نباشد و اگر
خودش در آن می نشسته یا آب باران عمل آمده و
نصف عشر است اگر محتاج بچرخ و آلات آب کشی بوده
و اگر با شرکه بوده و بعضی اوقات محتاج بآن بوده و
بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر باید داد و مناط
شرکت و عدم آنست نه مساوات و اغلبیت پس با فرض
صدق شرکت سه ربع عشر و با غلبه احدهما حکم تابع
آنست و بنا بر اقوی وقت تعلق زکوة صدق اسم گندم
یا جو یا غوره یا بسر است اگرچه در اخیرین نیز اعتبار
صدق انگور و خرما خالی از رجحان نیست و مناط
در نصاب مقدار خشک آنها است **مبحث**
چهارم در مصرف زکوة و آن هشت صنف
اول و دوم فقرا و مساکین بدانکه اگر کسی ادعا

[illegible]

فقر کند و صدق و کذب آن معلوم نباشد احوط
استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بفقر او
خصوص کسیکه سابقا غنی بوده بلی با سبق فقر او
قولش مسموع است و مراد از فقیر در مصرف زکوة
فطره که گذشت سیم کسانیکه جمع زکوة میکنند
چهارم مؤلفة قلوبهم پنجم در آزادی بنده هائیکه
گرفتار شدت میباشند ششم قرض داران
هفتم مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسه و
مسجد و اعانت زوار و حجاج و امثال آن هشتم
اشخاصیکه بغربت افتاده اند و بیچاره میباشند
و در ولایت خودشان غنی می باشند بشرط آنکه
ممکن نشود از برای آنها قرض کردن **مبحث پنجم**
بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد در
در زمان غیبت و شرط است در زکوة دادن قصد

[illegible]

قربت وکافی است قصد قربت نمودن مالک وقت
دادن آن بواسطه که باصناف برساند ومستحب است
که بیک نفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد
بلکه احوط است مگر آنکه آن مقدار زکات باید اخراج
نمود کمتر از مقدار مزبور باشد وجایز است
آن مقدار بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است و در آن دو مبحث است
مبحث اول در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد
و شرایط آن و در آن دو فصل است فصل
اول بدانکه چیزهائی که خمس بآن تعلق میگیرد
هفت چیز است اول مالی که از کفار حربی در
جهاد بدست بیاید هرگاه جنگ باذن امام باشد

[illegible]

و هم چنین هر مالی که از کفار حربی بدزدی یا حیله
از تصرف ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط دویم
معادن مثل نمک و گوگرد سیم گنج چهارم چیزهائی
که از دریا بغوص و رفتن در آن بیرون میاورند مثل
مرجان و مروارید و آنچه بغیر غوص از دریا میگیرند
داخل منافع مکاسب است که می آید پنجم زمینی که
ذمی از مسلم بخرد واگر هبه باو نماید خمس ندارد
و خمس تعلق میگیرد بعین او ششم مال حلالی که
مخلوط بحرام شده و تمیز آن ممکن نباشد هفتم
منافع مکاسب از تجارت و صناعت و جمیع انواع
اکتساب و زیادتی آنچه تحصیل نموده از برای سال
چه از خوراکی باشد یا غیر آن و هم چنین زیادتی
منافع زراعت و کسب اگرچه کم باشد بانواع و اقسام
کسب خمس آنها واجب است و هم چنین در هبه و هدیه

شرایط تعلق خمس بمعدن و گنج

و انچه بجستن یا وصیت یا و منتقل شود و در صیغه
کدیلی در جمة بد ست اید و نماء اکر زیادی عینی باشد
میراث ممن لا یحتسب احوط دادن خمس انها است بلی
زیادی قیمت مالی که خمس ان را داده یا حاصل شده
بدون اکتساب مثل انکه املاکی را خریده و مقصود
او زراعت بوده نه فروش یا اصلا قصد منفعتی نداشته
ولکن منفعت غیر عینی دارد و بهم رسیده خمس ندارد
نیست **فصل دوم** در شرایط انها بدانکه
شرط است در تعلق خمس بمعدن و گنج انکه بعد از
وضع مؤنه استخراج انها قیمت بقیه بحد نصاب یکی
از نقدین رسیده باشد و نصاب نقره صد و پنج
مثقال صیرفی و در طلا پانزده مثقال بوده است
چنانچه در باب زکوة کذشت و همچنین در غوص
شرط است که بعد از اخراج مؤنه ان قیمت بقیه مقدار

در احکام مال حلال مخلوط بحرام

سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد و در تعلق خمس بمال
حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام
و مالک ان و کفایت میکند در حلیت ان دادن خمس
ان اگرچه علم اجمالی داشته باشد بزیادتر بودن
حرام از خمس و اما اگر مالک و قدر هر دو معلوم باشد
باید همان قدر بمالک ان بدهد و اگر مقدار را بداند
و مالکش را نشناسد بعد از یاس از مالک باید
تصدق دهد انرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد
یا بعوام و حاجت باستیذان از حاکم شرع نیست بلی
احوط استیذان و دادن بغیر سادات است مگر با علم
بسیادت ان مالک مجهول و اگر بداند مالک را و نداند
مقدار را قدر متیقن را بدهد کافیست مگر انکه
حالت سابقه معلومه زاید باشد مثل انکه میداند
مثلا ده تومان از مالک نزد او بوده و نصف ان را

بقیه‌اش داده و تتمه را بعد باز هم داده باشد در این صورت
با عدم تراضی بمصالحه نصف دیگر که تمام پنج تومان است
باشد و شرط است در تعلق خمس بمنافعات ارباح مکاسب
آنکه بعد از وضع خرج سال و عیال خود چیزی زیاد آمده
باشد اگرچه جزئی باشد و در خرج معتبر است میانه‌روی
بر حسب حال خود پس اگر زیادتی نماید زیاده‌روی آن در
برای او محسوب نمیشود و خمس زیادتی را باید بدهد مگر
آنکه اگر بر خود تنگ گیری کند که احوط در آن خمس دادن
و داخل میشود در مؤنه سال قیمت کنیز و غلام و
سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و اینها بر
حسب لیاقت خود محتاج باشد است و همچنین از مؤنه است
صدقات و هدایا و خرج نکاح و ضیافت و سفرها
در یادان و حج مستحبی و همچنین آنچه لازم شود برای
بند و شدن و کفارات اگر در آن سال نزول لازم شده

[illegible]

[illegible]

باشد و همچنین اخراجات حج واجب اگر در آن سال مستطیع
شود چنانچه اگر تدریج سالها جمع شود آنچه در آخر سال
بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و اگر در آن سال از
رفتن حج معذور باشد برای او محسوب نمیشود و خمس از واجب
است بلکه اگر معذور نباشد و عصیاناً آنچه زیاد دارد
خمس آن را بدهد بنا بر احوط اگرچه پولش تلف شده باشد
چنانچه از مؤنه است دین و خسارت اگرچه مثل غرامت تلف
باشد در آن سال و همچنین اگر از سالهای سابق مدیون
باشد و در امسال قدرت بر اداء آن داشته بخلاف اینکه
کرد و دیگر از سالهای سابق زیاد بوده و نداده که از
مؤنه محسوب نیست علی الاحوط اگرچه از دست رفته
باشد و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب
و زراعت بکند زائد مثل آنکه ارثی باو رسیده اولی بلکه
احوط وضع آن است از غیر منافع و ابتداء سال ابتداء شروع

بکسب است در مکاسب و حصول فایده است در غیر او
و در ابتدا اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است
و شرط نیست در وجوب خمس در این قسم نصاب و نه
انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اگرچه کم باشد
خمس واجب میشود لکن جایز است تأخیر دادن خمس تا
باخر سال بجهة اخراج مؤنة از آن بخلاف سایر اقسام که جوب
دادن خمس در آنها فوریست و تاخیر آن جایز نیست

مبحث دویم در قسمت و مصرف خمس و شرایط
و در آن دو فصل است **فصل اول** در قسمت
آن و بشش قسم منقسم میشود سه سهم از آن از امام است
در این عصر از حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه
میباشد و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن
السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس
دادن قصد قربت چنانچه در زکوة گذشت از مالک

یا وکیل یا وصی و معتبر در اینجا ذمی میدهد از زمینی
که از مسلم خریده است و لازم است تعیین آنچه میدهد
از سهم امام علیه السلام و غیر آن و در سه سهم مال
غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود
و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از آن

فصل دویم در شرایط آن بدانکه شرط است
در اصناف غیر از امام علیه السلام چند چیز اول مؤمن
اثنی عشریه باشند اما عدالت در آنها پس شرط نیست
دویم آنکه از اولاد هاشم باشند که جد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله میباشد از جانب پدر نه از جانب
مادر تنها سیم فقیر بودن ایتام و مساکین و معنی
فقیر گذشت و شرط است در ابن السبیل بیچاره بودن
در آن بلد بلکه خمس میگیرد و قسمت کردن ما بین این سه
طایفه شرط نیست و احوط آنکه زیاده از مؤنه سال

با نها نه هند بلکه جایز نیست دادن بابن السبیل زیاده
از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر سید زن خمس
باو فرقی نیست در وجوب خمس دادن ما بین زمان حضور
امام علیه السلام و غیبت و عجل الله تعالی فرجه چه در
سهم آنحضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن
مجتهد میتوان داد بسادات و اما سهم امام علیه السلام پس
اختیار آن با مجتهد عادل است اگرچه غیر اعلم باشد و مصرف
آن نیز مصرف سادات است پس اگر بدون اذن مجتهد
بسادات داد احوط آن است که دوباره بدهند اگر
چه دور نیست با مضا مجتهد اکتفا بان توان نمود اگر
در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن
آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد برساند جایز
است خود شخص با عدول مؤمنین از باب حسبه بسادات
بدهند و سید نمیتواند مبلغ کلی خمس را بخمس دهنده

مصالحه کند و تضییع حقوق سادات را بنماید و جایز
نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه
بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد عادل و
اگر از سید فقیری طلبی داشته باشد و خمس بر او واجب
شود میتواند پای حساب بکشد از بابت سهم سادات
و همچنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیز اگرچه احوط
اذن مجتهد است در آن و هرگاه خمس را بسید داد
با مظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده
مشکل است احوط دوباره دادن است

مطلب ششم

در احکام نذر و عهد و یمین و در آن چند مبحث
است **مبحث اول** در احکام نذر و در آن
سه فصل است **فصل اول** در صیغه

ید روان چهار قسم واقع میشود اول آنکه مثلا بگوید
ان رزقت ولدا فلله علی صیام شهر و اینرا نذر بر میگویند
دویم آنکه مثلا بگوید ان شفی مریضی فلله علی
صدقة عشرین درهما و اینرا نذر شکر میگویند سیم
آنکه مثلا بگوید ان ترکت صلوة اللیل فلله علی صوم
یوم و اینرا نذر زجر میگویند چهارم آنکه بدون
شرطی ابتدا مثلا بگوید لله علی صیام شهر و اینرا نذر
تبرع میگویند و در تمام اقسام اگر ترجمه آنرا بزبان غیر
عربی هم بگوید منعقد میشود

فصل دویم

در چیزهائی که در نذر کنند معتبر است و آن چند چیز است
اول تکلیف ببلوغ و عقل دویم قصد سیم
اختیار پس نذر صبی و مجنون و هازل و مکره منعقد
نمیشود چهارم اذن مولی و زوج نسبت بنذر عبد
و زوجه در چیزهائی که منافی اداء حق اینها باشد بلکه

بنذر زن در مطلق تبرعات یا منع شوهر اگر منافی حق
زوج نباشد خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت
است و هم چنین اذن پدر در نذر فرزند خود مشهور است
اگرچه اقوی عدم اشتراط است و این سه طایفه اگر بدون
اذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یا زوج یا پدر
امضا نمودند صحیح است و اما اذن و اما اذن فی انشا
نذر پس مدخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد
و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار است و نذر کافر
منعقد است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت
از او بواسطه فقد قربت بی اسلام مفقود است

فصل سیم

شرط است در متعلق نذر
دو چیز اول آنکه آن فعل یا ترک مقدور او باشد
دویم آنکه راجح باشد که توانستن آن کار را بجهة
خدا قرار داد و فرقی نیست در متعلق نذر اینکه فعل

واجب یا مستحب باشد یا حرام و مکروه در صورت
در انعقاد نذر منافاتی ندارد و نذر روز معین را اگر کند
مثلاً یا روزه یک روز را بدون تعیین نیت در
نذر معین واجب است روزه همان روز و جایز نیست
نذر برای فرار از روزه افطار و سفر کردن و اگر در سفر
باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه
نذر هرجا باشد و ان روز را روزه بگیرد بلی اگر نذر
کرد روزه ان روز را سفراً و حضراً سفر جایز و اقامه
واجب نیست چنانچه در صورت گذشت بلکه اگر نذر
کرد در خصوص سفر سفر واجب میشود و در هر سه
صورت اگر ترک کرد روزه ان روز را واجب است قضاء
ان بلکه کفاره نیز و اگر مانع شرعی برا و پیدا شد مثل
انکه در ان ایام مریض شد یا حایض شد یا مسافر
شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است اما در

زن در مطاوعه و عرف بجا اوردن واجب است **مبحث**
دویم در یمین است و ان عبارتست از قسم یاد نمودن
باسماء الله که فعلی را بجا اورد یا ترک کند و منعقد نمیشود
بغیر اسم خدا و صیغه ان بغیر لفظ عربی نیز منعقد میشود
و معتبر است در انکه قسم میخورد بلوغ و عقل و اختیار
و قصد و در متعلق قسم معتبر بودن ان و اذن
بلکه اذن زوج و پدر بنا بر انچه استناد داده شده است
بمشهور لکن معلوم نیست بلی با منع زوج و پدر منعقد
نمیشود و برای ایشان است حل ان اگر بدون اطلاع
واقع ساخته احوط استیذان است و معتبر نیست در
متعلق ان رجحان پس قسم بر فعل یا ترک مباح هم منعقد
است و واجب میشود و اگر مخالفت نمود کفاره باید
مبحث سیم در عهد است و معتبر است در
چیزی که معتبر است در قسم و صیغه ان چنانست که بگوید

عاهدت الله ان اصوم شهرا اذا ... یا اگر بگوید عهدت
الله متی شفی مریضی ان اتصدق بعشرین درهما و
بقاء شرعی هم منعقد میشود و بدانکه کفاره خلف نذر
و عهد کفاره افطار روزه شهر رمضان است و مخیر است
مابین آزاد کردن یک بنده مؤمنه یا اطعام شصت
مسکین یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی و در کفاره
قسم بر فرض تخلف مخیر است مابین آزاد کردن بنده
مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین یا پوشانیدن آنها و
با عجز از آنها سه روز متوالی روزه بگیرد

مطلب هفتم

در مهمات احکام نکاح است و در آن چند مبحث است

مبحث اول بدانکه حلال میشود وطی کردن
زن بعقد دائم و منقطع و بملک یمین و بتحلیل اول

و دوم و چهارم بعقد نمی باشد و معتبر است در عقد
ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح
شدید است لازم است در آن احتیاط پس معتبر است
تعیین زوجین و صداق و ماضی بودن ایجاب و
قبول و قصد انشاء تزویج و بغیر عربی جایز نبودن
با امکان اگرچه بتوکیل غیر باشد و ترتیب در ایجاب و
قبول و آنکه دو نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود
زوجین مباشر عقد باشند زن بگوید انکحتک
نفسی علی الصداق المعلوم پس بلافاصله مرد بگوید
قبلت النکاح لنفسی علی الصداق یا آنکه زن بگوید
زوجتک نفسی علی الصداق المذکور پس مرد بگوید
قبلت التزویج لنفسی علی الصداق یا زن بگوید زوجتک
نفسی علی المهر المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج
لنفسی علی المهر یا آنکه زن بگوید انکحتک نفسی

نفسك بالصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت النکاح
لنفسی بالصداق و بهتر انست که مهر را بگویند و صیغه را
تصحیح ادا کنند و در صیغه متعه هم مراعات احتیاط
ترک ننماید و علاوه از تعیین زوجین و مهر ذکر
مدت لازمست تعیین مدت ان بنحویکه مضبوط باشد پس
هرگاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بگوید
متعتك نفسی فی المدة المعلومة بالمهر المعلوم پس مرد
بلا فاصله بگوید قبلت التمتع لنفسی بالمهر یا انکه زن
بگوید انکحتك نفسی فی المدة المعلومة بالصداق
المذکور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی هکذا یا
زن بگوید زوجت نفسی نفسك فی المدة المذکورة
بالمهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی هکذا
و جایز است توکیل غیر از برای مرد و زن یا یکی از انها
پس بجای کاف انکحتك یا زوجتك یا متعتك انکحت

یا زوجت یا متعت موکلتك و بجای لنفسی لموکلی بگوید

مبحث دویم در احکام انست بدانکه زن
مالك میشود تمام مهر را بمجرد عقد و جایز است
برای او قبل از دخول امتناع از تمکین تا تمام مهر را بگیرد نماید
بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد شرط
کنند تمام مهر یا بعضرا برای مدتی باید هذا وفا با
شرط لازم است و از برای مهر حدی نیست از کم یا
زیاد و کافیست دادن اگر چه تعلیم سوره قران باشد
بلی مستحب است کم بودن مهر و مهر السنه پانصد
درهم میباشد و ان بحساب قرانهای این زمان که
یکمثقال صیرفیست مطابق است با دویست و شصت و
دو قران نیم و واجب است بر زوجه تمکین نماید از زوج
خود بانواع استمتاع و واجب است بر زوج نفقه زوجه
خود را بدهد از اکل و شرب و لباس و مسکن و خادمه و

در حکم نشوز زن

وامثال آن بر حسب لیاقت نحو متعارف و هم چنین وا
ست بر او نفقه مطلقه رجعیه خود مادامی که در عده
است بخلاف بائنه و اگر بائنه آبستن بوده هم او
است مگر آنکه زن ناشزه باشد و تمکین نکند از شوهر خود
که در این حال مستحق نفقه و هم خوابی نیست و کذا
ناشزه است پس شوهر او را نصیحت کند و اگر فایده نکرد
از فراش او دوری کند با آنکه پشت کند با او در بستر
پس اگر فایده نبخشید او را بزند پس اگر از جانب شوهر
حاکم شرع را اطلاع دهد که او را الزام به تمکین کند
و اگر زوجین هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو
نفر را حکم قرار دهد یکی از کسان زوج و دیگری از
کسان زوجه که مابین آنها را اصلاح نمایند و جایز است
از برای مرد اگر آزاد باشد تزویج با چهار زن حره
بعقد دائمی با هم و زیاده از آن جایز نیست و اگر کنیز

در بیان احکام عدد زوجات

بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند و اگر بنده باشد با
چهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمی و از حره
بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد آزاد میتواند چهار
حره یا سه حره و یک کنیز یا دو حره و دو کنیز با هم بعقد دائم
داشته باشد و زیاده نمیتواند و بنده میتواند چهار
کنیز یا دو کنیز و یک حره یا دو حره داشته باشد و زیاده
نمیتواند و از برای متعه و ملک یمین حدی نیست و
زوجه دائمه هر گاه متعدد باشد بلکه با اتحاد بنا بر
الاحوط اگر حره باشد هر چهار شب یک شب هم
خوابی دارد و اگر امه باشد هر هشت شب یک شب حق دارد
و هم چنین اگر کتابیه باشد و اگر شخص تزویج نمود دختر
بکر را هفت شب از اول زفاف و اگر تزویج نمود ثیبه را
سه شب مختص باو است و جایز است از برای مرد سفر
کردن پس حق هم خوابی زن مادامیکه در سفر است

در بیان حکم قسم

ساقط است وجایز است برای زوجه که بذل کند حق
هم خوابی خود را بشوهر خود وجایز است رجوع کند
در بذل خود و واجب است جماع کردن با زن دایمه در
هر چهار ماه یکمرتبه **مبحث سیم** در زنانیکه
حرام است تزویج انها و در ان چند فصل است
فصل اول در محرمات بنسب و رضاع است
و آن هفت طایفه اند اول مادر و جده و هر چه بالا
رود دویم دختر و دختر دختر یا پسر هر چه پائین
رود سیم خواهر چهارم دختر خواهر هر چه پائین
رود پنجم عمه خود و عمه پدر و عمه مادر و عمه
جد و جده ششم خاله خود و خاله پدر و خاله
مادر و خاله جد و جده هفتم دختر برادر هر چه
پائین رود و حرام میشود برضاع مثل این هفت
طایفه که حرامند بنسب بشرطها اول آنکه شیر

[illegible]

آن زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد خواه دایم
یا غیر دائم و یا ملک یمین و یا تحلیل یا وطی بشبهه
دویم حیوة مرضعه سیم آنکه از پستان بمکد
نه در ظرفی بدوشند و بحلق آن طفل بریزند و ممکن
باشد نه اینکه در حلق او بدوشند چهارم آنکه
شیر خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط با آن باشد
پنجم آنکه شیر از یک شوهر باشد نه از دو نفر مثل
آنکه زن شیرده طلاق گرفته و زن دیگری شده و
از او حمل برداشت و شیرش متصل بود و قبل از
وضع حمل مثلاً ده مرتبه شیر بطفلی داد و وضع حمل
شد پنج مرتبه دیگر از شیر شوهر دویم بآن طفل
شیر داد که نشر حرمت بآن نمیشود و همچنین اگر
از شوهری شیر کامل به هند دختری داد و از شیر شوهر
دیگر پسر را این دو خواهر برادر نمیشوند و باهم محرم

[illegible]

نیستند هرچند آن زن مادر رضاعی هر دو است
و هم چنین شرط است اتحاد مرضعه باین معنی که شیر کامل
از یک زن باشد پس هرگاه بعض عدد از یک زن و بعض
دیگر از زن دیگر هرچند از یک شوهر باشد نشر حرمت نمیکند
ششم آنکه شیر خوردن آن طفل قبل از تمام شدن
دو سال هلالی از تولد او باشد و در مرضعه شرط
نیست که قبل از دو سال باشد از وضع او هرچند
احوط ترک تزویج و نظر محرمانه است هفتم آنکه
طفل مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد و الا
احتیاط نمایند هشتم آنکه مقداری از شیر او بخورد
که گوشتی بروید و استخوانش قوت بگیرد از آن یا آنکه
یک شبانه روز هر وقت گرسنه باشد شیر باو بدهد
یا آنکه پانزده مرتبه متوالیه شیر باو بدهد که در بین
ان رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط ده

مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این
شرایط آن طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر او است
و آن هفت طایفه که در نسب حرام بودند امثال آنها
از رضاعی بر آن طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی
زن مادر خوانده نیز براو حرام میشود و جایز نیست از
برای پدر مرتضع نکاح کند دختر صاحب شیر را
چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و هم چنین دختر زنی
مرضعه را اگرچه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا
معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر
خود را اگرچه آن طفل از غیر دختر او باشد آن دختر
شوهرش حرام مؤبد میشود بسبب آنکه زن او از
اولاد نسبی مرضعه است و هم چنین اگر زن پدر زن
شیر دهد طفل زن شخص را پس زن براو حرام ابد
میشود بسبب آنکه اولاد صاحب شیر است فصل

در بیان آنکه از جهة غیر نسب و رضاع

فصل سیوم در بیان آنکه از غیر جهة نسب و رضاع نکاح
آنها حرام مؤبد است آنها یازده طایفه‌اند اول مادر
زنی که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود بر عاقد
اگرچه با آن وطی نکرده باشد بلکه اگرچه او را طلاق
داده باشد دویم معقوده پدر که بر پسر حرام است
و همچنین معقوده پسر بر پدر و همچنین کنیز منظوره
یا ملموسه احدهما بر دیگری حرام است سیم دختر زن
مدخوله چهارم زنیکه شوهر دارد یا در عده رجعیه
غیری باشد و با علم بحال او را عقد نمایند که حرام مؤبد
میشود بر عاقد اگرچه با او دخول نکرده باشد بلی با جهل
بانیکه در عده یا غیر زن است بمجرد عقد حرام مؤبد
نمیشود بر او و علی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر
آنکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد
میشود پنجم زنیکه در حرم برای خود عقد کند

با علم بحرمت آن بلکه همچنین است عقد نمودن در حال
احرام زن هم بنا بر احوط اگرچه محرم نباشد ششم
زن آزادی که شوهر او را نه مرتبه یا کنیزی که شش مرتبه
طلاق عدی داده باشد که بر او زن حرام مؤبد است
لکن حره بعد از طلاق سیم و ششم و کنیز بعد از طلاق
دویم و چهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محلل
هفتم زوجه ملاعنه یا مقذوفه بزنا اگر از جهة کری
یا گنگ بودن لعان در آن جاری نیست هشتم
زنیکه در عده رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند
نهم خواهر و مادر و دختر پسریکه با او وطی کرده باشد
دهم زنیکه پیش از نه سالگی او را وطی کرده افضا
کند بنا بر مشهور هر چند محل تامل است یازدهم زنای
سابق بر عقد که موجب حرمت مادر و دختر مزنی بها است
بنا بر احوط و همچنین وطی بشبهه اما زنای لاحق

منشأ حرمت نمیشود وهم چنین وطی بشبهه **فصل**
سیم در زنانی که تزویج انها سنتی در بعض احوال
انها چند طائفه اند اول تزویج زن پنجم برای کسیکه
چهار زن دائمی دارد ولی بعد از طلاق یکی از این
بطلاق بائن مطلقا یا برجعی با گذشتن عدة او مانعی
ندارد دویم خواهر زن دائمی یا متعه خود تزویج
نمودن مادامیکه زن شرعی رجال او میباشد و بعد
از طلاق بائن مطلقا یا رجعی با گذشتن عدة او ضرر
ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبه
ان ضرر ندارد بشرط انقضاء عدة بنابر احوط هر چند
عدة او بائنه است سیم دختر برادر زن یا دختر خواهر
او بدون اذن او و اما با اذن او مانعی ندارد در چهار
زن کافره غیر کتابیه یا بکفر خود باقیست حرام است
بر مرد مسلم نکاح او اگر چه متعه باشد چنانچه بر مسلمه

حرام است شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد و اما
نکاح کتابیه پس اقوی جواز است هر چند احوط ترک است
خصوصا در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه
عقد او باطل نمیشود بی اشکال **خاتمه**
بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه
حتی وجه و کفین او بنابر احوط و هم چنین بعکس
بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه اراده تزویج او را
نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزی که میخواهد
او را بخرد و هم چنین نظر بزنهای ذمیه در انچه متعارف
انها عدم ستر او است مادامیکه ریبه و تلذذ نباشد
چنانچه نظر کردن زن بزن و مرد بمرد در ما عدای
عورت جایز است و در حکم انها میباشد محارم و
از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن بیکدیگر
حتی عورت و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت

نفقه دادن بوالدین خود با فقر و عجز آنها از کسب و بر
پدر واجب است با قدرت و نفقه اولاد فقیر خود را و با
نبودن او یا عجز او بر جد پدری و با نبودن یا عجز او
بر مادر واجب است و با نبودن یا عجز او بر پدر مادر است
و نفقه مملوک و حیوانات محترمه بر مالک لازم است

مطلب هشتم

در طلاق است و آن عبارت است از رها نیدن عیال
دائمی را از قید زوجیت و در آن چند فصل است
فصل اول در شرایط طلاق دهنده و آن
چند چیز است اول بلوغ دویم عقل سیم
اختیار چهارم قصد داشتن پس طلاق صبی و
مجنون و مکره و هازل صحیح نیست و جایز است که
ولی مجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی طفل

فصل دویم در شرایط زنیکه او را طلاق
میدهند و آن چند چیز است اول آنکه زن دائمی
باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در آن
جدائی حاصل میشود با نقضاء مدت یا بخشیدن
زوج مدت او را دویم خالی بودن او در وقت
طلاق از حیض و نفاس مگر آنکه غیر مدخوله یا
آبستن باشد یا شوهر که او را طلاق داده غایب باشد
و ممکن نباشد او را اطلاع بحال زن اگرچه بعد معلوم
شود که وقت طلاق در حال حیض یا نفاس بوده سیم آنکه
در طهری باشد که در آن طهر با او جماع نکرده باشد
در غیر طلاق صغیره و یائسه و زن آبستن اما زنیکه
در سن حیض است ولیکن حیض نمی بیند پس بعد از گذشتن
سه ماه از وطی کردن با او صحیح است طلاق او و چهارم
تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنها

ان زن میبرد از او تا یکسال هلالی بشرط آنکه آن زن شوهر نکرده باشد و آن مرض متصل بموت او باشد و هم چنین مرد ارث میبرد از مطلقه رجعیه خود اگر آن زن در عده بمیرد **فصل پنجم** در عده بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عده ندارند مگر عده وفات و زنیکه حیض می بیند عده او سه طهر است بعد از طلاق و در طهر اول کفایت میکند یک لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عده بیرون میرود اگر حره باشد و عده او دو طهر است و عده متمتع بها دو حیض است در این دو صورت و اگر حیض نمی بیند یکماه و نیم است و عده زنیکه آبستن شده زائیدن است مطلقا اگرچه سقط کند و عده وفات چهار ماه و ده روز است مطلقا مگر آبستن که عده او ابعد الاجلین است و کنیز که دو ماه و پنج

[illegible]

روز است مطلقا مگر آبستن باشد که ابعد الاجلین است بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الوان و سرمه کشیدن و امثال آن در ایام عده جایز نیست از برای مطلقه رجعیه که از خانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون رود و هم چنین بر مرد حرام است بیرون کردن او و مکرر در بعضی موارد و مبدء عده مطلقه طلاق است اگرچه ندانسته باشد و مبدء عده وفات شنیدن فوت زوج است

منهج دویم

در بیان احکام معاملات است و در آن چند باب است

باب اول

در احکام خریدن و فروختن و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در آداب

[illegible]

خود بدون تعیین **فصل سیم** در شرایط
طلاق و آن دو چیز است اول بیان آن بلفظ عربی صحیح
باینکه مثلا بگوید زوجه‌ام طالق و بغیر لفظ طالق واقع
نمیشود دوم حضور دو مرد عادل حال طلاق و
شنیدن ایشان از او **فصل چهارم** بدانکه
طلاق بر دو قسم است اول طلاق باین که طلاق دهنده
نمیتواند رجوع کند و آن در پنج مقام است اول طلاق
زن یائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود بتمام شدن
پنجاه سال هلالی از عمر او و در قرشیه شصت سال و ب
شلاقه در آن ملحق بغیر قرشیه است اگرچه احوط مراعات
احتیاط است در آن دوم طلاق صغیره که نه سال
او تمام نشده باشد سیم طلاق غیر مدخول بها
چهارم طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج
خود و مالی را بشوهر بدهد در عوض آنکه او را

فصل سیم در شرایط طلاق

فصل چهارم در اقسام طلاق

طلاق دهد و آنرا طلاق خلع مینامند و هم چنین اگر زن و
مرد دو از هم کراهت داشته باشند و زوجه چیزی برابر
دهد در عوض طلاق دادن او که او را مباراة میگویند
پس در این دو قسم مادامیکه زن در عده خود رجوع
نکرده بر زوج خود در آنچه بعوض طلاق داده جایز نیست
که زوج رجوع باو نماید بلی اگر زن رجوع بعوض نمود در طلاق
رجعیه میشود پنجم طلاق سیم زنیکه سه دفعه او را
طلاق داده است که در دفعه سیم نمیتواند رجوع کند
بآن زن قسم دویم طلاق رجعی است که مادامیکه عده
او منقضی نشده جایز است باو رجوع کند و متحقق میشود
رجوع بهر چیزی که دلالت کند بر آن اگرچه بفعل باشد و مطلقه
رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد تا عده او
منقضی نشده و بعد از انقضا آن دیگر ارث نمیبرد بلی
اگر مریضی طلاق داد زوجه خود را و بآن مرض مرد

در بیان اقسام طلاق

در بیان احکام عدّه زن

ان زن میبرد از او تا یکسال مادامی بشرط انکه ان زن
شوهر نکرده باشد و ان مرض متصل بموت او باشد
وهمچنین مرد ارث میبرد از مطلقه رجعیه خود اگر ان
زن در عدّه بمیرد

فصل پنجم

در عدّه است
بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عدّه ندارند
مگر عدّه وفات و زنیکه حیض می بیند عدّه او سه
طهر است بعد از طلاق و در طهر اول تفاوت میکند
یک لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عدّه
بیرون میرود اگر حرّه باشد عدّه او دو طهر است
عدّه متمتّعه با دو حیض است در این دو صورت و اگر زن
نمی بیند یکماه و نیم است و عدّه زنیکه ابستن باشد
زائیدن است و مطلقا اگر چه سقط کند و عدّه وفات
چهار ماه و ده روز است مطلقا مگر ابستن که
عدّه او ابعد الاجلین است و مگر کنیز که دو ماه و پنج

روز است مطلقا مگر ابستن باشد که ابعد الاجلین است
بیرون بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است
زینت نمودن هرچه زینت محسوب شود از پوشیدن
لباس الوان و سرمه کشیدن و امثال ان در ایام عدّه
و جایز نیست از برای مطلقه رجعیه که از خانه که در ان
بوده در وقت طلاق بیرون رود و همچنین بر مرد
حرام است بیرون کردن او مگر در بعضی موارد و مبدا
عدّه مطلقه طلاق است اگر چه مرد ندانسته باشد و
مبدء عدّه وفات شنیدن او است وفات زوج خود را

منهج دوم

در بیان احکام معاملات است و در ان چند باب است

باب اوّل

در احکام خریدن و فروختن و
در ان چند مبحث است

مبحث اوّل

در اداب

در بیان احکام معاملات

تجارت و مستحبات و مکروهات و محرمات آن و در آن
چند فصل است **فصل اول** بدانکه تجارت کردن
واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقه
عیال واجب النفقه بلکه هرگاه اداء دین موقوف بر آن باشد
لهذا احوط و تجارت مستحب است که اشتغال بآن بجهت
توسعه روزی خود و عیالات و انفاق و تصدق و نمودن
و زیادتی و امثال آن باشد و آداب و مستحبات آن
چند چیز است اول یاد گرفتن مسائل آن بلکه هرگاه نتواند
صحت و فساد معامله را تشخیص دهد تصرف کند در عوضیکه میگیرد
پس واجب است صحت و فساد را بداند تا بتواند تصرف
تصرف کند دوم فرق نگذاردن میان دو خریدار
در قیمت سیم اقاله کردن با کسیکه از خرید یا فروش
پشیمان است چهارم مسامحه نمودن در معامله
پنجم آنکه در وقت فروش راجح وزن کند و در خرید

ندارد و رجوع **فصل دوم** در معاملاتیکه مکروه
است و عمده آنها چند چیز است اول صرافی دوم طعام
فروشی چهارم قصابی پنجم خرید و فروش با مردمان
دنی ششم معامله با ظلمه یا آنکه ندانی عین آنچه را که از
میگیری از او میگیری حرام است هفتم ملک فروشی
هشتم دخول در معامله مردم با قصد خریدن نهم
بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله برای معامله
کمتر از چهار فرسخ دهم قسم راست یاد نمودن در معامله
یازدهم معامله بین الطلوعین **فصل سیم**
در معاملاتیکه حرام است و آن در چند مقام است
اول خریدن و فروختن عین نجس اگرچه اقوی جواز
انتفاعات محلله باشد ولکن متنجس اقوی جواز معامله
باشد برای انتفاعاتی که مشروط بطهارت نباشد
بلکه مطلقا در چیزیکه تطهیر آن ممکن باشد دوم بیع و

از کسیکه
وجوه امثال
آن سیم کفن
فروشی

شرعی بمال غصب مثلا اگر چیزی را بقیمه بخرد و در عوض آن
مال غصبی را بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه
صاحب مال و بایع هر دو هست بلکه اگر از حین خرید نیت
داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه کند
صحت معامله هم خالی از اشکال نیست و همچنین هر گاه
بنای دادن عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند آن مال
غصبی است برای او هم حرام است گرفتن بعنوان ثمن
و باید مال را بصاحبش رد کند سیم معامله چیزی
که مالیت ندارد مثل حشرات و مسوخات و سباع
چهارم معامله چیزی که منفعت مقصوده از آن منحصر
بحرام است مثل آلات لهو یا آنکه قصد متبایعین صرف
کردن آن در حرام باشد مثل خریدن انگور برای
شراب ساختن پنجم معامله چیزی که در آن غش
کرده باشد و مشتری نداند پس اگر معامله بر کلی بوده

و مغشوش را داد تفاوت مغشوش با درست برذمه
اوست باید بدهد و اگر معامله بر همان شخص بوده این
بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر جنس باشد
و در بقیه خیار تبعض صفقه ثابت است و همچنین است در
جانب مشتری اگر پول قلب بدهد ششم زیاد نمودن
در بیع معامله دو نفر هر گاه قصد خریدن نداشته
باشد بلکه برای ترغیب مشتری باشد بر زیاده هفتم
معامله ربوی بدانکه در حدیث است که گناه یک درهم
ربا بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با محارم و ربا در معامله
آنست که کسی بخرد یا بفروشد جنسی که مکیل و موزون
باشد بهمان جنس با زیاده اگر چه آن زیاده از غیر آن جنس
باشد بلکه اگر چه زیاده غیر عینی مثل شرطی باشد و هم
چنین است اگر جنسی نقد را بهمان جنس بهمان قدر
بخرد یا بفروشد بنسیه بلی اگر هر دو طرف ضمیمه

جنس کنند یا در طرف کمتر ضمیمه نمایند و در معدود مثل
گردو و تخم مرغ و در چیزهائیکه بذراع یا مشاهده تمیز
میشود رباء نیست و مناط در مکیل و موزون بودن
بلد معامله است اگر هر بلدی بطوری تعیین کنند
مثل هندوانه و بادنجان که در بعض بلاد عدد است
و در بعضی موزون است بلی اگر در اغلب بلاد چیزی
موزون باشد و در بلدی معدود احوط اجراء حکم
رباء است در آن بلد نیز و فرقی نیست در تحقق رباء
مابین جنس خوب و بد و صحیح و معیوب و واجد صفتی و
فاقد آن مادامیکه همان جنس محسوب شود مثل برنج
صدری و گرده که هر دو یک جنس میباشند و مس
شکسته بدرست و طلای ساخته بنساخته و سکه
بغیر سکه و اگر چه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد
که حکم رباء در همه جا جاریست و احوط اجراء حکم رباء است

در صلح که در مقام بیع باشد و در هر مقامی که در عوض
محسوب باشند رباء نیست بلی گندم یا جو شرعا در رباء
رباء معامل در حکم یک جنس میباشد و رباء در آن
جاری است و بدانکه رباء در چند مقام حرام نیست
بلکه رباء نیست اول در معامله مابین پدر و فرزند
اگر چه دختر باشد لکن احوط اقتصار بر پسر است دوم
مابین زن و شوهر سیم مابین سید و مملوک چهارم
مابین مسلم و کافر حربی بشرط اینکه از حربی زیاده بگیرد
و اما رباء دادن بآن پس جایز نیست بخلاف غیر حربی که
مطلقا جایز نیست **مبحث دوم** در عقد بیع
شرعی بدانکه فروختن عبارتست از آنکه عینی را تملیک
غیر کند بعوضی و بعد از تعیین مبیع و ثمن بایع میتواند بگوید
بعتک هذه الدار بالف تومان بلا فاصله مشتری بگوید
قبلت هکذا یا اشتریت هکذا یا بایع بگوید ملکتک هذا

الکتاب بعت ... و مشتری بگوید تملکت یا اشتریت
و معتبر است در آن ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف مشتری
و باید معنای صیغه را بدانند و قصد انشاء تملیک
و تملک کنند بآن و میتوانند هر کدام از بایع و مشتری
وکیل کنند کسی را در اجراء عقد بلکه هر دو یک نفر را یا احد
دیگری را وکیل نماید و مباشر طرفین ایجاب و قبول یک نفر
باشد علی الاقوی بلکه اقوی کفایت عقد غیر عربی است
اگر چه بتواند بعربی را کند یا کسی را وکیل نماید بلکه
جایز است معامله بمعاطات که جنس را بقصد تملیک بدهد
و پول را بقصد تملک بگیرد خصوص در اینچیزها
و مفید ملکیت است علی الاقوی بلی مادامی که هیچکدام
تصرف در آنچه بآنها رسیده نکرده باشند می‌توانند رد
کنند و معامله را بر هم بزنند بخلاف آنکه اگر یکی از آنها
یا هر دو تصرف کرده باشند در آن یا تلف یا نقل اگر چه

در شرایط متبایعین و عوضین

خیار فسخ در آن داشته باشد یا تلف شده باشد که در
همه صور معامله لازم شده **مبحث سیم** در
شرایط متبایعین و عوضین و آن چند چیز است اول
بالغ بودن بایع و مشتری پس جایز نیست معامله نابالغ
اگر چه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را از نابالغ
بعنوان خریدن گرفت ضامن است و باید بولی طفل
برساند و آن پولی که بطفل داده اگر تلف شد از کیسه او
رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل و نه از ولی
او دویم عاقل بودن متبایعین سیم قصد خریدن
و فروختن چهارم راضی بودن بآن پنجم مالک
بودن آنچه میخرند و میفروشند یعنی مالک المعامله
کردن بآن باشند و این شرط لزوم است پس اگر مال
غیر را فضولاً بدون اذن و بلکه با عدم اذن و یا غصباً
خریدند یا فروختند لزوم آن معامله موقوف باجازه

ما لك است اگر اجازه نمود عوض مال اثر از ا میگیرد و الا
باطل است و همچنین است اگر مال او را با مال خود با
هم بفروشد بهمچنین معامله در مال فروشنده لازم
است و در مال غیر موقوف باجازهٔ او پس اگر اجازه نمود
که صحیح و الا نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما خریدار
میتواند ان معامله را فسخ کند بخیار تبعض صفقه بشرط
انکه کیفیت را ندانسته خریده و الا نمیتواند مگر انکه بایع
راضی شود و علی کل حال مشتری رجوع میکند
بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر داده بود
کیفیت معرفت مقدار ان تفصیلی است ششم انکه
مبیع ملک رهن و ضمن متعلق حق غیر نباشد و الا صحیح
نیست و موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است و
جمله انها در چند مقام است اول صورتی که
ملک رهن و متعلق حق مرتهن است پس جایز نیست

فروختن ان برای راهن مگر باذن مرتهن و هم از برای
مرتهن الا برای استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگر
راهن راضی نباشد دویم مال وقف که متعلق حق
موقوف علیه است و جایز نیست بیع ان مگر در چند
موضع اول جائی است که ما بین موقوف علیهم مطلقا
مال وقف نزاع شدید باشد که مظنه تلف مال
یا نفس در ابقاء ان باشد دویم در صورتیکه عین
موقوفه خراب و مضمحل شود که منفعت مقصوده از ان
حاصل نشود مگر حصیر کهنه مسجد که جایز است فروش
و پول ان را صرف در اقرب بغرض واقف نمایند
همان مسجد یا موضع مکان و موارد دیگر نیز هست
سیم بیع ام ولد را اقای خود در صورتیکه نطفه
ان ولد در ملک او باشد و جایز نیست از برای مالک
فروختن کنیز را مادامیکه ان ولد نمرده است الا در چند

که در محل خود ذکر شده و مقامات دیگر نیز هست که در
کتب مفصله مسطور است هفتم آنکه مبیع عین باشد
نه منفعت و اما در ثمن پس کافیست منفعت بودن هشتم
آنکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع یا
عدد و کافی نیست وزن و کیل آن بعیار غیر معلوم
چنانچه جزافا هم کافی نیست مگر در چیزهائیکه بمشاهده
رفع جهالت آن میشود و مناط در هر بلدی رفع جهالت
هر جنسی است بمتعارف آن بلد نهم قدرت بر تسلیم
مبیع یا ثمن پس فروش غلام گریخته صحیح نیست مگر
با ضمیمه که صحیح است اگرچه آن غلام بدست او نیاید

مبحث چهارم در خیارات و آن چند قسم

است اول خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم
متفرق و جدا نشده باشند میتوانند معامله را بر
هم زنند و بعد از جدا شدن بیع لازم میشود دوم

خیار حیوان است تا سه روز برای مشتری نه بایع مگر آنکه
ثمن هم حیوان باشد و فرقی نیست در اقسام حیوان اگرچه
غلام و کنیز هم باشد سیم خیار شرط برای هر که شرط
قرار دادند تا مدتی که معین نمودند خواه بایع خواه مشتری
یا هردو یا اجنبی و فرق نیست ما بین شرط رد مثل ثمن
تا مدت معینه و غیر آن از شروطیکه خلاف مقتضای
عقد و کتاب و سنت نباشد پس بدانکه جایز است
شرط کردن در ضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطت ثوب
معین یا قرض مقداری پول و لازم است وفا بآن شرط
بر فرض قدرت والا کسیکه از برای او شرط شده
مختار بر فسخ آن معامله خواهد بود و همچنین جایز است
در ضمن العقد شرط کنند که فلان کتاب مال او باشد
و آن شرط نتیجه گویند چهارم خیار غبن از برای
مغبون با جهل با غبن در وقت معامله بنحویکه

در بیان خیار غبن

خیار تأخیر ادای ثمن از سه روز و در چیزهائی که
بماندن یک روز فاسد میشود در انقضای شب میشود
یا یکروز بکذرد اکر ثمن نیامد مالک مختار در فسخ معامله
که شرط تأخیر کرده باشد ششم خیار رؤیت
آن چنانست که چیزی معین را ندیده است با بیان
اوصافی بخرد اکر دارای آن اوصاف نباشد مشتری
بعد از دیدن آن مختار در فسخ است و اکر نزد فروشنده
فروشنده خیار دارد هفتم خیار عیب است اکر
پس بعد از عقد و قبل از قبض حادث شده باشد
مشتری مختار است بر فسخ آن معامله یا امضای آن
که تفاوت ما بین صحیح و معیب هم چنین بایع
است اکر ثمن معیوب در آید و این خیار ساقط میشود
بچند چیز اول علم مشتری بآن عیب در وقت
دوم آنکه بعد از اطلاع بر آن عیب مشتری ر

در خیار رؤیت

در خیار عیب

در مسقطات خیار عیب

آن نشود سوم آنکه خیار عیب را ساقط کرده باشد
چهارم آنکه فروشنده از عیوب آن کالا تبری کند
یعنی بکوید با وجود عیب معین یا هر عیبی که دارد
اکر تبری از عیب معین نماید خیار عیب دیکر ساقط
نمیشود پنجم تصرف کردن مشتری در آن چه قبل
از علم بعیب یا بعد از آن که مسقط رد است اما میتواند
ارش بکیرد و خیار عیب فوری است مکر اینکه بایع
شرط تحدید فسخ نموده هشتم خیار تدلیس است
و آن چنانست که فروشنده یا خریدار در مال خود کاری
کند که از قیمت بالا رود و بعد از علم بآن میتواند فسخ
کند یا امضا نماید بدون ارش نهم خیار شرکت
است و آن چنانست که کسی جنسی بخرد و معلوم شود
که قدری از آن مال غیر بوده و آن غیر امضاء آن
معامله را نکند که در این صورت با آن غیر در آن مال

در خیار تدلیس

در خیار شرکت

در بیع صرف و مکیل و موزون

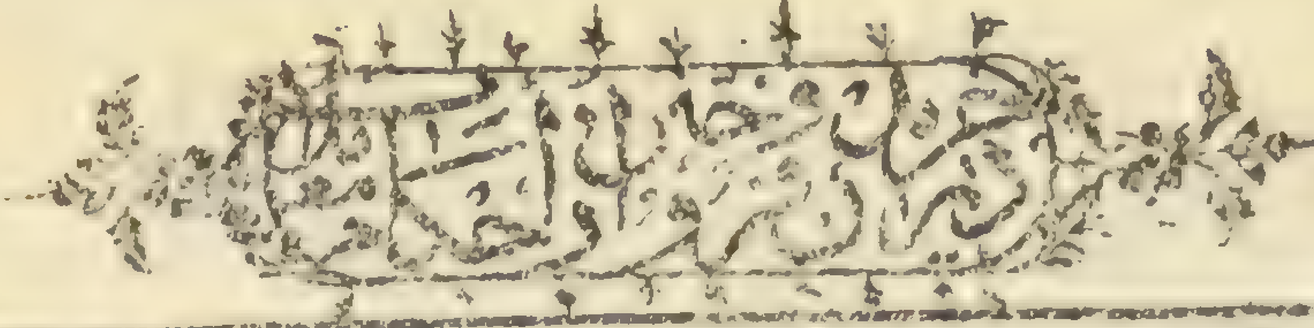
شرط است پس مشتری مخیر است ما بین فسخ یا گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده و از خیار تبعض صفقه هم میگویند دهم خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه گریخته باشد بعد از فروختن و قبل از رسیدن آن بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است

مبحث پنجم در بیع صرف است و مراد از آن بیع طلا بطلا یا نقره بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا است بدانکه شرط است در صحت آن قبض در همان مجلس و احکام ربا اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد در آن جاریست بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا با زیادتی مانعی ندارد پس اگر در همان مجلس بعضی از آنرا قبض کرد و بعضی نزد او ماند و از هم جدا شدند بیع در آن قدری که داده صحیح و در آن قدری که نداده باطل میشود و خیار تبعض صفقه از برای آنکه تمام آن باو نرسیده ثابت است و فرقی

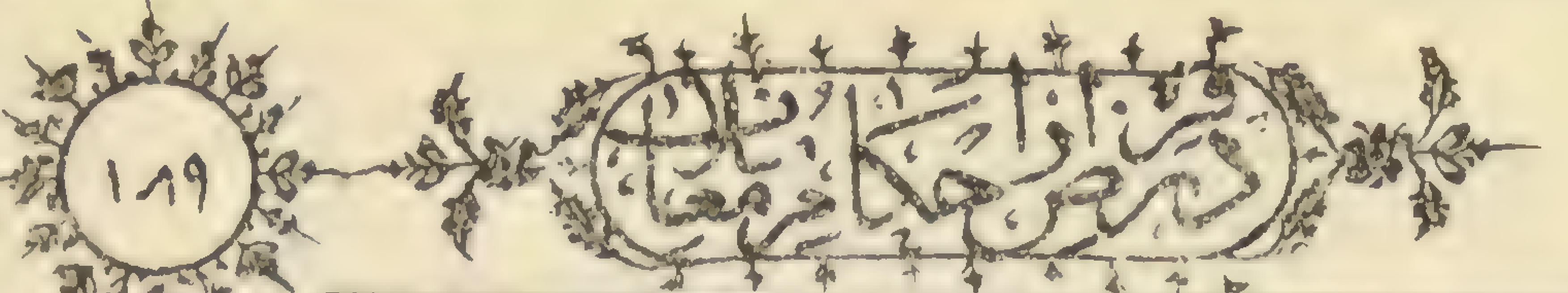
در بیع نقد و نسیه و سلف

نیست در ثبوت احکام بیع صرف ما بین آنکه عوضین هر دو مسکوک باشند یا یکی از آن دو مسکوک باشد یا هیچ کدام مسکوک نباشد و اقوی عدم جواز فروختن خاک نقره است که از معدن آن بیرون می آورند بنقره خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن و همچنین خاک طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن

مبحث ششم در نقد و نسیه و سلف است بدانکه مبیع و ثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی و بطلان ثانیه نیست و اما صورت سیم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه است و صحیح است و شرط است در آن که تا مدت معین قرار دهند مثلا تا یکسال یا هلال و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را



بایع بدهد و تا مدت نرسیده باشد بایع تسلیم
مطالبه آن نخواهد بود بلی اگر مشتری بمیرد آن دین حال
میشود و میتوانند مطالبه نمایند از ورثه اگرچه مدت
منقضی نشده و اگر جنسی را بنسیه بفروشد مثلا
بگوید فروختم این را بنقد یک تومان یا بنسیه بدو
تومان این معامله باطل است بلی در مقام فعل اگر مثلا
صرف نظر و دو را باین صورت جایز اگر ثمن نقد است
مبیع پس از سلف میگویند و دادن نیز معتبر است تعیین
مدت که مثلا بفروشد ده من گندم را که بعد از یکسال بدهد
بده قران نقد و همچنین معتبر است معین نمودن
آن جنس را باوصافی که متفاوت میکند قیمت بتفاوت آن
و احوط بلکه اقوی تعیین نمودن موضع تسلیم است مگر
آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جای دیگر و همچنین
معتبر است آن جنس در وقت حلول مدت ممکن الادا



باشد و جایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت آن
جنس را که بسلف خریده بغیر بایع بفروشد

باب دویم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد
و در بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه
دادن است و صیغه آن اقرضتک و امثال آن است که دلالت
کند بر آن و جایز است قرض بدون صیغه و علی کل حال
قرض اگرچه از عقود لازمه است با شرایطش لکن قرض دهنده
هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض گیرنده هر وقت
داد واجب است بر قرض دهنده قبول آن و اگر شرط کند بر
مقرض که چیزی زیاده بر او بدهد ربا و حرام است اگر
چه آن زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگرچه آن زیاده
شرطی یا وصفی باشد و جایز نیست بر قرض گیرنده امتناع

که با شرط زیادتی قرض کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است
باید بصاحبش رد کند و اگر تلف شد مثل او را هرگاه
مثلی باشد یا قیمت او را اگر قیمی باشد باید بدهد بلی
اگر زیاده را در ضمن العقد شرط نکنند ولی قرض گیرنده
از سبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد
ضرر ندارد و در حرمت ربا در قرض شرط نیست که
آن جنسی را که قرض میدهد مکیل و موزون باشد بلکه
در معدود نیز جاریست و اگر در ضمن العقد شرط مدت
کنند اقوی وجوب وفا بآن شرط است و جایز است قبل
از انقضاء مدت مطالبه کند از او مگر آنکه قدرت
بر اداء آن نداشته باشد بآنکه چیزی نداشته باشد
که بفروشد بغیر از خانه که محل سکنای اوست و اسب
سواری و کنیز و غلام با احتیاج بآنها و امثال آن که
در این صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید

در حرمت ربا در قرض

صبر کنند تا مدیون قادر بر اداء دین شود و اگر کسی
پولی یا چیزی دیگر بکسی قرض داد و قیمت سوقیه
آن کم شد مقرض همان قدری را که قرض کرده بدهد
کافی است و معتبر است در آن چیزی که قرض میدهد
تعیین مقدار آن و تخمین کفایت نمیکند

باب سیم

در رهن و آن عبارتست از گرو گذاردن مالی را
نزد کسیکه از او طلبکار است بعنوان وثیقه و اطمینان
و اگر طلب او را ندادند از آن مال استیفاء نماید گرو دهنده را
راهن و گرو گیرنده را مرتهن میگویند و آن مال را عین
مرهونه و معتبر است در رهن ایجاب و قبول بهر لفظی
که بر آن دلالت کند و معتبر است در راهن و مرتهن بلوغ
و عقل و در راهن جواز تصرف در آن مال و در عین مرهونه

در بیان راهن و مرتهن و مرهونه

انکه عینی باشد که فروشش صحیح باشد و در دین
انکه ثابت در ذمهٔ راهن باشد چه عین باشد چه منفعت
و اگر رهن کند در مال دیگری را موقوف باجازهٔ اوست
و عین مرهونه و منافع ان مال مالک است و لیکن جایز نیست از
برای او نقل ان عین بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جایز
نیست از برای مرتهن تصرف در ان مگر باذن راهن پس
اگر یکی از انها در ان تصرف نمود بدون اذن دیگری
موقوف بر اجازهٔ اوست و اگر مرتهن انرا باذن راهن فروخت
ثمن ان رهن است بشرط انکه باین قید فروخته باشد
که ثمن ان از رهن باشد پس احکام رهن در ان ثمن جاری
است و هر وقتی که جایز باشد از برای مرتهن مطالبهٔ
دین بعد از مطالبه نداد و جایز است عین مرهونه
بفروشد و استیفاء طلب خود را از ان نماید اگرچه
عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید با اجازهٔ

اذن حاکم شرع باشد و اگر قیمت زاید از طلب او باشد
بقیه را براهن بدهد و اگر دیون دیگری هم داشته باشد
و مفلس شده و مالش وفاء بدیون او نمیکند سایر
غرماء با مرتهن شریک نخواهند بود در مقدار طلب
او بلی سایر غرماء در ان بقیه با هم شریکند و اگر مرتهن
طلب دیگری هم از راهن داشته باشد غیر از ان دینی
که انمال را رهن ان گذارده حال او حال سایر غرما
است

در ان

باب چهارم

در حجر است و ان عبارت است از ممنوع بودن
کسی از تصرف در مال خود بدانکه اسباب حجر چند
چیز است اول بالغ نبودن که مانع از تصرف او است
در مال خود و شناخته میشود بلوغ به بیرون امدن
منی یا روئیدن موی خشن بر عانه و یا کامل شدن

پانزده سال هلالی تمام از عمر پسر و نه سال تمام از عمر
دختر دوم دیوانه بودن تا کامل شود عقل او و
کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی ممنوع
از تصرف است بخلاف حال افاقه او و ملحق میشود
باو سفیه در حکم او و کسی است که صرف میکند مال
خود را در غیر اغراض عقلائیه سیم بنده بودن اگر
قائل شویم بمالک شدن او که صحیح نیست تصرف
او در مالش مگر باذن مولی چهارم مفلس بودن که
ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط اول
ثبوت دین او نزد حاکم شرع دویم رسیدن وقت
آن اگر دین او مؤجل باشد سیم آنکه مال او کمتر از دین
او باشد چهارم مطالبه طلبکاران و اما مریض
پس قوی صحت تصرفات او است در مال خود اگرچه در
زیاده از ثلث مالش باشد بلی هرگاه وصیت نمود بزیاده

از ثلث مال خود در بعد از مرگ نافذ نیست مگر
با امضاء ورثه و همچنین است وصیت غیر مریض
پس اگر بعضی امضاء کردند و بعضی رد نمودند بقدر
سهم آن بعض که امضاء نموده اند از زیاده نافذ است

باب ششم

در ضمان و کفالت است و ضمان عبارتست از متعهد
شدن و بر ذمه گرفتن طلب کسی را از دیگری و متعهد را
ضامن و طلبکار را مضمون له و مدیون را مضمون
عنه گویند و معتبر است در ضمان رضای ضامن و مضمون
له اگرچه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له با آن
الا جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را بلکه بضمان
ذمه مضمون عنه بری میشود از آن دین و ذمه
ضامن مشغول میشود و ضامن باید اداء دین نماید پس

اگر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن بجز از
مضمون له داده از او ميگيرد والا مستحق نخواهد بود
وصحيح است ضمان تا مدت معينه باينكه دين را در
ذمه خود بگيرد كه يكسال ديگر مثلا اداء نمايد اگرچه
دين مدت نداشته باشد وانچه ذكر شد در صورتي
است كه ضامن مالي شود اما اگر ضامن نفس مديون
شود پس انرا كفالة گويند كه هر وقت طلبكار مكفول را
بخواهد كفيل بايد اورا تسليم نمايد چنانچه اگر كسي
مديوني را از دست طلبكار رها نمايد بهمان حكم
كفيل ميباشد وذمه كفيل بري ميشود بيكي از چند چيز
اول بتسليم نمودن مديون دوم فوت يعني بري شدن
ذمه مديون از دين باداء او يا باداء كفيل يا بابراء ان
سيم بمردن مديون چهارم بابراء مكفول له
كفيل را از جانب كفالت چنانچه در ضمان نيز ذمه ضامن

بري ميشود باداء او يا مضمون عنه يا بابراء ذمه ان
اورا يا ضمان اورا

باب سيم

در حواله وان عبارتست از منتقل شدن مالي از ذمه
كسي بذمه ديگري مثل انكه زيد مديون عمرو باشد
پس زيد عمرو را حوالة بكر كند كه طلب خود را از او بگيرد
پس زيد را محيل وعمرو را محتال وبكر را محال عليه
گويند وذمه زيد كه مشغول بود براي عمرو فارغ ميشود
از ان مال ونقل ميشود بذمه بكر بشرط انكه ذمه بكر
مشغول باشد براي زيد بمثل ان مال پس اگر بكر كه
محال عليه است ان مال را بعمرو كه محتال است بدهد شرط
است رضاي محيل ومحتال اما رضاي محال عليه پس ان
نيز شرط است هرگاه مديون محيل نباشد بانچه او
حواله شده است واگر مديون باشد پس نزد اغلب

رضای او اشکال است و احوط اعتبار آنست واگر مهر
معجل باشد لکن بغیر جنس آنچه حواله کرده است در این صورت
بدون اشکال رضای او معتبر است و باید ذمهٔ محیل مشغول
باشد برای محال و حواله کند بمحال علیه که مالی از او
[illegible] حواله مصطلح نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

در اجاره است و در آن معتبر است چند چیز اول
عقد که موجر بگوید آجرتک هذه الدار الی سنة
بخمسین قرانا و مستاجر بگوید قبلت هکذا و امثال
آن از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیک منفعت عین در
زمان معینی بعوض معلوم و جایز است بلفظ غیر عربی
و مباشرت یک نفر از جانب هر دو و هم چنین جایز است
معاطات در آن چنانچه در بیع گفته شد و عقد اجاره

از عقود لازمه است و در معاطات جایز است مگر بعد
از تصرف واحدهما دوم تعیین عینی را که باجاره می
دهد اگر چه بکسر مشاع باشد مثل نصف و ثلث و امثال
آن سیم تعیین مدت بطوریکه مضبوط باشد
پس اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بگوید
خانه را اجاره دادم هر ماهی بیک تومان مثلا چهارم
تعیین مال الاجاره از جنس و قدر و زمان اداء و
اگر زمان اداء را معین نکرده باید نقد بدهد و باطل
میشود اجاره بمردن موجر یا مستاجر و بفروش آن
عین و جایز است کسی یک ساله مثلا اجیر غیر شود که
تمام منافع او ملک مستاجر میشود چنانچه جایز است
اجیر غیر شود برای عمل معینی

باب هشتم

در مضاربه بدانکه مضاربه آنستکه کسی قدری معین
از پول طلا یا نقره خود را بکسی بدهد که با ان تجارت
کند و شرط کند براو که ربح ان ما بین هر دو باشد
بنسبت معینه بر وجه اشاعه مثل تنصیف یا تثلیث پس
مالک را مضارب وان دیگری را عامل میکویند و اما
اگر شرط کنند که تمام ربح مال از مالک باشد پس انرا
بضاعت کویند و همچنین اگر شرطی نکنند پس در این
دو صورت تمام ربح از مالک است و عامل مستحق اجرة
المثل است و اما اگر شرط کنند که تمام ربح از برای عامل
باشد پس اگر بدادن ان پول قصد قرض دادن کرده صحیح
است والا باطل است چنانچه اگر جنسی غیر از پول طلا
یا نقره باو بدهد یا انکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار
دهد مثل انکه بکوید ده تومان ربح از برای عامل
و بقیه از مالک یا بعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار

دادنها باطل و تمام ربح در این صورت از برای مالک است
و عامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد و اگر مالک
بر عامل شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل متعین است
که وفاء بشرط او کند و اگر مخالفت نمود فضولیست با اجازه
مالک صحیح و بدون ان باطل و بر هر دو تقدیر مستحق
ربح است و نه اجرة المثل الا برضای مالک و عامل مضارب
امین است پس اگر مال مالک بدون تعدی و تفریط
در دست او تلف شود ضامن نیست

باب ششم

در شرکت است بدانکه شرکت در ابدان باطل است
مثل انکه چند نفر دلاک و نحو ان با هم قرار دهند که انچه
کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت کنند و همچنین
شرکت وجوه باطل است باینکه دو نفر بی چیز که ابرو داشتند

باشند باهم قرار دهند که هریک هرچه بخرند بنسیه
و بفروشند دران شریک باشند و منفعت را باهم
قسمت کنند و همچنین باطل است شرکت مفاوضه
باینکه باهم قرار دهند که هریک بهر وجه مالی را مالک
شوند شریک باشند اما اعدای اینها از شرکت در
اموال پس صحیح است و سبب شرکت چهار چیز است اول
آنکه بمعامله حاصل شود مثل عامل مضاربه که در ربح
با مالک شریکند یا آنکه دو نفر هر کدام یک تومان میدهند
و یک خروار گندم مثلا میخرند یا خانه اجاره میکنند
دویم آنکه بارث مالی بانها منتقل شود سیم ممتزج و
شدن مال احدهما بمال دیگری که ممکن نباشد از هم
جدا کنند چهارم شرکت عقد است باینکه دو نفر
هریک مقداری از مال بیاورند و بروی هم بریزند
قرار دهند که با آن معامله کنند و در ربح شریک

باشند و این محتاج است بایجاب و قبول قولی و فعلی و
قرار شرکت در ربح بنحویست که باهم قرار دهند و با
اطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت
مالین است و در تمام صور جایز نیست از برای یکی از ان
دو تصرف کنند در ان مال مگر باذن دیگری و اگر هر دو راضی
ببقاء شرکت نباشند فبها و الا اگر یک کدام از انها بان راضی
نباشد دیگری را جبر میکنند بقسمت و طریق قسمت
نمودن ان مال بیکی از دو طریق است اول آنکه همان
مال را تنصیف کنند یا تثلیث و نحو ان بر حسب شرکت
انها در ان مقدار و قرعه میزنند هر قسمتی باسم هر کدام
در امد مختص باو میشود و این طریق قسمت در صورتی
است که قسمت کردن ان مال باعث نقص قیمت ان نشود
بطوریکه ضرر وارد اید و الا نمیتواند احدهما جبر کند
دیگری را باین قسمت بلی بتراضی مانعی ندارد طریق دویم

تا اینکه آن مال را با هم بفروشند و قیمت آن را با هم قسمت
کنند بطریق سابق و شریک امین است که ضامن نیست
هرگاه آنچه در دست او ست تلف شود بدون تعدی

باب دهم

در وکالت است و آن عبارت است از نایب گردانیدن
غیر را در تصرف در مال یا حق یا اجراء عقد و امثال
آن و جایز نیست برای وکیل تصرف کند بغیر آنچه موکل
معین کرده و الا فضولی است و اگر او را وکیل مطلق کند
باید وکیل اقتصار کند بر آنچه مصلحت موکل را میداند
و وکیل امین است پس اگر بدون تعدی و تفریط مال
موکل در دست او تلف شود ضامن نیست و وکالت
عقد جایز است از طرفین که هر کدام میتوانند آن را
فسخ کنند و شرط نیست که دیگری را اعلام کند بر فسخ

احکام وکالت در باب دهم

نمود پس هرگاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در آن مال
تصرف نماید مگر با علم برضای موکل و اگر موکل فسخ
نماید و وکیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در
آن مال صحیح و ممضی است و محتاج باجازه موکل نیست

باب یازدهم

در ودیعه و عاریه است و در آن دو فصل است
فصل اول در ودیعه است و آن عبارت است
از آنکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن
آن و آن عقدیست جایز و مادامیکه نزد او ست واجب
است بر او حفظ آن بر حسب عادت و او امین است و با
تلف شدن بدون تعدی ضامن نیست و اگر مالک
معین کند بر او که آن را حفظ کند در جای معینی متعین
است و اگر تخلف کند و تلف شود ضامن است مگر آنکه

احکام ودیعه و عاریه در باب یازدهم

خوف تلف آن را در آنجا داشته باشد و بر حسب عادت
مصلحت حفظ آن تغییر مکان آن باشد و اگر مودع مرد
واجب است بر مستودع فوراً آن امانت را بوارث او برساند

فصل دوم

در عاریه است و آن عبارت است از
دادن مالی را بکسی که از آن منتفع شود بپوشیدن یا سکنی
و امثال آن و اگر بهمان تصرف معین قیمت آن کم شود یا
در دست او تلف شود ضامن نیست مگر آنکه شرط ضمان
کرده باشند یا عاریه ذهب و فضه باشد و باید عاریه
دهنده جایز التصرف باشد پس اگر غاصب عین مغصوب را
بعاریه بدهد و در دست او ناقص القیمه یا تلف شود
هر دو ضامن میباشند اگرچه جاهل باشد بغصبیت آن
و باید غرامت را بکشند و اگر یکی از آن دو غرامت کشید
و بمالکش رسانید از دیگری ساقط میشود و بر فرض
غرامت کشیدن مستعیر اگر وقت تصرف جاهل بغصبیت

آن بوده رجوع میکند بآن بر غاصب معیر او میکند

باب دوازدهم

در غصب و آن استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است
بدون رضای او و آن حرام است بر او و واجب است فوراً
بصاحبش برساند بلکه اگر آن مال بتصرف هر کس رسیده
باشد همه ضامن میباشند و اگر تلف شد بر همه واجب
است که از عهده آن بیرون آیند و گذشت که اگر بعضی
از آنها جاهل بغصبیت بودند و غرامت کشیدند رجوع
میکنند بر غاصب اول و قرار ضمان بر او است که اگر آن
مثلی است از قبیل گندم و جو و امثال آن مثل آنرا و
اگر قیمی است قیمت یوم الاداء آنرا باید بدهد و اگر
در زمین غصبی زراعت نمود حاصل از زارع و
اجرة المثل زمین برای مالک بر ذمه زارع است

باب سیزدهم

[illegible]

در صلح است بدانکه صلح عبارت است از سازش ما
بین دو نفر چه برای رفع نزاع و چه صلح در مقام بیع
اجاره یا هبه یا ابراء و آن عقد بیست لازم و مستقل که
فایده مذکورات دارد و یکی از آن دو نفر را مصالح
و دیگری را مصالح له گویند و آن چیز یکه نقل میشود
مصالح عنه میگویند اگرچه دعوی یا حقی باشد و
آن مالی که بان صلح میکنند مصالح به و مال المصالحه
میگویند و بعد از تعیین همه مذکورات مصالح بمصالح
له میگوید صالحتک عما ذکر بما ذکر و مصالح له قبول
میکند و صیغه آن بغیر عربی نیز صحیح است و اگر خیار
برای احدهما یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جایز است و
الا لازم است و اگر کسی ادعائی بر کسی داشته باشد

و او منکر باشد جایز است که مدعی به خود را صلح کند
منکر بمبلغی و او هم قبول کند و این قبول کردن اقرار
باستحقاق مدعی نمیشود و این مصالحه رفع نزاع
دنیا را میکند اما اگر حقی از یکی در ذمه دیگری باشد
میان خود و خدا مشغول ذمه او خواهد بود و در
آخرت او را مؤاخذه خواهد شد مثل اینکه ده تومان
زید ادعا میکند و به پنج تومان مصالحه نموده و در
واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیگر در ذمه
او میماند چنانچه اگر زید هیچ طلب نداشت و ادعا
دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است مشغول ذمه است
بلی اگر هر دو باطنا از یکدیگر راضی شوند مؤاخذه
اخرویه هم نخواهند داشت و همچنین اگر طلب
زید معلوم نباشد و اما مدعی علیه میداند اگر
مصالحه کنند و در باطن زید استحقاق دارد

بکند ز ضرر ندارد و الا بنسیه را در آخرش مؤاخذ است
وخیار عیب و غبن در صلح جاریست چنانچه در بیع
ذکر شد وجایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت و
عین بعین یا بمنفعت وحکم بیع صرف در صلح نقدین
جاری نیست وحکم ربا در آن جاریست پس اگر
صلح کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست
مگر با ضمیمه * در جانب نود تومان * بجنس

باب چهاردهم

در هبه است و آن عبارت است از بخشیدن مال خود
به دیگری بعوض معینی یا بدون عوض و معتبر است
در آن ایجاب و قبول به هر لفظی که بر آن دلالت کند و
کافی است در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن
واو بگیرد و معتبر است در آن قبض دادن که تا هبه

مال باو منتقل نشده بلی اگر طلبکار طلب خود را
بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان
هبه خارج است و ابراء است و هبه عقد جایز است
که میتوانند پس بگیرند مگر در چند مقام که لازم است
اول آنکه موهوب له از ارحام واهب باشد دوم
آنکه موهوب له در عین موهوبه تصرف کرده باشد
باتلاف یا بنقل وامثال آن یا تلف شده باشد در او
سیم آنکه هبه معوضه باشد که بدون رضا
موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است و در آن چند مطلب است
مطلب اول در وقف است و آن عبارت است از
حبس نمودن عین و تسبیل منفعت آن و در آن دو

فصل است فصل اول در شرایط وقف
واقف و موقوف علیه و عین موقوفه اند بدانکه شرط
صحت وقف چند چیز است اول عقد بلفظ وقفت
و سبلت هذا المال و نحو آن با قبول موقوف علیه یا وکیل
یا ولی او در اوقاف خاصه در وقف بر جهات و مصالح
عامه و نحو اینها مثل وقف بر فقرا اعتبار قبول محل تأمل
است هر چند احوط است دویم قصد قربت نمودن در
آن بنا بر احوط لکن مشکل است و وقف کافر صحیح است
بنا بر اقوی سیم دوام پس وقف منقطع الاول مثل آنکه
از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل آنکه سال
اینده را بیرون کند از وقف یا منقطع الاخر که از حال الی
یک سال وقف کند صحیح نیست چهارم قبض دادن
عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یا وکیل یا ولی او
بلی اگر وقف کند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نیست

بلکه حاصل میشود قبض مسجد بیک نماز در آن و اما
شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال
است و اما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است اول
موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم
صحیح نیست بلی بتبع موجود صحیح است مثل آنکه وقف
کند بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد اینها نسلا
بعد نسل که طبقه لاحقه بالفعل موجود نباشند دویم
معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست
و وقف بر عناوین عامه مثل فقرا و مومنین و طلاب
علوم دین جایز است بلکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل
وقف بر مشاهد مشرفه و مدارس و مساجد و قناطر و
مقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است و متولی آن
تابع قرار داد واقف است و با عدم تعیین متولی اوقاف
عامه حاکم شرع جامع الشرایط متولی است و جایز نیست

زیرا که احد بدون اذن متولی تصرف در ان یعنی انتفاع
موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست
چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم
نیست سیم انکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس
وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و
بعد خودش فقیر شود داخل و حال سایر فقراء است و از
شرایط عین موقوفه انکه با بقاء عین ان بتوان از ان
منتفع شد پس وقف ماکولات و مشروبات که انتفاع از
انها متوقف بر افناء ان میباشد و همچنین وقف نقدین
و نحو ان که انتفاع بان متوقف بر نقل و اخراج از ملک است
صحیح نیست بلی اگر نقدین را وقف کند برای زینت و
نحو ان صحیح است **فصل دویم** در احکام
وقف است بدانکه بعد از جمع شرایط عین موقوفه
بوقف کردن از ملک واقف خارج و منتقل میشود بموقوف

در بیان شرایط عین موقوفه

در بیان احکام وقف

علیهم حتی در وقف بر عناوین عامه مثل که وقف بر جهات
الاقوی ولی عناوین یا جهات متولی خاص میباشد اگر
معین نموده والا ولی عام که حاکم شرع است میباشد و
جایز نیست عین موقوفه را بفروشند مگر در بعض مواضع
که در مسئله مورد ان در باب بیع گذشت چنانچه جایز
نیست هبه کنند یا ارث برده نمیشود و اما اجاره
ان صحیح است اگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه را
تا زمان معینی و در بین مدت مرد اجاره نسبت بزمان
بعد از موت او باطل میشود و اگر مستاجر مال الاجاره را
باو داده بقدر نسبت بقیه مدت از زمان که گذشته از ترکه
او میگیرد بلی بموت متولی که مالک معین نموده یا متولی
شرعی که اجاره داده باطل نمیشود و بخراب شدن بعضی
و مدرسه و امثال ان از وقف بودن بیرون نمیرود

مطلب دویم

در وصیت است و آن عبارت است از تملیک عینی
یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود و در آن دو فصل است

فصل اول در شرایط وصیت و موصی و
موصی له و موصی به بدانکه معتبر است در وصیت
ایجاب از موصی بهر لفظی که دلالت کند بر آن و قبول از موصی
له اگرچه بعد از زمانی باشد بلکه اگرچه بعد از موت
موصی باشد و منتقل نمیشود مال باو مگر بعد از قبول
و موت موصی و وصیت عقد جایز است و بفسخ باطل
میشود و کافی است در فسخ آن عدول موصی از آن پس
اگر دو مرتبه وصیت کند دویمی معتبر است هرچند
ملتفت وصیت اولی نباشد و همچنین بفروختن عین
موصی بها باطل میشود و معتبر است در موصی له آنکه
وقت وصیت موجود باشد اگرچه حمل باشد پس اگر سقط
شد وصیت باطل میشود و اگر زنده بدنیا آمد و مرد

بورثه او منتقل میشود و معتبر است در موصی به آنکه
مالیت داشته باشد و زاید از ثلث مال موصی نباشد
و اگر زاید باشد موقوف بامضاء ورثه موصی خواهد
بود و جایز است که عین معینه را که از ثلث مال بیشتر
نیست وصیت کند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقرا
و امثال آن پس اگر وصی مخصوص معین نموده که آنرا
بفقراء رساند بدهد بغیر آنها و الا حاکم شرع ولی ایشان است

فصل دویم بدانکه اگر کسی دینی یا حقی یا واجبی
بر عهده او است واجب است ادا نماید و اگر نکرد واجب
است وصیت کند بادای آن چه واجبات مالیه مثل
خمس و زکوة و مظالم عباد و چه بدنیه مثل صوم و
صلوة و چه مرکب از هر دو مثل حج و امثال آن و مستحب
است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صله ارحام و
صدقات و بناء مدارس و زیارات ائمه انام علیهم

الصلوة والسلام واشال آن

مطلب سیم

در احکام میراث و دران دو بحث است بحث اول در اسباب ارث دران دو چیز است اول نسب دویم سبب و دران دو مقصد است مقصد اول در طبقات ارث نسبی و آن سه طبقه هر به است که ما دامیکه طبقهٔ سابقه موجود باشد مانع از ارث طبقهٔ لاحقه است پس دران سه فصل است فصل اول در طبقهٔ اولی و آنها دو طایفه اند طایفهٔ اولی پدر و مادر است و دران چند مسئله است اول با انحصار وارث بپدر تمام مال را ارثا و بقیه را ردا میبرد اگر یکی از زوجین با پدر یا مادر باشد نصیب اعلای از میبرد و بقیه را پدر یا مادر دو یمه با اجماع پدر با مادر ثلث از مادر است با عدم حاجب و تتمه از پدر است

در بیان اسباب ارث

در طبقات ارث نسبی

در بیان طبقهٔ اولی

میبرد و با انحصار بمادر ثلث مال را ارثا

اگر یکی از زوجین نباشد و الا زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را میبرد و مادر ثلث را با عدم حاجب و تتمه پدر میبرد سیم با اجماع پدر و مادر چه یکی از زوجین باشند یا نه اگر میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد و آنها حر و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنا بر قولی لکن محل اشکال است آنها اگرچه ارث نمیبرند لکن حاجب مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مال را و همچنین است هرگاه ابوین با بنت و احد باشند که اخوه حاجب میشوند مادر را از بردن زیاده از سدس آید ردا کما قسمت میشود بر پدر و بنت طایفهٔ دویم اولاد و دران چند مسئله است اول با انحصار وارث بیک پسر تمام مال را میبرد و با تعدد آنها با هم بالسویه قسمت کنند و با انحصار بیک دختر نصف را ارثا و تتمه

در بیان ارث ابوین

رد ميبرد و با تعدد آنها دو ثلث مال را از او و تتمه را ردا
بالسويه قسمت كنند دويم با اجتماع پسر و دختر باشد
و انفراد تمام مال را للذكر مثل حظ الانثيين قسمت كنند
سيم با اجتماع پسر و دختر يا پسر تنها با پدر و مادر
هر يك از والدين سدس مال و تتمه را با تعدد اولاد
بنحو مزبور قسمت نمايند و با انفراد پسر مختص باو است
چهارم با اجتماع يك دختر با پدر تنها يا مادر تنها
ربع مال را پدر يا مادر ميبرد فرضا و ردا و تتمه
از دختر است فرضا و ردا و در اين فرض اگر دو دختر
يا زياده از آن باشد خمس از پدر يا مادر و تتمه از آن
است بالسويه پنجم با اجتماع والدين با يك دختر
دو خمس از والدين است فرضا و ردا بالسويه و تتمه از آن
دختر است اگر از براى مادر حاجب نباشد و الا مادر
سدس ميبرد و پدر ربع بقيه و دختر سه ربع بقيه

و اگر دو دختر يا زياده باشند هر كدام از والدين
سدس و تتمه از بنات است بالسويه و در اين صورتها اگر
زوج يا زوجه نيز با آنها باشد نصيب خود را ميبرد و هر يك
از پدر و مادر سدس و تتمه از اولاد است و اگر
نقص باشد بر اولاد است و اگر زياده باشد بر ايشان
هم ميرسد ششم هرگاه ميت اولاد نداشته باشد
ولى اولاد اولاد در سهم هر يك از آنها را با اولاد آنها
ميبرند فرضا و ردا هفتم بدانكه از مال ميت حبوه
چيزيست كه مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد
سائر ورثه با او شريك نيستند اول رختهاى تن
دويم انگشتر او سيم شمشير او چهارم قرآن او
بلكه احوط در مطلق سلاح و كتب و رحل و راحله
تراضى سائر ورثه است با او و همچنين باشد چهارم
اول رخوتيكه براى پوشيدن مهيا كرده و هنوز

نپوشیده فصل دوم در طبقه دوم وارثان
نیز دو طایفه اند اول برادر و خواهر و در آن سه
مسئله است اول برادر پدر و مادری یا پدری تنها با
نبودن پدر و مادری تنها با انفراد تمام مال را میبرد و با
تعدد بالسویه قسمت کنند ثانی خواهر پدر و مادری
یا پدری تنها با انفراد نصف مال را فرضا و تتمه را ردا میبرد و
با تعدد آن دو ثلث را فرضا و تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند
و برادر یا خواهر مادری با انفراد سدس را فرضا و تتمه
ردا میبرد و با تعدد ثلث را فرضا و تتمه را ردا مابین
خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند
دوم هرگاه اخوه پدری با پدر و مادری جمع شوند
ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر و مادری است هر چند یک
خواهر باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد چه
نباشد سیم خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذکر

مثل حظ الانثیین قسمت کنند و همچنین خواهر و برادر
پدری تنها با فقد ابوینی و هرگاه جمع شوند برادر و خواهر
پدر و مادری یا پدری تنها با فقد پدر و مادری با برادر
و خواهر مادری اخوه مادری با وحدت سدس و با
تعدد ثلث را بالسویه میبرند و تتمه از پدر و مادری
یا پدری تنها است و در تمام صور اگر یکی از زوجین باشد
نصیب اعلای خود را میبرد و نقص بر اخوه پدر و مادری
یا پدری وارد میاید طایفه دوم جد و جده و
در آن پنج مسئله است اول جد یا جده چه پدر و
مادری چه پدری تنها چه مادری با انفراد تمام مال را
میبرد و با اجتماع جد با جده پدری للذکر مثل حظ
الانثیین قسمت کنند و اگر مادری تنها باشند بالسویه
میبرند دوم با اجتماع جد یا جده پدری با جد یا جده
مادری ثلث مال از مادری است با انفراد و با تعدد

للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم با اجتماع یکی از زوجین
با اجداد وجدات یا تعدد وانفراد انها هریک از زوجین
باشند نصیب اعلای خود را میبرند ونقص از جد و
جده پدری است چهارم جد وجده ابی هرگاه
مجتمع شود با برادر وخواهر ابی یا ابوینی جد بمنزله برادر
وجده بمنزله خواهر است وهمچنین در جد وجده امی
با برادر وخواهر امی واما در صورت اختلاف یعنی
جد وجده ابی مجتمع شود با اخوه امی یا بعکس پس چنین
نیست ودر صورت اولی برادر وخواهر امی با اتحاد سدس
وبا تعدد ثلث میبرند وبقیه از جد یا جده یا هردو است
ودر صورت ثانیه جد یا جده یا هردو ثلث میبرند و
ثلثان از اخوه ابی یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد
بجهت انکه هیچ یکی از برادر یا خواهر موجود باشند
اولاد برادر وخواهر مطلقا ارث نمیبرد وبا نبودن انها

اولاد انها ٤

بجای پدر یا مادر نند وسهم او را میبرند چنانچه بالانحصار
وارث باشند چنانچه با اجتماع با جد وجده پس اولاد برادر
خواهر مادری بالسویه قسمت کنند واولاد ابوینی یا ابی للذکر
مثل حظ الانثیین **فصل سیم** در طبقه سیم و
انها نیز دو طائفه اند طائفه اولی عمو وعمه ودر این یک
مسئله است وان عمو یا عمه با انفراد تمام مال را میبرد و
با تعدد بالسویه مال را تقسیم میکنند وبا اجتماع عمو یا
عمه با تعدد وانفراد مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت
نمایند طایفه دویم خالو وخاله ودر این چهار مسئله
است اول خالو یا خاله با انفراد تمام مال را میبرد وبا
تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با
خاله نیز بالسویه قسمت کنند دویم با اجتماع اعمام
با اخوال ثلث از اخوال وبقیه از اعمام است وبا اجتماع یکی
از زوجین با اعمام یا اخوال یا هردو زوج یا زوجه نصیبه

اولاد خود را میبرند یتیم با نبودن اعمام و عمات یا اخوال
و خالات و اولاد هر یک از انها باشند بجای پدر یا مادر
میباشند و سهم انها را میبرند و مادامیکه یکنفر از اعمام
و عمات موجود است اولاد انها ارث نمیبرند مگر در یک
صورت که جمع شود ابن عم ابوینی با عموی پدری که تمام مال
از ابن عم است چهارم با نبودن اعمام و اخوال و اولاد
انها اعمام و اخوال پدر یا مادر بجای اعمام و اخوال میت
میباشند

مقصد دویم در میراث

بسبب و ان دو جهت است **اول** زوجیت و در ان
چند مسئله است اول بدانکه زوج از مال زوجه دائمه
خود نصف مال را میبرد اگر زوجه اولاد یا اولاد اولاد
نداشته باشد و الا ربع میبرد چنانچه زوجه از مال زوج
دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته
باشد و الا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را

در هر دو صورت بالتسویه قسمت کنند دویم بدانکه
فرق نیست در ارث بردن زوجین ما بین انکه هر دو
یا یکی از انها صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین
انکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه سیم بدانکه زوج
از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد
باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و
امثال ان نمیبرد از قیمت اعیان عمارت و اشجار میبرد و
از عین اموال دیگر انها با ورثه شریک است چهارم
اگر کسی در حال مرض زنی را برای خود عقد کرده و هنوز
با او دخول نکرده بهمان مرض مرد ان زن از مال شوهر نه
ارث میبرد و نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد
بخلاف مریضه که شوهر کرده و بهمان مرض مرد که زوج از
او ارث میبرد اگرچه با او دخول نکرده باشد پنجم
گذشت در باب طلاق زن مادامیکه در عده رجعیه

میباشد در حکم زن است ارث میبرد و هم چنین بعکس
در عده بائنه و بعد از انقضاء عده ولو رجعیه هیچکدام
از هم ارث نمیبرند مگر در یک صورت و آن این است که
مریض زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد که تا
یکسال هلالی این زن ارث میبرد از شوهر بشرط آنکه
شوهر نکرده باشد **دویم** ولاء است و آن در سه قسم
است اول ولاء عتق دویم ولاء ضامن جریره
سیم ولاء امامت و در آن تفصیلی است که از وضع
رساله خارج است بدانکه میراث کسیکه وارث ندارد
یا بسبب موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال
حضرت حجة الله فی السموات و الارضین امام زمان
عجل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان غیبت
آنحضرت سلام الله علیه اختیار آن بدست حاکم شرع
جامع الشرائط است **مبحث دویم** در موانع

رث است و آن سه چیز است اول کفر با اسلام مورث
بدانکه کافر از مسلم ارث نمیبرد و حاجب صفات لا حقه نیز
نمیشود پس مسلم اگر چه از طبقه سیم باشد ارث میبرد
با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند و کافر از کا
فر ارث میبرد اگر هیچ وارث مسلم نداشته باشد و هم چنین
مسلم از مسلم اگر چه با هم مختلف باشند در مذهب و در
اینجا دو مسئله است اول اگر کافر مسلم شد بعد از مردن
مورث و پیش از قسمت کردن مال ارث خود را میبرد
دویم اگر کافر مرتد شد با فطرت اسلام بمجرد ارتداد
مالش منتقل میشود بوارث مسلم او و زنش از زوجیت
او بیرون میرود بدون طلاق و باید عده وفات بگیرد
از وقت ارتداد و بحکم حاکم شرع او را میکشند و لکن اگر
توبه کرد و مسلمان شد اقوی قبول توبه او است میان
خود و خدا و ظاهر میشود لکن مع ذلک واجب القتل است

و مال و عیال او باو بر نمیگردد بلی مالی که از کسب
مالک میشود بلکه عیال او را هم بعد از عده وفات باید
در عده اگر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد
ملی را تکلیف بتوبه میکنند اگر توبه کرد مال و عیال او
از او ست والا او را میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث
مسلم او میشود و اگر وارث مسلم ندارد مال امام علیه السلام
است و اما زن اگر مرتد شود اگر چه فطری باشد او را
حبس میکنند و اوقات نماز میزنند او را تا مسلمان شود
یا بمیرد دویم از موانع ارث قتل است بلکه اگر وارث
مورث خود را بغیر حق عمدا بکشد از او ارث نمیبرد بلکه
اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع میکشند چنانچه
اگر خطاء نمود و مورث را کشت باید دیه کامله بدهد
و از آن دیه ارث نمیبرد بلکه خویشان ابوینی یا پدری
و زوجین دیه را میبرند برحسب طبقات و اما از

غیر دیه پس ارث میبرد سیم از موانع رقیت است
پس مملوک نه وارث میشود نه
مورث و میراث او از مولای
او ست والحمد لله

المنة لله الکریم المنان المنعم المفضل القدیم الاحسان که این نسخه
مبارکه با این وضع مرغوب و حسن اسلوب و طبع محبوب پسندیده
بنابر تمهید و تشفیع ان شاء الله حائز المحل امان کرد دیدنی
شایان و تشکر فراوان بانی ایشان است که از طبع بلند بلندی
این طبع همت گماشته اند تا اخیار نمره کاغذ عالی نما و مذهب متعالی
دراهم تصحیح آن نهاده همت ... عزم اسپند بعضی فضلا
ماهرین علماء بارعین مقابله نموده هرجواز عموم مؤمنین
و مقلدین مستفیضین از رساله شریفه که بانی
و ساعی را از دعای خیر فراموش ننمایند
صفر المظفر سنه ۱۳۲۴

فهرست رساله شریفه که مشتمل بر دو مقصد است

٨٠٥٠



